

۱۱-۱۲

سنبله - میزان ۱۳۹۲
(سپتامبر - اکتوبر ۲۰۱۳)

همبستگی

نشریه حزب همبستگی افغانستان



همبستگی

صاحب امتیاز: حزب همبستگی افغانستان

مدیر مسئول: سید محمود «همرم»

شماره تماس: ۰۰۹۳-۷۷-۳۷۶۱۷۷۷

شماره جواز: ۸۷

در این شماره:

- ۱ مردم ما جانین سه دهه را مجازات کردنی اند!
- ۴ حزب همبستگی افغانستان تا محاکمه جنایتکاران سه دهه از پا نمی‌نشیند!
- ۷ طره باز خان، پلیدترین پاسدار استبداد و ارتجاع
- ۱۵ پنجمین نشست سرتاسری فعالان «حزب همبستگی افغانستان» در فراه
- ۱۹ د خلق او پرچم د ناپاکو خيرو د محاکمی لپاره یو موټی شی!
- ۲۷ «لیست مرگ»، ننگی بر جبین رهبران میهنفروش خلقی و پرچمی
- ۳۳ مغازله بنیادگرایان اسلامی با امریکا و غرب
- ۴۷ سخنرانی احمد شاملو: من درد مشترکم، مرا فریاد کن
- ۵۵ غارتگران آثار تاریخی آی‌خانم مقربان «قهرمان ملی»
- ۷۰ زموږ خلک د دریو لسیزو جنایتکارانو ته سزا ورکوونکي دي!
- ۷۳ «لویه جرگه» های امریکایی بازتابگر آرای مردم نیستند
- ۷۸ مظاهره کنندگان: عاملان قتل پنجهزار تن محاکمه‌ علی شوند
- ۸۱ راهپیمایی برای مجازات عاملان کشتارهای سی سال گذشته در افغانستان
- ۸۳ مظاهره کننده ها: عاملان قتل ۵ هزار کشته شده، محاکمه شوند
- ۸۶ ادبیات فولکلوریک، مملو از روح ستیز با استبداد و سیاهی
- ۹۵ حکایت یک جزیره: امپریالیزم در عمل

مردم ما جانیان سه دهه را مجازات کردنی اند!



سرانجام انتشار اسامی حدود ۵۰۰۰ قربانی آدمخواران رژیم منفور خلقی - پرچمی یکبار دیگر ماسک دروغین مدافعان سینه چاک «انقلاب ثور» را با سرافکنندگی درید و زخم های مردم مظلوم ما را تازه نمود. «لیست مرگ» بخش کوچکی از جنایات هولناک رژیم ددمنش حزب دموکراتیک خلق می باشد. قتل عامهای این وطنفروشان به ۵۰۰۰ و ۱۰۰۰۰ خلاصه نمی شود و تومار ۱۲۰۰۰ زندانی اعدام شده نیز تا هنوز از آرشیو ها بیرون کشیده نشده است. جلادان چاکر روس همانند باندهای بنیادگرا با ریختن خون مردم بیدفاع و مخصوصا روشنفکران و تحصیلکرده ها، تلاش داشتند افغانستان را از وجود مغز های

متفکر و شورشگر برای همیشه «پاکسازی» نمایند.

میهنفروشان خلقی - پرچمی نه «کمونیست» بلکه عوامفربان جانی زیر بیرق «خلق» و «زحمتکشان» و «برابری» بودند که به این ارزش ها با وقاحت تمام خیانت روا داشتند. هرچند آنان قربانیان شانرا با نام و نشان لیست می کردند، اما بعد از سقوط شان خونخواران تنظیمی، طالبی و امریکایی هرکدام دهها هزار هموطن ما را به کام مرگ بردند بدون اینکه لیستی از آنان به جا گذارند. در این وطن جنایتکاران و خاینان معلوم الحال از هفت تا هشت ثور که اینک سر بر آخور ازدهای بزرگی بنام امریکا و ناتو برده اند به جای اینکه به جوخه های اعدام سپرده شوند و یا در گوشه های متروک زندان عمر ننگین خود را سپری نمایند توسط اشغالگران امریکایی در هر سوراخ و سنبه دولت و «جامعه مدنی» و رادیو بی.بی.سی و سایر ارگانها جا داده شده مصروف زراندوزی و دور جدید خیانت به وطن اند.

آن اعضای پرچم و خلق که دستان شان به خون مردم آغشته نیست، باید یک صدا در افغانستان و هر گوشه دنیا این کتبه سران و رهبران ستمکار و نوکرسفت شان را محکوم و شایسته اشد مجازات دانسته حساب خود را از اینان برای همیشه جدا نمایند:

شهنواز تنی، جاوید کوهستانی، جنرال واحد طاقت، فقیر محمد فقیر، بارق شفیععی، خلیل رومان، کبیر رنجبر، ثریا پرلیکا، نورالحق علومی، خلیل زمر، میر افغان باوری، ظاهر طنین، اناهیتا راتب زاد، نبی عظیمی، میوند، ملک ستیز، عوض نبی زاده، محمد گلابزوی، عبدالله نایبی، فرید مزدک، ثریا پوپل، داوود پنجشیری، بهین، عبدالحمید محتاط، عبدالله شادان، سیما شادان، ظهور رزمجو، جمیله پلوشه، حبیب منگل، سلطان علی کشتمند، سلیمان لایق، دستگیر پنجشیری، اسدالله سروری و

دولت گندیده کابل که معجونی از پلشت ترین جنایتکاران سه دهه پسین افغانستان می باشد «عدالت انتقالی» را همسان هر خواست ملی دیگر قربانی نموده با فرمان عفو عمومی از طریق فسادخانه ای بنام پارلمان تمامی قاتلان ملت را در حالی بخشید که اکثریت قاطع مردم تیرخورده ما خواهان محاکمه و مجازات قصابان پرچمی و خلقی و تنظیمی و طالبی اند. تاریخ حکم می کند که نه بخشیدن و فراموش کردن، بلکه تصفیه حساب قاطع با گذشته می تواند ضامن وحدت ملی، عدالت و بهروزی یک ملت گردد.

حزب همبستگی افغانستان التیام زخمهای عمیق مادر وطن را در

ایجاد یک دولت ملی - دموکراتیک مبتنی بر اراده مردم دانسته و با شعار «نه امریکا، نه طالبان، نه سایر جنایتکاران، قدرت بدست مردم!» اکیداً خواهان محاکمه بی قید و شرط تمامی عوامل برپادی افغانستان می باشد. بناءً با راه اندازی راهپیمایی گسترده این جنایات شنیع و هیتلری مزدوران روسی و امریکایی را بار دیگر محکوم کرده از هم میهنان داغ دیده صمیمانه می طلبیم حرکت های عدالتخواهی را تا سپردن همه سران جنایت به میز محاکمه و راندن اشغالگران ادامه دهند.

نگ و مرگ بر پرچم و خلق و شرکای جنایتکار تنظیمی و طالبی شان!
مردم ما خون عزیزان شانرا نه فراموش می کنند و نه می بخشند!

حزب همبستگی افغانستان

۷ میزان ۱۳۹۲ (۲۹ سپتامبر ۲۰۱۳) - کابل



گزارشی از تظاهرات حزب همبستگی در کابل

حزب همبستگی افغانستان تا محاکمه جنایتکاران سه دهه از پا نمی نشیند!



حزب همبستگی افغانستان به تاریخ ۷ میژان ۱۳۹۲ راهپیمایی پرشکوهی را در کابل بر راه انداخت. هدف از این اقدام گرامیداشت از قربانیان سه دهه جنگ و بخصوص آن جانبازان آزادیخواهی بود که توسط «اگسا» بی رحمانه

در سالهای ۱۳۵۷ و ۱۳۵۸ به قتل رسیده بودند و نام شان در «لیست مرگ» منتشر شد. در این تظاهرات صدها تن از فعالان و هواداران حزب همبستگی و تعداد کثیری از اعضای خانواده های این قربانیان و باشندگان کابل شرکت ورزیده بودند.

این تظاهرات ساعت ۱۰:۳۰ صبح از شاه دو شمشیره آغاز و با سر دادن شعارهای کوبنده و پرشور علیه جلادان خلق و پرچم، ویرانگران کابل و قاتلان ۶۵۰۰۰ باشندده آن، طالبان، دولت فاسد کرزی و اشغالگران امریکایی از سوی اشتراک کنندگان زن و مرد، ادامه یافت. معترضان همه خواهان محاکمه خینان ملی و عاملان جنایات و انتقام خون قربانیان از آدمکشان «اگسا» و «کام» و «خاد» و نیز رهبران رهن و خونخوار تنظیمی و طالبی شدند.



مظا هر ه کنندگان
عکس‌های آن شهیدانی
را که نام، تاریخ اعدام
و شماره شان در لیست
چاپ شده است، با خود
حمل میکردند. همچنان
عکس‌های چلیپا خورده
و آدمک‌های اعدام شده
رهبران خلق و پرچم را
که اکثر شان هنوز هم
در پست‌های بلند دولت
فاسد کرزی کار می‌کنند،
به چشم می‌خورد.

بازماندگان قربانیان با

شعارهای تند و تیز علیه رهبران خلق و پرچم و عاملان سه دهه جنایت نفرت و انزجار شان را ابراز نموده و از این اقدام حزب حمایت می‌نمودند. چندین تن از شرکا که نام اقارب شان در لیست پنج هزار قربانی بود احساسات شان را با شعارهای تند علیه اسدالله سروری، گلابزوی، شهنواز تنی، علومی و سایر خینان ملی بیان نموده، خواهان محاکمه هر چه زودتر آنان شدند.

حفیظ راسخ یکی از مسئولان حزب همبستگی به خبرنگاران گفت:

«ما تا زمانی عاملان سه دهه جنایت و بخصوص قاتلان ۶۵۰۰۰ کابلی کشته شده در جنگ‌های تنظیمی و هزاران هزاری که در دوران خلق و پرچم سر به نیست گردیده و فقط لیست

۵۰۰۰ آن فاش گردیده، به محاکمه کشیده نشوند، آرام نخواهیم نشست و برای بیداری و متحد ساختن ملت خویش علیه تمامی مزدوران روسها و امریکا به چنین راهپیمایی‌هایی ادامه خواهیم داد. با وجود این همه جنایت و بربریت دولت مزدور کابل و دولت اشغالگر امریکا نه تنها عاملان این همه فجایع را محاکمه نکرده بلکه دوباره در کنار خائنان تنظیمی بر پیکر زخمی مردم ما سوار نموده تا تصویر «دموکراسی» شان را هر چه کامل‌تر جلوه دهند. اینان با برگزاری مراسم فاتحه‌خوانی می‌خواهند به زخم‌های ناسور فامیل‌های قربانیان التیام بخشند اما تا وقتی که قاتلان ملت ما در پارلمان و پست‌های بلند دولتی لمیده باشند، چنین حرکات خایانه فقط برای «فراموشی» و «خود بخشی» بوده و نمک پاشیدن به زخم‌های هزاران مادر داغ‌دیده که جگرگوشه‌های شان تا هنوز در گورهای نامعلوم خوابیده‌اند، بزرگ‌ترین توهین و بی‌حرمتی به تمامی قربانیان است و بس.»

وقتی معترضان در ساحه پل باغ عمومی رسیدند اعلامیه حزب همبستگی افغانستان به همین مناسبت قرائت گردید که با شعارهای شرکا خاتمه یافت. جوانان حزب همبستگی افغانستان در اخیر آدمک‌های رهبران خلق و پرچم را به رسم اعتراض به زباله‌دان پرتاب کردند که مورد حمایت و استقبال مردم حاضر واقع شد.

در جریان مظاهره اعلامیه حزب همبستگی افغانستان به لسان‌های پشتو و دری وسیعاً میان مردم پخش گردید. این مظاهره حدود دو ساعت بعد در ساحه ده افغانان پایان یافت.



نویسنده: فرزاد

طره باز خان، پلیدترین پاسدار استبداد و ارتجاع



هر زمانی که از
چهارراهی طره باز خان
در شهر نو کابل گذر
می‌کنم، داستان‌های
موحش جنایات و رذالت
های این فرد جلاد
که نام زشتش بر این
چهارراه گذاشته شده در
نظرم مجسم می‌شوند.
اما متأسفانه نسل جوان

ما با این قصابان مردم ما آشنایی چندانی ندارند. دست اندرکاران رژیم‌های
ستمکار و خاین چون در بین مردم منفور اند، می‌کوشند با گذاشتن نام‌های
پلیدترین مهره‌های شان بر اماکن عمومی، به خیال خام شان، آنان را جاویدانه
سازند، چون طی چندین دهه دولتهای ضدملی رویکار آمده اند نه تنها این
نامهای کریه از جاده‌های ما زدوده نشدند بلکه برعکس هرروز مناطق دیگری از
کابل و ولایات با نام‌های بدنامترین عناصر ملوث می‌گردند.
طره باز خان، قومندان سلاح عصر نادر خانی و هاشم خانی در دهه سی

و چهل میلادی بود. او که ریاست کوتوالی (به اصطلاح امروز قومندانی امنیه) را به عهده داشت، سرکوب و اعمال فاشیزم در برابر دگراندیشان و عناصر وطنپرست و مترقی را با وحشت تمام به پیش می‌برد.



در دوران سیاه نادر خان و صدارت برادرش هاشم خان که سرکوب خونین و اختناق در برابر هر صدای مخالف حاکمیت داشت، بزرگترین شخصیت‌های مشروطه خواه و جوانان دلیر و وطندوست مثل ولی محمد خان دروازی، غلام نبی خان چرخ‌سی، عبدالرحمن خان لودین، سرور جویا، غلام جیلانی خان چرخ‌سی، میر غلام محمد غبار، عبدالعزیز خان، دین محمد خان، محمد اسحاق خان، شیر محمد خان چرخ‌سی، فقیر احمد خان، عبدالخالق، محمود، محمد عظیم منشی زاده و دهها ارجمند دیگر مورد وحشیانه ترین شکنجه‌های جسمی و روحی قرار گرفته اکثر شان اعدام و یا بهترین دوران عمر

وقتی گلوله‌های عبدالخالق قهرمان قلب سیاه نادرخان را درید، این شاه قسسی‌القلب در آغوش طره باز خان آخرین نفس‌هایش را کشید.

شانرا در دخمه‌های اسارت گذشتاندند. این جنایت و بیرحمی توسط شخص طره باز خان و دیگر چماق بدستان درگاه سلطنت که تهی از انسانیت و شرافت بودند صورت می‌گرفت. تقریباً در تمامی کتابهای حاوی سرگذشت سیاسی رجال مترقی آنزمان، از این فرد بیمار به مثابه یکی از وحشیان عصرش نام برده شده است.

میر غلام محمد غبار، تاریخ‌نویس ارجمند و مبارز در جلد دوم «افغانستان در مسیر تاریخ» تحت عنوان «دهشت و ترور در افغانستان»، جو حاکم آن روزگار را اینچنین شرح می‌دهد:

«حکومت نادرشاه بمجرد تشکیل شدن در کابل، دست

بعملیات خونینی زد که معمولا در آغاز هیچ سلطنتی مطلوب نبود، از همان اول مرحله، بیحوصلگی دیوانه وار شاه در ریختن خون، مردم را باینفکر آورد که گویا خاندان حکمران انتقامی بالای ملت افغانستان طلبدارند.... بعد از آنکه زندانهای حکومت در داخل ارگ سلطنتی، قوماندانی کوتوالی، سارهای شهر و ده‌مزنک، برای فرود بردن مردان و زنان افغانستان دهن باز کرد، و شکنجه های متنوع (چوب زدن، قین و فانه کردن، بیدار خوابی دادن، گرسنگی دادن، دشنام دادن و امثال آن) شروع شد، مردم یقین کردند که دوره امیر عبدالرحمن اعاده گردیده است منتها با یک تفاوت آشکار، و آن اینکه خاندان نادرشاه از هندوستان آمده است.»

غبار در جواب این سوال که «این قوماندان طره باز خان که بود؟» (افغانستان در مسیر تاریخ، جلد دوم، ص ۱۴۲) می نویسد:

«او قبلا در مخابرات نظامی دوره امیر حبیب الله خان (آئینه برقی) بمعاش ماهانه ۲۵ روپیه کابلی مستخدم بود و سواد کوری داشت. در دوره امانیه تا رتبه کند کمشتری و سرحد داری دکه رسید. در همین وقت بود که با سیاست و سرحد داران انگلیس آشنا شد. در دوره اغتشاش ضد امان الله خان و بطرفداری نادرشاه خدمت نمود. اینک قومندان کوتوالی و جلاذ جوانان مملکت بود. اینمرد ظالم و مفلوک تا هنگام تحریر این کتاب [۱۹۷۳] زنده و یکی از ملیونر های پایتخت است.

این قومندان ماهی یکی دوبار برای نظارت زندان سرای موتی بوقت شام می آمد.... با قوماندان جمعیتی از پلیس های قمچین دار حرکت میکرد، و او بدون تکلم فقط برنده ها را دوره زده و برمینگشت. روزی محمود یوسف خان حقیقی اتاق خود را از درون بیست و لب از خوردن و گفتن بازداشت. قوماندان شب هنگام بیامد و امر کرد تا دروازه را بشکستند و او را با سر و ریش ژولیده و انبوه که شکل انسانهای قبل التاريخ را گرفته بود، در صحن سرای کشیدند. قوماندان بدون آنکه از او سبب اینحرکت

را بپرسد، امر کرد چهار نفر دست و پای او را گرفته در هوا معلق نگه‌داشتند و دو نفر قمچین دار بزدن شروع کردند تا خسته شدند. حقیقی آخ نگفت...»

خالد صدیق چرخ‌چی، فقط شش سال داشت که با سایر کودکان و زنان خانواده مبارز چرخ‌چی توسط رژیم پلید نادرشاه به زندان انداخته شد و ۱۵ سال را در بند سپری نمود. او در کتابی تحت عنوان «از خاطراتم» که در ۲۰۰۷ منتشر ساخت به گوشه‌هایی از ظلم و وحشیگری طره باز خان اشاره دارد:

«تعدادی از زندانیان قصه‌های رویارویی شان با قومندان طره باز خان را با ما در میان می‌گذاشتند و از رفتار ضدانسانی او با زندانیان که مخالف تمامی موازین اخلاقی و انسانی بود حرف می‌زدند. بدرفتاری زبانی و فیزیکی او به حدی مخوف بود که من قادر به بیان آن با کلمات نیستم.»

طره باز خان در سیاه‌چالهای زندان کوتوالی کابل شخصا مبارزین بزرگ و شخصیت‌های میهنپرست را مورد حیوانی‌ترین بدرفتاری و شکنجه قرار می‌داد. از جمله گفته می‌شود که میرعزیز خان و میرمسجدی خان را از موی سر آویزان نموده مورد لت و کوب قرار داده بود تا به نشر شبنامه اعتراف کنند و بعد هم ایندو در کنار صدها روشنفکر شرافتمند دیگر اعدام شدند. (در مورد فضای رعب و وحشت حاکم در زندان کوتوالی تحت اداره طره باز خان به صفحه ۱۴۹ جلد دوم «افغانستان در مسیر تاریخ» رجوع کنید).

غبار در بخش دیگری از کتابش در مورد بربریت طره باز خان می‌نویسد:

«... طره باز خان در ادای کلمات ژست و حرکات محمد هاشم خان صدراعظم را تعقیب میکرد، یعنی یک شانه خود را پائین انداخته، کلمات را جویده جویده ادا و بیشتر دست‌ها را اینطرف و آنطرف حرکت میداد. در چنین وقتی مامور محبس عرض کرد: "عبدالعزیز قندهاری نیز خواهش کرده است که چون ریش سفید و ناتوان است یکنفر محبوس دیگر در اتاق برای کمک آورده شود." ... قومندان امر کرد تا آن موسفید محترم را از اتاقش

کشیده در برنده آوردند، آنگاه امر کرد دستهایش را گرفتند و با ضربت های سیلی روی او را متورم ساختند. قومندان او را مخاطب قرار داده گفت: "پدرلغت! هنوز خدمتگار میخواهی؟"

جرم عبدالعزیز خان (مدیر جریده «طلوع افغان» در دوره امانی) این بود که منحیث نماینده قندهار در شورای ملی فرمایشی ۱۹۳۰، به انتصاب عبدالاحد خان ماهیار منحیث رئیس آن اعتراض نموده، تعیین رئیس را حق وکلا دانسته بود. به همین دلیل ۱۳ سال از عمرش را در کشتارگاه های تحت نظر طره باز خان با تحقیر و توهین سپری کرد.

وقتی نادر خان غدار بدست عبدالخالق قهرمان به زباله دان تاریخ فرستاده شد، موجی از بگیر و بیند و فشارهای کم نظیر در برابر نیروهای ضد ارتجاعی آغاز گشت. درین جریان نیز طره باز خان همراه با میرزا محمد شاه خان که اداره مخوف «ضبط احوالات» (استخبارات وقت) را رهبری می کرد به مثابه پاسداران دستگاه غدر و کشتار عمل کرده شخصا به استنطاق و دریدن عبدالخالق و یارانش پرداختند و او را با سایر اعضای خانواده، نزدیکان و همصنفانش با قساوت تمام به شهادت رسانیدند.

در صفحه ۱۶۲ جلد دوم «افغانستان در مسیرتاریخ» می خوانیم:

«بعد از کشته شدن نادر شاه، دهها جوان مبارز و روشن فکر کشور زندانی شدند، در عمارت فوقانی دروازه شرقی ارگ شکنجه گاه هولناکی تشکیل گردید و هر شب در این شکنجه گاه قرون وسطایی این جوانان در زیر ولچک و زنجیر احضار و زیر شکنجه های گوناگون قرار میگرفتند. آلات شکنجه چوب های کوتاهی بنام «بیت هندی»، میخ و ریسمان و چکش، قین و فانه، آلات تیلداغ، گلوله های آهنین با دسته چوبی، منقل و آتش و... و... بود، جلاد های شکنجه گر درحضور عبدالغنی خان قلعه بیگی و طره باز خان به دستور شاه محمود خان و الله نواز هندوستانی به شکنجه زندانیان میپرداختند تا بدین طریق به گناه های نکرده اعتراف نمایند.»

طره باز خان شخصا در مراسم اعدام و سلاخی بهترین فرزندان وطن ما شرکت داشت. همین جانی بود که ریسمان دار را به گردن محمد ولی خان دروازی،

این روشنفکر بزرگ که خدمات شایانی به کشور ما نموده است، انداخته از او پرسید اگر وصیت یا پیغامی داری بگو.

گفته می‌شود که زمانی هاشم خان از تگاب می‌گذرد و در باغ بزرگ انار فردی به نام علی خان توقف کوتاهی می‌کند. او که دلباخته این باغ می‌شود، علی خان را احضار نموده برایش می‌گوید که باغ را باید برایم بفروشی. وقتی او از فروش باغ ابا می‌ورزد، به طره باز خان وظیفه می‌سپارد که به کمک شلاق او را وادار به اینکار سازد. همانست که طره باز خان برای خوشخدمتی به بادرش علی خان مظلوم را حبس نموده زیر ضربات تازیانه قرار می‌دهد تا بالاخره این فرد مظلوم را مجبور می‌سازد که یگانه سرمایه زندگیش را به قیمت ناچیز به هاشم خان بفروشد.

به تاریخ ۶ سپتامبر ۱۹۳۳ جوان از جان گذشته و وطن‌دوست محمد عظیم خان منشی زاده در اعتراض به دست اندازی های دولت انگلیس به قصد کشتن سفیر آنکشور داخل سفارت انگلیس در کابل شد، اما وقتی به سفیر دست نیافت سه تن از کارمندان سفارت را کشته اعلام نمود که «این برای آن بود تا وزارت خارجه لندن بداند که افغانها آنها را میشناسند بهر جامه ئی که در افغانستان داخل شوند.» این جوان قهرمان که با



سند تقلبی و مشمئزکننده‌ای که تحت عنوان «اقرار تحریری محمد عظیم» با امضای طره باز خان منحیت شاهد دروغین در شماره ۶۷۸ روزنامه دولتی «اصلاح» (۱۳ سپتامبر ۱۹۳۳) با خبر اعدام این جوان رشید نشر گردیده است.

افتخار به این عمل اعتراف نموده بود به تاریخ ۱۳ سپتامبر ۱۹۳۳ اعدام گردید اما دولت مستبد درحالیکه دوسیه او را مسکوت گذاشت، سند دروغین و مملو از لاطائلات را به نام اعترافات محمد عظیم بعد از شهادتش پخش نمود که مملو از اتهامات بیش‌رمانه ساخته و پرداخته حاکمیت ضدبشری وقت بود. درینجا بازهم طره باز خان با دنائت تمام همراه با ملا احمد غزنوی و میرزا محمد شاه

در پای این نامه قلبی امضا نموده نوشتند: «نوشته متن را محمد عظیم مذکور بحضور ما بقلم خود نوشته.»

طره باز خان همانند اسلافش از چاکران دست به سینه استعمار انگلیس به شمار می‌رفت. غبار نقل می‌کند که در سال ۱۳۱۲ حین بازرسی از محبوسین سیاسی زندان سرای موتی کابل، او در جواب درخواست یکنفر محبوس به آواز بلند نعره زد:

«دنیا میداند دولت برتانیه شهباز است و افغانستان گنجشکی. شما ها باین شهباز بی احترامی کرده اید و مستحق مجازات شدیدی هستید، چگونه از دولت تقاضای تسهیلات میکنید؟»



به پاس خدمات خالصانه طره باز خان به نظام ستمکاره بود که هاشم خان خونخوار این سگ مورد اعتمادش را که در توحش مقابل زندانیان سیاسی زبانزد عام و خاص بود طی ۱۷ سال حاکمیتش منحیث قومندان کوتوالی نگهداشته، صلاحیت های فراوانی برایش داد. هرچند او از اراکین

طره باز خان در بدل جانفشانی هایش به رژیم آزادیکش و خادم بیگانگان پیایی مراتب ترقی را پیمود و تا امروز چهارراهی در کابل با نام ننگینش آلوده گردیده است.

وزارت داخله بود و باید به وزیر داخله گزارش کارش را می‌داد، اما قرار معلوم مستقیماً با هاشم خان در تماس بوده اوامر او را با صدق دل عملی می‌نمود. رژیم سفاک هاشم خانی در سال ۱۹۴۱ او را از لوا مشری (دگروالی) به فرقه مشری (جنرالی) ارتقا داد. در زمان صدارت شاه محمودخان بود که بالاخره

تحت فشار مبارزات جانبازانه روشنفکران پیشرو، دولت دست به تغییراتی در ماشین سرکوبش زد. طره باز خان از قومندانی امنیه عزل گردیده به جایش دگروال خواجه محمد نعیم تعیین گردید. در سال ۱۹۴۸ بالاخره او تقاعد نمود و متأسفانه بدون محاکمه و دادن حساب اینهمه خیانتش به وطن و مردم ما با پولهای حرامی که به چنگ آورده بود سالها در کابل عیش و نوش نمود و در ۱۹۸۱ مرد.

طره باز خان، سید شریف خان، محمد نوروز خان، میرعبدالعزیز خان، الله نواز خان ملتانی، میرزا محمد شاه و چند تن دیگر از جمله جلادان و شکنجه گران استبداد وقت بودند که نام هر کدام شان بین مردم به بیرحمی و وحشیگری شهرت یافته بودند. اما از آنجاییکه جنایات و خدمات طره باز خان بود که چرخ دستگاه جبار و ضدملی هاشم خانی را به حرکت درمی آورد و هر صدای مخالفت را سرکوب می نمود، ازینرو در قلب شهر کابل چهارراهی ای به نام این ناانسان پست و خاین ملی نامگذاری گردید و تا امروز که حکام فاسد و خادم ارتجاع در قدرت اند، نام کریه او از این چهارراه برداشته نشده است. حتی در یک سایت اینترنتی خواندم که همین اکنون یکی از نواسه های طره باز خان از جانب دولت کرزی منحیث نماینده فوق العاده افغانستان در هالند اجرای وظیفه می کند و همانند پدرکلان بدنم و خاینش به جاسوسی و رذالت مصروف است.

اگر یک دولت نسبتاً دموکراتیک و ملی می داشتیم، باید اولتر از همه نام های شهیدان و قهرمانان راستین ملت ما چون عبدالخالق، سید کمال، سرور واصف، عبدالولی خان دروازی، غلام نبی خان چرخي و دیگران بر این اماکن گذاشته می شد تا نسل امروزی از رشادت های این فرزندان صدیق وطن آگاه شده از جانبازی ها، اندیشه های بلند و همت والای آنان در راه آزادی افغانستان و مردمش می آموختند.

فعالیت‌های حزب

پنجمین نشست سرتاسری فعالان «حزب همبستگی افغانستان» در فراه



به تاریخ ۱۵ سنبله ۱۳۹۲
(۶ سپتامبر ۲۰۱۳) «حزب
همبستگی افغانستان»
طبق برنامه معمولش جلسه
وسیع نوبتی سه ماهه‌اش را
در ولایت فراه دایر کرد
که جمع کثیری از اعضای
حزب به شمول نمایندگان
ولسوالی‌ها در آن شرکت
نموده بودند.

ارزیابی وضع جاری افغانستان و جهان، مواضع حزب در قبال این اوضاع،
جمع‌بندی از کارکرد سه ماهه حزب در ولایت فراه و انتخاب شورای رهبری این
ولایت از جمله موضوعات آجندای این جلسه بودند.



مرگ نابهنگام امیرجان
تمامی اعضای حزب را
در سوگ عمیق فرو برد.

قبل از پرداختن به اجندا، مسئول کمیته ولایتی، مرگ نابهنگام امیرجان کارگر یکی از فعالان حزب را که به اثر سکتة قلبی جان باخت، به خانواده و همسنگراناش تسلیت گفت.

صدیق یکی از یاران نزدیک امیر جان ضمن بیان خاطراتش از خصال امیرجان گفت:

«امیرجان، کارگر پر شور و آزاده‌ای بود که همچو دو برادر قهرمانش استاد حبیب‌الله خان گجگینی و شهباز خان گجگینی و سایر رزمندگان فراهی که در سنگر مقاومت ضد روسی تا پای جان ایستادند و مرگ شرافتمندانه را بر ننگ بردگی ترجیح دادند، سرفراز زندگی کرد و تا آخر عمر به آرمان جانبازان وطن وفادار ماند.»

متعاقباً به نمایندگی از کمیته ولایتی فراه یکی از اعضای این کمیته به ارزیابی فعالیت حزب در این ولایت پرداخت و از دست‌آورد ها، اشتباهات، محدودیت ها و کمبود های موجود یادآور شد:

«بصورت مجموعی کارهای حزب در زمینه های تشکیلاتی، دایر کردن جلسات، جلب و جذب، تبلیغات و جمع‌آوری اعانه و غیره خوب پیش رفته اما به هیچ صورت رضایتبخش و دلخواه نیست که عمدتاً به عدم تحرک ما رابطه دارد و قسماً مربوط به شرایط نامناسب جاری است.»

همچنان یکی از اعضای رهبری حزب که برای شرکت در این جلسه از کابل آمده بود ضمن بحث روی مسایل داخلی و خارجی به پرسش های شرکت کنندگان در موارد مختلف پاسخ داد.
او در باره جایگاه حزب در سطح کشور چنین اظهار نظر نمود:

«بدون شک حزب همبستگی افغانستان یگانه حزب سرتاسری در افغانستان است. حزبی که امروز از وجهه مردمی خوبی برخوردار است و تنها نیروی سیاسی کشور است که برای نخستین بار طلسم سکوت در برابر جنایتکاران را شکست و با اکسیون‌های متعدد در شهر کابل و سایر شهرهای بزرگ خواهان به محاکمه کشانیدن جنایتکاران سه دهه شد و به این ترتیب توانست مایه دلگرمی به مردم ما باشد. حزب همبستگی معتقد است که فقط با پیوند توده‌ای است که می‌تواند به حیاتش ادامه دهد، به شگوفایی رسد و به نیروی سرتاسری بدل شود. اما رسیدن به این مأمول آسان هم نیست. از خود گذری، کار سخت شباروزی و تعهد می‌طلبد.»

در مورد شرایط جاری افغانستان که امروز در تنگنای بیداد می‌سوزد و جنایتکاران معلوم‌الحالی سرنوشت ملت را در قبضه گفت:

«حزب همبستگی اعتقاد دارد که فقط با وحدت سراسری و بسیج همگانی مبنی بر ایجاد دولت دموکراتیک و شعار "نه امریکا، نه طالبان، نه سایر جنایتکاران، قدرت بدست مردم" می‌توان چهره‌ی نوین به افغانستان جنگزده داد. وظیفه اساسی ما کار در زمینه رشد و استحکام تشکیلات است که حیات حزب به آن وابسته است. جدا باید آن را پی‌گرفت و کوشید تا حتی‌الوسع بر کمبودها و اشتباهات غلبه حاصل نماییم. ما در صفوف حزب به مبارزان وطن‌دوست، صادق و سلحشوری نیاز داریم تا با جان و دل در قلب توده‌های محروم جا باز کنند و در عملی ساختن اهداف حزب کوشا باشند. ما با اتکا به مردم خود در این راه گام نهاده‌ایم و تا آخر با جان و ایمان به آن وفادار خواهیم بود.»

بعد از آن، اعلامیه حزب همبستگی افغانستان به مناسبت نود و چهارمین سالروز استقلال افغانستان از جانب آقای نظری یکی از اعضای حزب خوانده شد.

شراره رشیدی از اعضای حزب شعر زیبایی از عبداللّٰه رستاخیز را که با حال و هوای کنونی میهن ما همخوانی داشت، دکلمه نمود که مورد استقبال حضار قرار گرفت.

در اخیر شش تن از اعضای حزب بصورت دموکراتیک برای شورای ولایتی انتخاب گردیدند تا کار حزب را در این ولایت بهتر سر و سامان دهند. فرصتی هم مساعد شد برای جر و بحث های آزاد که بیشترین وقت نشست را به خود اختصاص داد. عمده ترین سوالات و مباحثی که به آن ها پرداخته شد عبارت بودند از:

- چرا حزب انتخابات ریاست جمهوری را تحریم می کند؟
- چرا کنگره حزب تا کنون برگزار نشده است؟
- دلمردگی ها و ناامیدی ها در بین مردم را چگونه می توان از میان برداشت؟
- چگونه می توان نسل جوان را که عمدتاً بی علاقه به مسایل سیاسی اند، به کار در حزب ترغیب نمود؟
- مطالب «همبستگی غبر» چگونه انتخاب می شوند، آیا حزب از پخش نشریه به سراسر افغانستان راضی است؟
- چگونه تمامی اعضای حزب برای بلند بردن کیفیت نشریه می توانند نقش ایفا کنند؟

قابل یادآور است که اشتراک کنندگان هرکدام بر اساس توان به صندوق اعانه حزب پول ریختند.



لیکونکی: عبدالولی بریالی

د خلق او پرچم د ناپاکو خپرو د محاکمې لپاره یو موټی شی!



د هالنډ د شاهي دولت
لویې څارنوالي د ۲۰۱۳ کال
د سپتمبر په ۱۹ مه یو
۵۰۰۰ کسيز لیست چې
د خلق او پرچم چوپړه
رژیم لخوا وژل شوي وو،
خپور کړ. نوموړي وگړي
د ۱۳۵۷ لمريز د غوايي د
میاشتې له کودتا وروسته

د نورمحمد تره کي او حفیظ الله امین د حکومتونو په بهیر کې د
دولت سره د مخالفت په تور زنداني او وژل شوي وو. یاد لیست ته په
کتو او د هغه انسان وژونکي او افغان دښمنه حکومت د کړنلارې په
پام کې نیولو سره، د پېښې منظری د شاهد او لیدونکي په توگه د
ذکر شوي لیست پر رښتینوالي په بشپړ ډول باوري یم، چې یادې وژنې
ترسره شوي دي. تیر کال مې د اپریل په ۲۵ د خلق او پرچم حکومت

لومړي لاس مجرمینو یو نوملړ د دعوت په ویب پاڼه کې خپور کړ، چې دلته یې یو وار بیا د دې لیکنې په وروستی برخه کې مظلومو او بې وزلو هیوادوالو ته وړاندې کووم. هیوادوالو!



شهنواز تنی: کرغیرنه خیره چی د خلکو په وژلو کی یی مهم رول درلود.

د بهرنيانو او د هالنډ له حکومت څخه کومه خاصه تمه لرل هم د پام وړ هيله نه ښکاري، خپله افغانانو په ځانگړې توگه د دغو وژل شويو کسانو له وارثينو دا تمه لرل ښايي څه ناڅه ځای ونيسي. دوی بايد خپلې عريضې او غوښتنې د هالنډ هاگ محکمې ته وروسپاري او ياده مسئله په کلکه توگه تعقيب کړي. د پخواني

شوروي ظالم حکومت هغه رهبران چې لا ژوندي دي، بايد د عدالت محکمې ته رابنګل شي او د خپل ځوارلس کلن دولتي واک او د هیواد د پلورلو او ويجاړیدو جزاء وويني.



ظاهر طنين

د بيلگې په توگه نور احمد نور د غوايي له کودتا وروسته د کورنيو چارو وزير و او اوس په هالنډ کې د عياشې ژوند شپې او ورځې سبا کوي. د روسيې چوپړه حکومت لس کلن صدراعظم سلطان علی کښتمند اوس بيغمه په انگليستان کې پروت دی. د حفيظ الله امين د واکمنۍ پرمهال د کورنيو چارو وزير فقيرمحمد په افغانستان کې پرته له کوم ډار او ويرې څخه ژوند

کوي او دغه راز جنرال قادر، سيد محمد گلاب زوی، نبي عظيمي او

شهنواز تنی هم په هیواد کې بنکته او پورته کیري....
 د دې ۵۰۰۰ کسيز لیست او نورو بې وزلو هیوادوالو ته د عدالت ورپه
 برخه کولو لپاره باید هر افغان د دې خاینانو د محکمې لپاره لاس په
 کار شي او نه سترې کیدوونکې مبارزه ترسره کړي.

د روسانو د یرغل لاملان



د غوايي کودتا چې د ۱۳۵۷ لمريز هجري کال د يادې مياشتې په
 اوومه د خلقي او پرچمي ديموکراتيک گوند لخوا ترسره شوه، ترشاه يې
 د شوروي نيواکگرو لاس و. که څه هم له دوی څخه وړاندې په ۱۳۵۴
 ل کال کې د افغانستان خاينو او لاسپوڅو اخوانيانو (رباني - مسعود او
 گلبدين) غوښتل چې محمد داود خان له منځه يوسي، ليکن خلقيان
 او پرچميان په دې ملي خيانت او جنايت کې وړاندې شول او سردار
 محمد داود خان يې وواژه او جمهوري نظام يې ړنگ کړ. ورپسې د
 همدې گوند ځان پلورونکو او هيواد پلورونکو رهبرانو چې مشري يې
 لوی خاين ببرک کارمل کوله، د ۱۳۵۸ ل کال د مرغومي مياشتې په ۶
 نيټه يې د شوروي ۱۴۰ زره پوځي لښکر په افغانستان را دننه کړ چې د
 دې ستر او بې ساري ملي خيانت په پايله کې زموږ هيواد ويجاړ او تر
 ننه په وينو کې لمبيري. نن ورځ چې هر افغان بې گناه وژل کيږي
 او يا هم د هيواد پرېښودلو ته اړويستل کيږي د لاندې ليکل شويو

لاسپوڅو ګرمټیا په کې شامله ده. دا هغه کسان دي چې پوره څوارلس کاله یې افغانان ووژل او هیواد یې په کنډ واله بدل کړ.

۱ - د خلق او پرچم رژیم لس کلن صدراعظم سلطان علی کشتمند اوس په لندن کې پټ دی.

۲ - پرچمي نوراحمد نور اوس په هالنډ کې دی.

۳ - پرچمي حبیب منگل په هالنډ کې ژوند کوي.

۴ - خلقي راز محمد پکتین په جرمني کې ژوند کوي.

۵ - پرچمي عبدالغفار لکنوال اوس په امریکا کې پروت دی.

۶ - پرچمي نبی عظیمي له هالنډ څخه بیرته افغانستان ته راغلی دی.

۷ - خلقي سید محمد ګلاب زوی اوس په افغانستان کې دی.

۸ - پرچمي میر صاحب کاروال په روسیه کې پټ دی.

۹ - پرچمي عبدالمجید سربلند په امریکا کې اوسیږي.

۱۰ - خلقي شهنواز تنی اوس په افغانستان کې د ملي غورځنګ رهبر دی.

۱۱ - پرچمي غلام دستگیر پنجشيري په امریکا کې اوسیږي.

۱۲ - پرچمي عبدالوکیل په سویس کې پټ دی.

۱۳ - پرچمي نورالحق علومې اوس په افغانستان کې د عبدالله عبدالله ترڅنگ فعالیت کوي.

۱۴ - پرچمي عبدالرشید آرین د افغانستان ملي ګوند رئیس دی.

۱۵ - خلقي عبدالکریم میثاق په لندن کې اوسېږي.

۱۶ - پرچمي سلیمان لایق اوس په افغانستان کې د یوناما مشاور دی.

۱۷ - جنرال بناد خندان اوس په ډنمارک کې اوسېږي.

۱۸ - پرچمي جنرال عبدالقادر اوس په روسیه کې ژوند کوي.

۱۹ - خلقي او پرچمي عبدالقدوس غوربندی لادرکه دی.

۲۰ - خلقي کریم شرعي جوزجاني لا درکه دی.

۲۱ - پرچمي فرید احمد مزدک اوس په روسیه کې دی.

۲۲ - پرچمي نجم الدین کاویاني اوس په روسیه کې دی.

۲۳ - پرچمي محمد عوض نبی زاده اروپایي هیواد کې اوسېږي.

۲۴ - پرچمي اناهیتا راتب زاده په جرمني کې ژوند کوي.

۲۵ - پرچمي جنرال عبدالرشید دوستم د افغانستان اسلامي ملي جنبش بنسټ ایښودونکی اوس په افغانستان کې دی.

۲۶ - پرچمي جنرال همایون پوځي اوس په افغانستان کې د دفاع

وزارت مشاور دی.

۲۷ - پرچمي جنرال عبدالمجيد روزي د افغانستان په شبرغان کې اوسيري.

۲۸ - پرچمي جنرال افضل لودين اوس په هالنډ کې اوسيري.

۲۹ - خلقي محمد اسماعيل دانش په اروپايي هيواد کې پټ دی.

۳۰ - خلقي فقير محمد فقير په افغانستان کې دی.

۳۱ - پرچمي جنرال امير محمد جمشيد په افغانستان کې د زندانونو لوی رئيس دی.

۳۲ - د پرچم دوران د خاد رئيس جنرال حسام الدين حسام اوس په هالنډ کې بندي دی.

۳۳ - خلقي شير جان مزدور يار لا درکه دی.

۳۴ - خلقي خيال محمد کټوازی د ۲۰۱۳ کال د جون په مياشت کې په هالنډ کې ومړ.

۳۵ - خلقي محمد خان آفت لا درکه دی.

۳۶ - پرچمي عبدالحميد محتاط له استراليا څخه هندوستان ته ولاړ او اوس په اوکراين کې اوسيري.

۳۷ - خلقي صالح محمد زيری لادرکه دی.

۳۸ - خلقي عبدالرشيد جليلي د افغانستان د ملي وحدت گوند

رئيس دى.

۳۹- پرچمي سرور منگل اروپايي هيواد کې پټ دى.

۴۰ - خلقي ډاکټر شاه ولي لا درکه دى.

۴۱ - پرچمي جنرال بابه جان په افغانستان کې د شمال زون د پوليسو قوماندان دى.

۴۲ - خلقي اسدالله سروري چې د حفيظ الله امين د واکمنۍ پر مهال د استخباراتو رئيس و، ويل کيږي چې د پل چرخي په محبس کې بندي دى.

۴۳- پرچمي بارق شفيعي په اروپا کې دى.

۴۴- عبدالله نائبي په اروپا کې دى.

۴۵- پرچمي ظاهر طنين په ملگرو ملتونو کې د افغانستان استازی دى.

۴۶- جنرال خدايداد په افغانستان کې اوسيري.

۴۷- پرچمي عبدالله شادان په لندن کې اوسيري.

۴۸- پرچمي جنرال عبدالواحد طاقت چې د ډاکټر نجيب د واکمنۍ پر مهال د خاد رئيس و، اوس په افغانستان کې نظامي کارپوه دى.

۴۹- خلقي عبدالجبار قهرمان د ولسي جرگې غړى دى.

۵۰- پرچمي کبير رنجبر د آيسا ادارې حقوقي مشاور دى.

۵۱- خلقي صالح محمد پیروز په لندن کې پروت دی.

۵۲- پرچمي ډاکتر بشرمل په امریکا کې اوسیږي.

۵۳- پرچمي سید اکرام پیگیر په روسیه کې ژوند کوي.

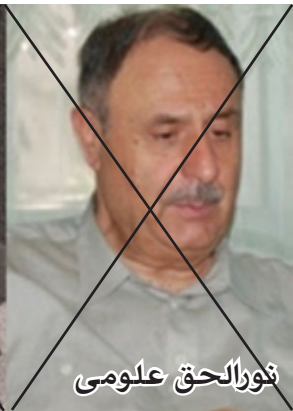
دا چټلی خیرې د افغان بې وزله ولس په وژلو، مهاجرت او د هیواد ۳۴ زرو کلیو او بانډو بمبار کولو او ویجاړولو کې لاس لري، لیکن د کرزي فاسده دولت د واکمنۍ له امله یې پروړاندې څوک خپل غبرنشي اوچتولی. له گرانو هیوادوالو څخه هیله لرم د دوی د ناپاکو خپرو د برېښولو او محکمې لپاره نه سترې کیدونکي گامونه پورته کړي.



امیر محمد



مجید سریلغ



نورالحق علومی



امیر مولا



گلاب زوی



سلیمان لایق

«لیست مرگ»، نگی بر جبین رهبران میهنفروش خلقی و پرچمی



با انتشار سندی حاوی لیست حدود پنج هزار تن که توسط نوکران روس در سال‌های ۱۳۵۷ و ۱۳۵۸ بصورت گروهی اعدام گردیده‌اند، زخم‌های مردم ما که چندین دهه است از سرگذشت غمناک عزیزان لادرک شان خبری ندارند، تازه گردید. بار

دگر هموطنان ما با دیدن نام دل‌بندان شان درین لیست، غرق ماتم گشتند. «لیست مرگ» از جانب محکمه هالند انتشار یافته و پولیس آن کشور موثق بودن آنرا تایید نموده است. به اساس پولیس هالند این سند ۱۶۰ صفحه‌ای را یک زن ۹۳ ساله افغان مقیم هامبورگ آلمان تسلیم آنان نموده است. این زن

سند را از طریق فلیکس ارماکورا (Felix Ermacora) نماینده اسبق خاص ملل متحد در مسئله افغانستان بدست آورده بود.



لیست منتشره به مثابه سند جنایت امان الله عثمان (که پولیس هالند از او به نام امان الله ع. نام برده است) مدیر تحقیق «آگسا» طی سال های حاکمیت خلقی ها (۱۳۵۷ و ۱۳۵۸) به محاکم آن کشور پیشکش شده بود. امان الله از آدمکشان رژیم مزدور روس بود که با امضای او دسته دسته هموطنان بیگناه و بخصوص روشنفکران ما به جوخه اعدام سپرده می شدند. این میهنفروش جلاد بعد از فروپاشی رژیم نجیب در هالند درخواست پناهندگی نمود اما با آنکه تقاضای پناهندگی او رد گردید مثل دهها آدمکش و خاین دیگر خلقی و پرچمی اجازه یافت

در آنجا بسر برد. این خاین ملی در سال ۲۰۱۲ بصورت مرموزی مُرد و دوسیه او به آرشیو سپرده شد. پس از گذشت یک سال از مرگ او، دولت هالند تصمیم به انتشار این لیست و اسنادی تحت عنوان «دستور انتقال» گرفت. «دستور انتقال» مکتوب هایی اند با امضای مقامات آگسا که محبوسین بر اساس آنها به زندانها و یا هم به اعدام برده می شدند. اکثر این مکتوب ها با امضای اسدالله سروری، امان الله عثمان، محمد نواب و دیگران صادر شده اند اما پولیس هالند نام امضاکنندگان را حذف نموده است.

این لیست بخش ناچیزی از استبداد و کشتار خاینان هفت ثوری را به نمایش

می‌گذارد. البته هموطنان مسن ما به یاد دارند که در اثر جنگی‌های درونی سران خلق و پرچم، زمانی لیستی حاوی نام و نشان ۱۲۰۰۰ تنی را که به قتل رسانیده بودند به در و دیوار وزارت داخله آویختند و بدینصورت به خانواده هایشان اعلام نمودند که دیگر پشت آن عزیزان شان نگردند. اما به گفته پولیس هالند هرچند آن لیست را در اختیار ندارند، ولی قرار معلوم لیست کنونی غیر از آن یکی است.

«حزب همبستگی افغانستان» نیز لیستی حاوی ۱۲۶۰ هموطن معصوم ما را که به تاریخ ۳۱ حمل ۱۳۵۷ در قریه کرهاله ولایت کنر توسط این مزدوران روس قتل عام شدند منتشر ساخت و بدون شک لیست‌های متعدد دیگری نیز وجود دارند که تا هنوز در معرض دید همگان قرار نگرفته‌اند.

در این لیست «جرم» هر قربانی فقط با یک کلمه «اشرار»، «شعله‌ای»، «اخوانی»، «ضدانقلاب»، «مائوئیست»، «پخش شبنامه»، «سکتاریست» و... ثبت گردیده است. ذکر شغل قسمت اعظم اعدام شدگان بعنوان «استاد پوهنتون»، «محصل»، «شاگرد مکتب»، «معلم»، «مامور»، «داکتر»، «انجنیر» و... رساننده آنست که چاکران روس عمدتاً سعی داشتند تا افغانستان را از وجود شخصیت‌های مترقی و عناصر آگاه پاک نمایند.

درین سند، قربانیان بر اساس تاریخ اعدام شان دسته بندی شده‌اند. در بعضی روزها بیش از سیصد تن دسته جمعی قتل عام شده‌اند. بطور نمونه به تاریخ ۶ ثور ۱۳۵۸ درحالیکه خاینان وطنفروش مست تجلیل از اولین سالگرد «انقلاب» فاجعه‌بار شان بودند، ۲۰۹ تن را که اکثر شان محصلان و متعلمان اند اعدام نموده‌اند. در همین روز روزنامه «انیس» پر است از مقالات تبلیغاتی مملو از دروغ و نیرنگ‌های بیش‌زمانه «خدمت به مردم» و «دفاع از زحمتکشان». در مقاله‌ای با دیده‌درآبی خاص گفته می‌شود:

«خلق شجاع و حماسه آفرین، درین روزها اولین سالروز انقلاب کارگری ثور را شادمانه برگزار و تجلیل می‌کنند و این نخستین بار است که خلق استعمارشکن ما، جشن رستگاری واقعی خویش را از بند انواع ستم ملی و طبقاتی، تحت درفش سرخگون شان در شرایطی تجلیل می‌نمایند که انوار زرینه‌پوش خورشید انقلاب زنجیرگسل ثور در همه زمینه‌ها و زوایای زندگی آنان فیض آزادی‌های واقعی و فرخندگی همگانی را نثار می‌کند.»

(«انیس»، ۶ ثور ۱۳۵۸)

انیس

چشمی سرمدانی انیس ۶ نور سنبله ۱۳۹۲ شمسی

پیشگام سرمدانی سرمدانی و دیگران

تیرماه ۱۳۹۱

میدان، خیابان

چشمی سرمدانی واقعی

چشمی سرمدانی، رهبر و پیشگام مردم افغانستان، که با وجود همه مشکلات و دشواریها، با ایمان و شجاعت، راه آزادی و استقلال را برای مردم افغانستان گشود. او با وجود همه مشکلات و دشواریها، با ایمان و شجاعت، راه آزادی و استقلال را برای مردم افغانستان گشود.

انقلاب کبیر ثور این شهکار انقلابات

کار گری جهان یو فیو دالیزم و امپریالیزم ضربه آهنگرانه

وارد آورد

دولت شوروی و اتحاد جماهیر شوروی، که با وجود همه مشکلات و دشواریها، با ایمان و شجاعت، راه آزادی و استقلال را برای مردم افغانستان گشود. او با وجود همه مشکلات و دشواریها، با ایمان و شجاعت، راه آزادی و استقلال را برای مردم افغانستان گشود.

دولت شوروی و اتحاد جماهیر شوروی، که با وجود همه مشکلات و دشواریها، با ایمان و شجاعت، راه آزادی و استقلال را برای مردم افغانستان گشود. او با وجود همه مشکلات و دشواریها، با ایمان و شجاعت، راه آزادی و استقلال را برای مردم افغانستان گشود.

در همین شماره «انیس» مقاله‌ای به قلم دستگیر پنجشیری یکی از شاه مهره های پلید خلقی- پرچمی نشر شده که با وقاحت کم نظیری کودتای منحوس را «شهکار انقلابات» نامیده، قتل عامهای مردم مظلوم ما را ستایش می کند:

«... در چنین وضع و شرایط ملی و بین المللی، ملاکان، اشراف فئودال، حکومت مطلقه فردی داود به زیر ضربات قاطع و هماهنگ تمام طبقات و اقشار دموکراتیک و بطور مشخص به زیر ضربات مستقیم افسران و سربازان قهرمان خلقی... و تمام اقوام و خلقهای تحقیر شده و ستمکش و تحت رهبری حزب دموکراتیک خلق افغانستان و رهبر کبیر آن رفیق نورمحمد تره کی منشی عمومی کمیته مرکزی خرد و خمیر و تار و مار شد و انقلاب ثور این شهکار انقلابات دوران معاصر در قلب پرتپش "آسیای بیدار" به نحو پیگیر و استوار، به قوماندۀ جسورانه رفیق حفیظ الله امین منشی کمیته مرکزی به پیروزی نائل گشت.»

و یا در روزهایی که تیرباران ها و زنده به گور کردن های مردم بیگناه ما جریان داشت، ظاهر عظیمی که سالهاست به کرسی سخنگوی وزارت دفاع دولت فاسد کرسی چسبیده، منحیت صاحب منصب قصابان خلقی برایشان شعر می سرود («انیس»، ۲۰ سنبله ۱۳۵۷):

انقلاب ثور خلق اندر جهان / جنبش آزادی های انقلاب

عظیمی تا یک نفس دارد به تن / خاک پایی گام های انقلاب

هرچند در دوران حاکمیت ستمکاران خلقی - پرچمی اداره «آگسا» به «گام» و بعد «خاد» تغییر نام داد و کسانی چون اسدالله امین و نجیب الله در راس آن قرار گرفتند، اما توحش آن کماکان ادامه یافت و دهها هزار تن بعد از سال ۱۳۵۸ نیز قربانی فاشیزم این دستگاه گردیدند که مستقیماً توسط کی.جی.بی هدایت می‌شد.

اگر دستگیر پنجشیری، بارق شفیع، سلیمان لایق، گلابزوی، شهنواز تنی، علوم، رنجبر، سلطان علی کشتمند، ظاهر طنین، نبی عظیمی و سایر گردانندگان رژیم منفور و خونخوار خلق و پرچم که هنوز به حیات ننگین شان ادامه می‌دهند اندکی وجدان می‌داشتند، با دیدن این لیست که حکایتگر فاشیزم و خیانت شان به وطن و ملت ماست، از مردم ما عذرخواهی نموده دست به خودکشی می‌زدند.

اما برعکس تعدادی از بازمانده های دولت پلید خلقی - پرچمی درین روزها به جای شرم و احساس سرافکندگی، از طریق رسانه ها غوغا راه انداخته اند که گویا انتشار این لیست «نفاق ملی را دامن می‌زند» و باید با بخشیدن عاملانش جلو خونریزی و بحران بیشتر را در کشور گرفت. اما تاریخ ثابت می‌سازد که تا وقتی جنایتکاران و ستم‌پیشگان به جزای اعمال شان نرسند، این فجایع باربار تکرار خواهد شد، بخصوص تاریخ وطن ما گواهی می‌دهد که فرهنگ ضدملی همدیگر بخشی و برائت جنایتکاران باعث شده که در هر دوره قتل و کشتار با حدت و شدت تمام ادامه یابد.

این لیست باید به مثابه سند سفاکی میهن‌فروشان خلقی و پرچمی اساساً توسط دولت افغانستان از آرشیوهای مخفی بیرون کشیده می‌شد. اما از آنجاییکه دولت پوشالی کرزی با تمامی خینان و جنایت‌پیشگان دست دوستی داده و آنان را به مقامات مهم نصب کرده، انتشار اینچنین اسناد را با سفاقت تمام مخفی نگه می‌دارند. کرزی و حواریونش ترس داشتند که با افشای این جنایات ممکن نزدیکترین مهره هایشان که در گذشته نوکران روس بودند و حال در خدمت امریکا قرار گرفته اند آزرده‌خاطر شده همکاری شانرا با دولت قطع کنند.

همین چند روز قبل بود که یکی از بازماندگان دولت نوکر روس به نام ثریا پوپل که منحیت رئیس در اکادمی علوم نصب گردیده خواهان تمجید از

ببرک کارمل یکی از جلادان رژیم آدمکش در هشتادمین سالگرد تولدش شد. همچنان از آنجاییکه همین اکنون اکثر خونخواران سه دهه گذشته پست های کلیدی بخصوص نهادهای استخباراتی و امنیتی دولت را در چنگ دارند کرسی انتشار سندی حاوی جنایات جنگی سه دهه اخیر را که توسط کمیسیون حقوق بشر افغانستان تهیه شده سد نموده مانع آگاه شدن مردم از موارد وحشتناک قتل و کشتار بیگناهان و مشخص شدن عاملان آن گردیده است.

این لیست لکه سیاهی بر پیشانی ملل متحد نیز حک نمود که در مورد جنایات جنگی افغانستان تحقیق نموده و اینچنین اسنادی در اختیار دارد اما برای آنکه باعث ناراحتی قصابان مردم ما و حامیان غربی شان نشود آنها را در پس خانه هایش قفل نموده از دید مردم جهان پنهان نگهداشته است. قرار گزارش روزنامه «گاردین» (۱۳ جون ۲۰۰۶) سازمان ملل گزارش ۲۲۰ صفحه ای از جنایات جنگی سه دهه گذشته افغانستان تهیه دیده است که تعدادی از مقامات کنونی دولت کرسی نیز در آن منحنیث جنایتکار جنگی نام برده شده، اما این گزارش که قرار بود در جنوری ۲۰۰۵ منتشر شود، تا کنون جلو انتشار آن گرفته شده است.

امیدوارم تمامی هموطنانی که اینچنین اسناد جنایات خلقی ها و پرچمی های میهنفروش، بنیادگرایان خونخوار و یا طالبان وحشی را در دست دارند بیرون داده نقش شانرا در افشای این پلیدی ها و فاشیزم سه دهه گذشته ادا نمایند. پرده انداختن و کتمان این جنایات، نابخشدونی ترین خیانت نسبت به ملت و وطن ماست.



ترجمه از منابع دیگر

مغازله بنیادگرایان اسلامی با امریکا و غرب



رابرت دریفوس نویسنده کتاب ارزشمند «بازی شیطانی: چگونه ایالات متحده بند از پای اسلام بنیادگرا گشود»، تحقیقات فراوانی در باره روابط پیدا و پنهان امریکا، سی.آی.ای و غرب با جنبش بنیادگرایی اخوان المسلمین نموده و با اسناد و شواهد بیشمار برملا ساخته است که چطور انگلستان و امریکا جنبش پان اسلامیستی را که از آن جهالت پیشگان اخوانی، طالبی، جهادی، القاعده و غیره سردرآوردند، در مقابله با جنبش های مترقی به مثابه دست پرورده هایش به میدان کشیده حمایت نمود و تا امروز از

۱۹۵۳: سعید رمضان (نفر دوم از راست)، داماد حسن البنا و در واقع وزیر خارجه اخوان المسلمین در کاخ سفید با ایزونهاور رئیس جمهور امریکا. اسناد فاش شده نشان می دهند که سعید رمضان از گماشته های سی.آی.ای. بشمار می رفت.

این نیروهای ارتجاعی و ضدملی نه تنها در افغانستان بلکه در سایر کشورهای

اسلامی همچون سگان هارش سود می برد.

مقاله ذیل که تحت عنوان «جنگ سرد، جنگاور مقدس» به قلم دریفوس در نشریه «مادر جونز» (جنوری و فبروری ۲۰۰۶) انتشار یافته است، به گوشه‌هایی از مزدوری سعید رمضان، یکی از سرکردگان و بنیانگذاران اصلی اخوان المسلمین، به سی.آی.ای. تمرکز داده است که ما با اندک تلخیص ترجمه آنرا در ذیل می آوریم.

نویسنده: رابرت دریفوس | مترجم: سمیر
منبع: «مادر جونز»، جنوری و فبروری ۲۰۰۶

جنگ سرد، جنگاور مقدس

خزان ۱۹۵۳، دفتر ریاست جمهوری امریکا محلی بود برای تبادل نظر میان رئیس جمهور آیزنهاور و جنگاور جوانی از خاورمیانه. در تصویر سیاه و سفیدی که آن رویداد را بازگو می کند، آیزنهاور ۶۲ ساله با موهای رفته دیده می شود، با لباس خاکستری بر تن و قامت ایستاده، آرنج هایش خمیده و مشت هایش گره خورده اند مانند اینکه به جا های قدرتمندی فشار وارد می کند. در سمت چپ او چهره زیتونی رنگ یک مصری دیده می شود که لباس تاریک بر تن داشته و ریش و مویش را منظم و تراشیده است با بسته کاغذی در عقب خود متوجه رئیس جمهور است. او فقط ۲۷ سال دارد، اما درعین حال بیش از ده سال تجربه بس عمیق در دنیای پر شر و شور و خشونت آلود اسلام، از مصر تا عمان و کراچی را پشت سر نهاده است. او را درین سفر فرستادگان و پژوهشگران و ملا ها و فعالان از هند، سوریه، یمن، اردن، ترکیه و عربستان سعودی که بعضی شال و عبا بر تن دارند و بعضی کرتی و پتلون پوشیده اند، او را همراهی می کنند. ملاقات کننده آنروز با رئیس جمهور سعید رمضان بود، یکی از مقامات کلیدی و ایدئولوگ سازمان مخفی و زیر زمینی بنیادگرایان اسلامی که بنام اخوان المسلمین یاد می گردد. چنانچه او در کنار رئیس جمهور به عنوان یک مهمان قابل احترام و مانند رئیس یک کشور ایستاده بود نه به عنوان یک سیاستمدار تحت امر.

بطور رسمی، رمضان برای شرکت در کنفرانس پیرامون فرهنگ اسلامی در پوهنتون پرنتستون به ایالات متحده آمده بود، کنفرانسی که از جانب کتابخانه کانگریس تمویل می‌شد. بر اساس اسناد منتشر شده درین رابطه، نتیجه این کنفرانس بازدید تعدادی از شخصیت‌های برجسته خاورمیانه از ایالات متحده



از راست به چپ: میلتن بیردن (مسئول سی.آی.ای در اسلام آباد)، ریچارد کر (معاون سی.آی.ای.)، روبرت اوکلی (سفیر امریکا در اسلام آباد)، جنرال حمید گل (رئیس آی.اس.آی.)، ویلیام ویبستر (رئیس سی.آی.ای.)، ربانی، گلبدین.

تصویر بالا که یک ملاقات مخفی گلبدین و ربانی را در ۱۹۸۸ با مقامات بلند پایه سی.آی.ای. و آی.اس.آی. نشان می‌دهد از کتابی تحت عنوان «دشمن اصلی» نوشته میلتن بیردن گرفته شده. میلتن طی سالهای ۱۹۸۶ الی ۱۹۸۹ مسئول مهمترین مرکز سی.آی.ای. در آسیا بود که در اسلام آباد موقعیت داشت. او رسانیدن کمکهای امریکا به بنیادگرایان افغان را تنظیم می‌نمود.

احزاب بنیادگرای افغانستان و بخصوص حزب اسلامی گلبدین و جمعیت اسلامی ربانی عمده ترین دست پرورده های سی.آی.ای. طی جنگ سرد به شمار می‌رفتند و قسمت عمده کمکهای امریکا را بدست می‌آوردند. اینان روابط عمیقی با سی.آی.ای. و آی.اس.آی. داشتند و مطابق اوامر آنان فعالیت می‌کردند. این احزاب ضدملی و خاین تا امروز رشته هایشان با استخبارات خارجی را حفظ نموده اند.

بود. مصارف آنان بالغ بود بر ۲۵۰۰۰ دالر، افزون بر آن مصارف ترانسپورتنی نیز برای اشتراک کنندگان در نظر گرفته شده بود که از جانب اداره اطلاعات بین‌المللی تنظیم می‌گردید، این اداره شعبه‌ای از وزارت خارجه است که در نهاد های استخباراتی ایالات متحده نفوذ دارد. کمک های اضافی نیز از طرف خطوط هوایی ایالات متحده و «آرمکو»؛ کنسرسیوم نفتی امریکا در عربستان سعودی صورت می‌گرفت. مانند سایر شرکت کنندگان، رمضان، به عنوان یک ایدئولوگ متعصب و نه به عنوان یک محقق که تمام مصارفش پرداخت می‌گردید، درین کنفرانس شرکت داشت.

سندی که اخیرا بوسیله اداره اطلاعات بین‌المللی (IIA) تحت نام «سند محرمانه اطلاعات امنیتی» فاش شده، تمام اهداف این پروژه را واضح می‌سازد: هدف واقعی این بود تا «افراد و شخصیت هایی که در شکل دهی افکار مسلمانان در عرصه های گوناگون از جمله معارف، ساینس، قانون و فلسفه و بعضا هم در بخش های سیاسی نقش دارند گردآورده شوند. در میان سایر



۱۹۸۸: گلبدین و مولوی خالص با ریچارد کر، سفیر امریکا در پاکستان.

گلبدین در جریان جنگ سرد، از نازدانه ترین نوکران سی.آی.ای. به شمار می‌رفت و بیش از ششصد میلیون دالر از کمک های این سازمان به آن تعلق می‌گرفت که میان گروههای بنیادگرایی افغانستان در رده نخست قرار داشت و بعد به ترتیب جمعیت اسلامی و اتحاد اسلامی دومین و سومین چتلی‌خواران سی.آی.ای. به شمار می‌رفتند.

اهداف که پشت این برنامه قرار داشت، یکی این بود تا به جریان روشنگری اسلامی انگیزه و سمت و سویی با اتکا به این افراد داده شود.» در عین زمان، ایالات متحده در جستجوی آن بود تا راه خود را به خاورمیانه باز کند. شرق شناسان امریکایی و نخبگان دیگر مصروف تبادل نظر پیرامون این بحث بودند که چگونه از اسلام سیاسی برای بسط و گسترش نفوذ امریکا در منطقه استفاده کرد.

برای سازمان مخفی با شاخه شبیه نظامی که مسئول ترور ها و خشونت های زیاد است، عجیب بود که از آن به حیث سازمان پیشرو برای تجدید حیات اسلام نام برده شود. ولی این دید کاملاً با سیاست ایالات متحده مطابقت داشت چنانچه هر آنکه در مخالف با کمونیزم قرار داشت از او به عنوان یک متحد بالقوه یاد می شد. هر زمانیکه من با مقامات سیا و وزارت خارجه که بین جنگ جهانی دوم و فروپاشی اتحاد شوروی در خاورمیانه خدمت کرده اند، مصاحبه داشته‌ام، آنان همه به یک زبان تکرار می کنند که در آن زمان اسلام یگانه مانع در مقابل گسترش قدرت شوروی و

ویلیام کیسی، رئیس سی.آی.ای به خاطر بی ثبات ساختن کشورهای آسیای مرکزی تصمیم گرفت مواد تبلیغاتی به آنجا فرستاده شود. سی.آی.ای. به خاطر ترویج اسلام در ازبکستان، قرآنکریم را بوسیله یک ازبک آلمان نشین ترجمه نموده پنجهزار جلد از آن چاپ نمود و از طریق سی.آی.اس.آی. و گروههای بنیادگرای افغان آنها را در ازبکستان پخش کرد.

کتاب «جنگ اشباح»، استیو کول

ایدیولوژی مارکسیزم در میان توده ها بود. تلکات سیلیه می گوید «ما اسلام را بحیث یک وزنه بزرگ در مقابل کمونیزم می شناختیم.» یک دیپلمات امریکایی که در سال های قبل از ۱۹۵۰ در اردن خدمت کرده و با سعید رمضان ملاقات هایی داشته است می گوید. "ما او را به عنوان یک نیروی میانه رو و مثبت می شناختیم." بالاخره ادس ایرمن ایلتر، دیگر دیپلمات کهنه کار امریکایی که در سال های ۴۰ محل کارش عربستان سعودی بود می گوید، مقامات امریکایی در قاهره "دیدار های منظم" با همکاران رمضان و رهبر اخوان المسلمین، حسن البنا داشتند، کسیکه موافق سیاست های امریکا در

زمینه بود.

چهار دهه پس از ملاقات رمضان در دفتر ریاست جمهوری، اخوان المسلمین به سازمانی تبدیل می‌شود که برای نسل‌ها حامی و تمویل‌کننده گروه‌های اسلامگرا از عربستان سعودی تا سوریه و از جنیوا تا لاهور به شمار می‌رود و رمضان نیز که خود مسئول بین‌المللی آن بود، اینک فرد موثر و از نظریه پردازان اسلام سیاسی به حساب می‌آید. اسلامگرایان تندرو پاکستان، کسانیکه در بوجود آوردن طالبان در افغانستان نقش داشته و نیز از سال ۱۹۹۰ به اینسو به حمایت از القاعده پرداخته‌اند از مدل اخوان المسلمین برای شکل‌دهی سازمان خود استفاده نمودند. رژیم آخندی ایران نیز از بطن یک مجمع مخفی بنام فداییان اسلام برخاسته و متأثر از اخوان المسلمین بود، رهبری آن را در سال‌های ۱۹۵۰ آیت‌الله روح‌الله خمینی بر عهده داشت. حماس، سازمان تروریستی فلسطینی نیز در نخست به عنوان شاخه رسمی اخوان المسلمین عرض‌اندام کرد. بنیادگرایان مصری از جهاد اسلامی و گروه‌های هم‌پیمان‌شان که اعضای آن در ۱۹۸۱ انور سادات رئیس‌جمهور مصر را ترور کردند و در سال ۱۹۹۰ به سازمان القاعده اسامه بن لادن پیوستند نیز در سال‌های ۱۹۷۰ در پرورش اخوان المسلمین سهم بسزایی داشتند. همچنان بعضی از رهبران افغان که رهبری جهاد ضد شوروی را که بوسیله سی.آی.ای راه‌اندازی شد، بر عهده داشتند و به بن‌لادن در شکل‌دهی شبکه «افغانی عربی» که پیش‌درآمدی برای القاعده بود کمک کردند، نیز از اعضای اخوان المسلمین بودند.

جای اغراق نیست اگر گفته شود رمضان پدرکلان فکری اسامه بن لادن است. ولی رمضان، اخوان المسلمین و هم‌پیمانان دیگر اسلامگرای‌شان قادر نبودند سازمانی به بزرگی القاعده بوجود آورند، مگر آنکه در جریان جنگ سرد آنان به عنوان متحدین ایالات متحده شمرده شده و از کمک‌های پیدای و پنهان واشنگتن سود نمی‌بردند، رمضان نیز، چنانچه در اسناد ذکر گردیده است، به عنوان یک فرد موثر برای سی.آی.ای تشخیص و استخدام شده بود.

سعید رمضان متولد سال ۱۹۲۶ شیبین الکوم است، دهکده‌ای که در ۴۰ مایلی شمال قاهره در کنار رود نیل قرار دارد. او ۱۴ ساله بود که با حسن‌البنّا ارتباط برقرار نمود و به جنبش او پیوست؛ شش سال بعد، پس از فراغت از پوهنتون قاهره، منشی شخصی حسن‌البنّا و فرد قابل اعتماد او بود. یکسال بعد، رمضان بحیث ویراستار "الشهاب" هفته‌نامه مربوط به اخوان المسلمین انتخاب شد و در این زمان نیز با دختر بنا عروسی کرد، این موقعیت خوبی

برای او در رهبری سازمان بوجود آورد.

رمضان به عنوان سفیر حسن البنا در گردش بود و برای ایجاد شبکه از روابط بین‌المللی کار می‌کرد. در ۱۹۴۵، او به دارالسلام تحت کنترل بریتانیا سفر کرد، جایی که ابرهای توفانی جنگ میان عرب‌ها و یهودیان در حال شکل‌گیری بود.

در سال‌های ۱۹۵۰، رمضان به شکل یک مبلغ سیار درآمد، مانند ایلمر گانتری جنبش اسلامی. در ۱۹۴۹ و ۱۹۵۱ او به پاکستان سفر کرد تا در کنگره جهانی مسلمانان در کراچی شرکت کند - نخستین فردی که جنبش‌های اسلامی را در سراسر جهان به هم ارتباط می‌داد - جایی که در نتیجه تلاش‌هایش به عنوان دبیرکل آن سازمان

احمد شاه مسعود ماهانه دوصدهزار دالر از سی.آی.ای. دریافت می‌کرد که از طریق مرکز سی.آی.ای. در اسلام آباد اجرا می‌شد. گری شرون یکی از سابقه کارترین و با تجربه‌ترین ماموران سیا در امور افغانستان با مسعود در تماس بود و مسئولیت انتقال پول را داشت.

کتاب «جنگ اشباح»، استیو کول

انتخاب شد. پاکستان، اولین کشوری که بر پایه اصول اسلامی ایجاد شد، در حال تبدیل شدن به مرکز جذب برای ایدئولوگ‌های بنیادگرا بود و تقریباً خانه دوم سعید رمضان محسوب می‌شد. دولت پاکستان نیز برنامه‌ای را در رادیوی ملی آن کشور به او اختصاص داد و همچنان نخست‌وزیر، لیاقت علی خان پیشگفتاری بر کتاب‌های رمضان نوشت.

در پاکستان، رمضان از نزدیک با یک اسلام‌گرای جوانان بنام ابوالعلا مودودی کار می‌کرد، کسیکه سازمان مشابه به اخوان المسلمین را تأسیس کرد که جماعت اسلامی نامیده می‌شود. او جوانان تندرو مسلمان را برای شرکت در جنگ فلسطین استخدام می‌نمود، لذا رمضان به مودودی کمک کرد تا شبکه وسیع و قوی‌ای از محصلان متعصب و احساساتی مسلمان را تشکیل دهد تا در مقابله با جنبش چپ پاکستان از آنان استفاده بعمل آید. این حرکت که نام مختصر اردو آن IJT است از جوخه‌های فاشیستی موسولینی الگو برداری شده بود. این گروه فعالیت‌های تقریباً مسلح خود را از محیط پوهنتون در مقابل

محصلان چپ شروع کرد. چنانچه سید ولی رضا نصر یکی از افراد صاحب‌نظر در مورد این حرکت می‌نویسد؛ «این کشمکش‌ها از پرتاب تخم شروع شد و به ترتیب راه را برای برخورد های تند بعدی باز نمود،» به همین ترتیب گروه به آموزش نسلی از تندروان پرداخت که بعد ها در ۱۹۷۷ تحت رهبری دیکتاتور متعصب، جنرال ضیاالحق قدرت را در پاکستان بدست گرفتند، آنان به حمایت از جهاد افغانستان پرداخته و پناهنگاهی برای القاعده بوجود آوردند.

اخوان‌المسلمین ناصر را به عنوان یک چهره منفور و سکولار می‌شناختند، کسی که با اسلام وداع گفته و علاقمند همکاری با کمونیزم است - برداشتی که آنان را به لندن و واشنگتن نزدیک می‌ساخت. در ۱۹۵۴، یکی از اعضای اخوان‌المسلمین سوءقصدی علیه رهبر مصر انجام داد و به این ترتیب ناصر اقدامات جدی‌ای را علیه این سازمان روی دست گرفت، چنانچه تعداد زیادی از رهبران آن را دستگیر و زندانی ساخت. رمضان که بحیث مسئول امور خارجی اخوان شمرده می‌شد، آزمان در سوریه شدیداً مصروف تبلیغات ضد ناصری بود. ناصر او را از تابعیت مصر محروم ساخت، اما تبعید او دیری نپایید.

یکبار دیگر این جنگ

سرد بود که رمضان و جنبش او را مصون نگه‌داشت. این زمان موقعیت کاری او آلمان بود، یکی از یاران اسلام بنیادگرا این بار پا به سرزمین نازی ها می‌گذارد. زمانی‌که سوریه و مصر روابط دیپلماتیک خود را با آلمان شرقی برقرار نمود، آلمان غربی زمینه را برای کار مخالفین هردو کشور مساعد ساخت، که به این ترتیب اخوان‌المسلمین نیز شامل آن گروه ها می‌گردید. رمضان به کمک رسمی

ولی رمضان، اخوان‌المسلمین و هم پیمانان دیگر اسلام‌گرای شان قادر نبودند سازمانی به بزرگی القاعده بوجود آورند، مگر آنکه در جریان جنگ سرد آنان به عنوان متحدین ایالات متحده شمرده شده و از کمک های پیدا و پنهان واشنگتن سود نمی‌بردند، رمضان نیز، چنانچه در اسناد ذکر گردیده است، به عنوان یک فرد موثر برای سی.آی.ای تشخیص و استخدام شده بود.

رابرت دریفوس

آلمان غربی از حکم اعدامی که در مصر برایش صادر شده بود فرار داده شد؛

او چند سال بعد به جنیوا رفت، مرکز سیاست و توطئه بین‌المللی. آنجا در ۱۹۶۱، مرکز اسلامی جنیوا را پایه‌گذاری کرد، نهادی که سال‌ها پایگاه عمده اخوان‌المسلمین در اروپا شمرده می‌شد.

رمضان به عنوان متحد واشنگتن برای مبارزه علیه ناصر، میان سال‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ از گزینه مهمی که ایالات متحده در برابرش گذاشته بود سود برد. ایالات متحده با ایستادن در مقابل ناسیونالیزم عربی نوع ناصر، بزرگترین اشتباه را بعد از جنگ جهانی دوم در خاورمیانه مرتکب شد: امریکا کوشید تا با سلطنت ارتجاعی عربستان سعودی همسو شود. درست در سال‌های ۱۹۵۰، واشنگتن عربستان سعودی را تشویق کرد تا به ایجاد شبکه‌ای از نهاد‌ها و سازمان‌های دست راستی اسلامی بپردازد، چنانچه در فردای رویش این سازمان‌ها القاعده از بستر آن سر بیرون کرد. مرکز اسلامی‌ای که رمضان آنرا پایه‌گذاری نمود از مستفدین عمده این برنامه به حساب می‌آمد، که از کمک‌های سخاوتمندانه سعودی بهره می‌برد.

این مرکز بزودی محلی شد برای تمامی اسلامگرا‌ها از سراسر جهان تا گرد هم آمده و برای فعالیت‌های خود برنامه ریزی نمایند؛ همچنان فعالیت‌هایی نیز برای پخش و نشر ادبیات اسلامی داشت، هدف آن بسط و گسترش نفوذ فکری اخوان‌المسلمین بوده و به گفته هانی رمضان، پسر سعید رمضان کسیکه از ردای پدرش به عنوان رئیس این مرکز یاد می‌کند. «منظور از ایجاد مرکز اسلامی برآورده شدن آرزو‌هایی است که پدرم در سر می‌پرورانید تا بتواند در اینجا به تدریس اندیشه‌های حسن‌البنّا بپردازد»، به گفته او «جایی که شاگردان از تمام کشور‌های عربی گرد هم جمع شده و آموزش‌های اسلامی را فرا گیرند.» به نقل از ژورنالست فرانسوی، ریچارد لوبی ویر، کسیکه نوشته‌هایی پیرامون رابطه اخوان‌المسلمین با تروریسم دارد، سعید رمضان از جنیوا به عنوان بستری برای پخش و نشر بین‌المللی اخوان‌المسلمین استفاده نمود؛ آنان حتی توانستند بانکی بنام التقوا برای خود در سوئیس تأسیس نمایند که شاخه‌هایی در کمپیون ایتالیا و باهاما نیز داشت. بعد از حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ التقوا از جانب ایالات متحده در لست بانک‌هایی قرار گرفت که به تروریست‌ها کمک کرده‌اند.

پرسش مهم دیگری که در این برهه از زندگی رمضان به ذهن می‌رسد: آیا او در جریان سفارش به ایالات متحده در ۱۹۵۳ به استخدام سی.آی.ای درآمد بود؟ خانواده رمضان این موضوع را رد می‌کنند، اما اسنادی که از آرشیف

ملی سویس بدست آمده و در روزنامه «لی تیمپس» جنیوا افشا گردیده است. تصریح می کند که در ۱۹۶۰ مقامات سویس «در کنار مسایل دیگر از او به عنوان جاسوس بریتانیا و امریکا یاد می کردند.» در جولای ۲۰۰۵، «والستریٹ ژورنال» بعد از تحقیقات فراوان در آرشیف های آلمان و سویس گزارش داد:

«نشانه های تاریخی ای وجود دارند که آقای رمضان برای سی.آی.ای کار می کرد.»

اسنادی از آرشیف استخباراتی آلمان غربی که در «والستریٹ ژورنال» افشا شد، نشان می دهد که رمضان بارها با پاسپورت رسمی سیاسی اردنی که بوسیله سی.آی.ای برایش تهیه شده بود، سفر کرده است، چنانچه «تمام مصارفش از جانب امریکا پرداخت می گردید.» او نیز از نزدیک با سی.آی.ای در کمیته نجات از بلشویزم کار می کرد، نهادی که در سال های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ «راديو اروپای آزاد» و «راديو آزادی» (دو شبکه ای که توسط سی.آی.ای تاسیس شدند) را ایجاد نمود. بر اساس اسناد ارائه شده در ژورنال، در ماه می ۱۹۶۱، یک کارمند سی.آی.ای در کمیته نجات از بلشویزم با رمضان ملاقات نمود تا طرحی «مشترک تبلیغاتی را علیه اتحاد شوروی بریزند.»

چنانچه معلوم شد، مرکز اسلامی تنها بخشی از آرزو ها و برنامه های رمضان نبود. در ۱۹۶۲ او دست به ایجاد شبکه وسیعتر از این زد، سازمان قدرتمند که بعد ها مرکزی برای تندروان شد که پیرو انترناسیونالیزم وهابی بودند: پیمان جهانی مسلمانان. هانی رمضان می گوید، «پدرم تنها یکی از اساس گذاران این پیمان نبود» بلکه «ایده اصلی برای ایجاد این پیمان از او بود.» با کمک های فراوانی که از جانب سعودی صورت می گرفت، پیمان قادر شد تا مبلغینی به جا های دیگر فرستاده و به اشاعه افکار خود بپردازد، آنان همچنان مبالغی را برای ساخت مساجد اختصاص دادند که از مدل وهابیت استفاده می نمود، افزون بر آن این کمک ها به اتحادیه های اسلامی از شمال افریقا تا آسیای میانه می رسید، حتی دامنه آن به خارج از محدوده کشور های اسلامی نیز کشیده شد. بگفته گیلیس کیپل، اسلام شناس معروف فرانسوی، این پیمان معبری بود برای انتقال کمک های مالی سعودی به تندروان اسلامی، از اسلامگرایان راست افراطی در پاکستان تا جهادی های افغانستان و خود سازمان اخوان المسلمین. «آنان مستفید شوندگان مهم را تشخیص داده و به عربستان سعودی دعوت

می نمودند، بعد از توصیه های مذهبی (تزکیه) زمینه فراهم می شد تا از کمک های سخاوتمندانه اعضای خانواده سلطنتی و یا یکی از تاجران عرب بهره مند شوند.» کیپل در کتابش، «جهاد: میراث اسلام سیاسی» مینویسد: «پیمان بوسیله مجموعه ای از رهبران مذهبی سعودی و یا علمایی از شبه قاره هند که با مکاتب دیوبندی مرتبط بودند و یا حزبی که بوسیله مودودی ایجاد گردید، رهبری می شد.» جنبش دیوبندی، که مکتبی از بنیادگرایی افراطی اسلامی است در هند بوجود آمد، این جنبش دست به ایجاد سیستمی از مدرسه های اسلامی در پاکستان زد که در نتیجه طالبان از آن بیرون آمدند.

در جولای ۲۰۰۵، «والسترتیت ژورنال» بعد از تحقیقات فراوان در آرشیف های آلمان و سویس گزارش داد: «نشانه های تاریخی ای وجود دارند که آقای رمضان برای سی.آی.ای کار می کرد.» اسنادی از آرشیف استخباراتی آلمان غربی که در «والسترتیت ژورنال» افشا شد، نشان میدهد که رمضان بارها با پاسپورت رسمی سیاسی اردنی که بوسیله سی.آی.ای برایش تهیه شده بود، سفر کرده است، چنانچه «تمام مصارفش از جانب امریکا پرداخت می گردید.»

رابرت دریفوس

در ۱۹۷۰، اخوان المسلمین و رمضان قویا مورد حمایت قرار گرفتند، درست پس از مرگ ناصر و به قدرت رسیدن انور سادات، کسیکه دهه ها پیش یکی از اعضای اخوان المسلمین و اکنون رئیس جمهور مصر بود. یک سال بعد، رمضان در راس یک هیئت متشکل از نمایندگان اخوان المسلمین که بوسیله عربستان سعودی تنظیم و تمویل گردیده بود به مصر رفت، هدف ازین دیدار مذاکره با سادات بر سر دادن اجازه فعالیت دوباره به آنان در مصر بود، ۱۷ سال پس از ممنوع شدن آن. (بگفته رابرت بایر، یکی

از ماموران سابق عملیاتی سی.آی.ای که در مورد روابط اخوان المسلمین با سی.آی.ای نوشته است، عربستان سعودی «دلال این معامله میان اخوان و مصر بود.»)

درین زمان، سادات در تلاش آن بود تا روابط مصر با اتحاد شوروی را دگرگون

سازد، گذار قویترین کشور جهان عرب به محور ایالات متحده و عربستان سعودی. اما سادات فاقد پایه های سیاسی قوی در اجرای این امر بود، لذا در تلاش تصفیه عناصر کلیدی در دولت برآمد، که روی خط ناصر ایستاده بودند. او برای ایجاد پایگاه جدید دست کمک به جانب اخوان المسلمین دراز کرد و این فرصتی طلایی بود برای تبارز دوباره این گروه.

در دهه ۱۹۷۰، جنبش اسلامی مصر وسیعا گسترش پیدا کرد، آنان نهاد های کلیدی را بدست گرفته و مراکز اسلامگرایی افراطی را میزبانی نمودند، که به نوبه خود توانستند سهم بارز را در دهه ۱۹۸۰ برای جهاد ضد شوروی افغانستان که بوسیله سی.آی.ای راه اندازی شده بود، ایفا نمایند. آنان سازمان جدید اسلامی را نیز پایه گذاری کردند که «جهاد اسلامی» نام دارد، سازمانی که بعدا به اسامه بن لادن پیوست و بخشی از سازمان القاعده شد. در ۱۹۸۱ این افراط گرایان در مقابل حامی خود ایستادند: سادات در یک برنامه تلویزیونی که نظامیان در مقابلش رژه میرفتند، در مقابل دید عموم، بوسیله یک اسلامگرا ترور شد.

به همان اندازه که رمضان در دهه های ۶۰ و ۷۰ میلادی در خاورمیانه فرد شناخته شده و بانفوذ به حساب می آمد، اینجا در غرب چهره اش پنهان بود. ممکن اولین بار امریکایی ها نام او را در پیوند با یک قتل مرموز در واشنگتن شنیده باشند؛ این شاید اولین نمونه از تروریسم اسلامی در ایالات متحده بود. در ۲۲ جولای ۱۹۸۰، زنگ دروازه علی اکبر طباطبایی به صدا درآمد؛ مشاور مطبوعاتی سفارت امریکا در واشنگتن، کسی که بعد از سقوط شاه در ۱۹۷۹ بنیاد ایران آزاد را ایجاد کرد و بزودی به یکی از چهره های مطرح مخالف رژیم اسلامی آیت الله خمینی تبدیل شد. عقب دروازه اش آنروز مرد جوان ایستاده بود که لباس پسته رسانی بر تن داشت. این مرد با فیر چند مرمی به شکم طباطبایی، او را بقتل رساند.

قاتل، کسی که ارايه نامه رسانی را ممکن از یک دوست ناآگاهش به عاریت گرفته باشد، امریکایی مسلمان بود که دیوید بیل فیلد نام داشت. تحقیقات صورت گرفته از بیل فیلد که اکنون خودش را داوود صلاح الدین می نامد، حکایت از آن دارد که نخست او به جنیوا و بعدا به ایران سفر داشته است. تحقیق کنندگان به این واقعیت عجیب پی بردند: درست قبل ازین حادثه، تماس های تلفونی با سعید رمضان از نزدیک محل کار بیل فیلد در واشنگتن، از یک تلفن عمومی صورت گرفته است. رمضان -- یکی از حامیان پروپاقرص

انقلاب خمینی، کسبیکه با این فراری در جنیوا صحبت کرده و زمینه فرار او از سفارت ایران در سویس را فراهم کرد، همچنان تماس هایی با پسر آیت الله خمینی در ایران داشت تا اطمینان حاصل کند که بیل فیلد مصون به تهران رسیده است. چنانچه آشکار شد، بیل فیلد قبل از استخدامش بحیث گارد امنیتی در سفارت ایران در واشنگتن با رمضان صحبت نموده است. به نقل از روزنامه «نیویورکر»، بیل فیلد قبل از ترور طباطبایی ۵۰۰۰ دالر از حامیانش در دولت ایران بدست آورده بود.



ربانی و مولوی خالص با ریگان در قصر سفید.

نوآوری باندهای بنیادگرایی
افغانستان به امریکا دیگر برای
هیچکس پوشیده نمانده.

بیل فیلد و رمضان برای اولین بار در جون ۱۹۷۵ با هم ملاقات کردند، زمانی که رمضان چند ماه را در ایالات متحده سپری کرد، سفری که برای او فرصت داد تا در مرکز اسلامی واشنگتن سخنرانی کند، مسجدی در عصر آیزنهاور در خیابان ماسوچیسیتس در نزدیکی راک کریک پارک. اولین بار در اتاق هتلی که رمضان ساکن بود یکدیگر را دیدند؛ بعد از آن رمضان سه ماه دیگر را در خانه متوسط بیل فیلد در جاده راندولف واشنگتن بسر برد. رمضان برایش در مورد جهاد موعظه می کرد تا جایی که این امریکایی جوان فریفته او شده و به عبادتش پرداخت. بر اساس اسناد بدست آمده که بعد ها در «واشنگتن پست» به

نشر رسید، بیل فیلد به یک «منشی شخصی، مامور سری و فدایی تمام عیار رمضان تبدیل شد. رمضان رهبر معنوی او در تمام زندگی بود.» رمضان برایش آموخته بود، اگر برای حمایت از انقلاب اسلامی دست به اعمال خشونت آمیز بزنند، در هنگام اجرای عمل ترس به او دست نمیدهد، بلکه این عمل بسادگی انجام پذیرفته و فراموش میشود. بیل فیلد بعدا به «نیویورکر» گفت، «صدایش برایم این را تلقین میکرد که از اوامرش اطاعت کنم.»

در ایران بیل فیلد فرستاده سری رمضان محسوب می شد. یکبار نیز به

نیابت از رمضان با معمر القذافی رهبر لیبی تماس برقرار کرد؛ بعداً او نامه‌ی رسمی را از جانب رمضان به رئیس جمهور افغانستان برهان‌الدین ربانی رساند. برای دو سال نیز در جهاد افغانستان علیه اشغال شوروی شرکت کرد.

در سال‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ میلادی، همزمان با بقدرت رسیدن خمینی در ایران و روبکار آمدن دیکتاتوری ضیاءالحق در پاکستان، جهاد افغانستان نیز جریان داشت. موازی به آن اخوان‌المسلمین در مصر، سوریه، فلسطین و جاهای دیگر شبکه‌های قوی زیرزمینی را بوجود آورد، رویش این حرکت‌ها در خاورمیانه نتیجه زحمات خستگی‌ناپذیر رمضان بود. با آنکه اسلامگرایی اکنون روی پای خود ایستاده بود، اما کهولت سن و بزرگی‌های سابق را از رمضان ربوده بود، موقعیت برترش دیگر دوام نداشت و در ۱۹۹۵ در سن ۶۹ سالگی درگذشت. پسرش هانی مسئولیت هایش را در مرکز اسلامی بدوش گرفت، اما فرزند دیگرش، طارق، استاد پوهنتون در سوئیس راه افراطیت پدر را نمی‌پیمود. در ۲۰۰۴، پوهنتون نوتردام از او خواست تا به عنوان پروفیسور به اندیانا بیاید، اما او از آمدن به ایالات متحده آمریکا بازداشته شد، درست زمانی که اداره امنیت داخلی از دادن ویزه ورود به او ابا ورزید.

امروز، میراث‌های بجا مانده از رمضان همه جا دیده می‌شود. اخوان‌المسلمین نیرومند و سری باقیمانده، و متعهد به آن است تا مجموعه از کشورهای اسلامی را بوجود آورند که مطابق قوانین اسلامی قرن هفتم اداره شوند. آنان از حمایت و پشتیبانی فرمانروایان نفتی ایرانی و عربی، برای ساخت زیربنا سیاسی نیرومند استفاده نموده‌اند. از مصر تا سوریه (جایی که خشونت‌های زیرزمینی تهدید در مقابل نظام سکولار و ملی گرا بشار اسد بحساب می‌آیند) و هرج و مرج در عراق، کشوری که مخالفین سنی مسیر بنیادگرایی را می‌پیمایند و درین میان عمده‌ترین آن حزب اسلامی عراق، شاخه‌ای از اخوان‌المسلمین است.

ریویل مارک جریخت، مامور اسبق سی.آی.ای که اکنون در انستیتوت سرمایه‌گذاری نو محافظه‌کاران امریکا کار می‌کند، در کتاب خود بنام «پارادوکس اسلامی» که در ۲۰۰۴ بچاپ رسیده اشاره می‌نماید؛ حتی اکنون اگر اخوان‌المسلمین قدرت را در مصر بدست گرفته و موانع در مقابل دموکراسی ایجاد کند «ایالات متحده آمریکا هنوز هم در کنار شان باقی خواهد ماند تا اینکه به حمایت از دیکتاتوری سکولار بپردازد.»

از حکومت مذهبی تحت حمایت امریکا در بغداد تا اسلامگرایان دست راستی در پاکستان، بازی شیادانه امریکا در همسویی با بنیادگرایی ادامه دارد.

نویسنده: احمد شاملو

سخنرانی احمد شاملو:

من درد مشترکم، مرا فریاد کن



احمد شاملو:

می‌خواهم بگویم تا آن زمان که جهل
هست فقر نیز هست، و تا فقر برجا
است جهالت نیز باقی است.

متنی که در زیر
می‌خوانید سخنرانی احمد
شاملو، شاعر، نویسنده
و اندیشمند مبارز ایران
است که در سال ۱۹۸۸ در
کنگره نویسندگان آلمان
(اینترلیت)، با موضوع
«جهان سوم، جهان ما»،
ایراد نموده است. آنچه را
شاملو ۲۵ سال قبل در مورد
وضعیت کشورهای جهان
سوم و چپاولگری جهان
سرمایه تحلیل نموده، امروز
بصورت موحش‌تر در برابر

چشمان ما رخ می‌دهد. بنا وظیفه‌ای که شاملو برای روشنفکران جهان سوم
تعیین کرده، با تاکید هرچه تمامتر نیاز عصر ما را می‌سازد: «روشنفکر جهان

سوم باید معجزه‌یی صورت دهد و در کوه غیرممکن‌ها تونلی بزند.»

من درد مشترکم، مرا فریاد کن

آقای رییس، خانم‌ها، آقایان

اجازه بدهید نخست سپاس بی دریغم را با فشردن صمیمانه دست‌هایی که چنین با نگرانی از پشت حصارهای رفاه و صنعت به سوی ما مردم به اصطلاح جهان سوم دراز شده است ابراز کنم و آنگاه، پیش از سخن گفتن از مسائل جهان سوم به حضور هولناک واپس ماندگی فرهنگی، جهل مطلق و خرافه پرستی حاضر در قلب و حاشیه شهرهای بزرگ سراسر جهان اشاره کنم که به ویژه ترم «جهان سوم» را مخدوش می‌کند. یعنی بر میلیون‌ها نفر انسان تیره‌روزی انگشت بگذارم که درون لوله‌های سیمانی، زیر پل‌ها، در حلبی آبادها یا به سادگی در حاشیه خیابان‌ها می‌لوند و از آفتاب سوزان و باران‌های بی‌برکت پناهی می‌جویند. انسان‌هایی که جفت‌گیری می‌کنند، می‌زایند، و کودکان‌شان را در باتلاقی از لجن و مگس‌رها می‌کنند تا اگر نمیرند نسل بی‌سرنه‌ان را از انقراض‌رهایی بخشد. برآستی کی می‌تواند بگوید انسان‌هایی که فی‌المثل در سان‌ست پارک، در قلب نیویورک ثروتمند از گرسنگی مداوم رنج می‌برند مردم جهان چندم‌اند؟

بجز اینان حدود یک‌چهارم از جمعیت پنج میلیاردی سیاره ما در نقاطی زندگی می‌کنند که حتی از ابتدایی‌ترین شرایط یک زندگی بخور و نمیر هم محرومند. از ذکر آمارها چشم می‌پوشم و به همین قدر اکتفا می‌کنم که بگویم ما نظام موجود جهان را برای ابداعات هنری و توسعه دانش و بینش آدمی انگیزه‌یی سخت نیرومند می‌شناسیم، گیرم تنها در جهت امحاء آن: یعنی در جهت تنها هدفی که تلاش ادبی و شعری این عصر وحشت و گرسنگی را توجیه می‌کند.

در نظام موجود جهان فرهنگ انسانی اعتلا نمی‌یابد. به عبارت دیگر: مجموعه تلقیات، منش‌ها، پیوندهای مرئی و نامرئی میان مردمان و بیان عواطف و احساسات و دردهای فردی و گروهی نمی‌تواند آن‌چنان که شایسته دستاوردهای مادی انسان است برای همگان آگاهی‌دهنده، غنی، و سرشار از تعهد متقابل باشد. در گردش مهارشده روزگار ما که زمام آن را قدرتمندان

اقتصادی، سیاستمداران حرفه‌ئی، فرماندهان نظامی و آدمخواران امنیتی به دست دارند تمامی ارزش‌های مادی و تجهیزات و تاسیسات تولیدی و اطلاعاتی و خدماتی‌ئی که آدمیان آفریده‌اند از دسترس انسان‌های تحت سلطه به دور مانده است. ما، در سرزمین‌های عقب‌مانده و کم‌توسعه آشکارا می‌بینیم که حاصل کار انسان‌ها به صورت سودهای کلان از دسترس آنان خارج می‌شود تا در بازگردش خود ابزارهای سلطه وسیع‌تر و کارآمدتری فراهم آورد. و بدین‌سان، در برابر یکپارچگی فزاینده سرمایه در سطح جهانی، یکپارچگی انسان‌هایی که علیه موانع رشد خود نیروی ذخیره عظیمی در آستین دارند خنثی می‌شود. تصور این نکته که مشیتی



مرموز هر قلمروی از سطح زمین را به پادشاهی بخشیده آن‌قدرها هم کودکانه‌تر از این تصور نیست که هرکشوری جداگانه مسوول رشد یا واپس‌ماندگی خویش است. - با قبول این حکم از پیش صادر شده، جهان به مثابه جنگل رقابتی تصویر می‌شود

که در آن هرکشوری حق آن را دارد که عنان گسیخته به تاخت و تاز پردازد، بچاپد، بروید، بیندوزد، صادرکند، بازارها را به هزار مکر و کید بقاید و شعب واحدهای خود را در سراسر جهان برقرار کند. - اگر چنین باشد، جهان سوم در مقابل جهان پیشرفته فقط به سادگی وظایفی را برعهده می‌گیرد که نه جهانشمول است نه لازم‌الاجراء. در آن صورت، دیگر جهان سوم فقط تعارف‌زبانی خیرخواهانه‌یی است که حتی می‌تواند در همین پیام ساده «جهان سوم: جهان ما» نیز مستتر باشد.

باری، جهان عرصه رقابت‌ها هست اما نه میان همه مردم و برای همه هدف‌ها. رقابت را واحدهای تولیدی و به‌خصوص فراملتی‌هایی دنبال می‌کنند که هم‌اکنون سقف فروش بیست تا از پیش‌تازان شان از هزار میلیارد دلار نیز فراتر می‌رود، یعنی یک‌صدبرابر درآمد ملی کشور من زامبیا، کشور من شیلی، کشور من بلغارستان، کشور من بنگلادش، و حتی کشور من ایران که، تازه به دلیل منابع سرشار نفت و گازش از داراترین کشورهای جهان سوم به‌شمار

است. رقابت جهانی، به جهان سوم که می‌رسد رقابتی می‌شود سلطه‌جویانه و بهره‌کشانه، هرچند که در ترازویی نامیزان، ارزش‌های مادی جهان پیشرفته سهم کمتری دارد. کشور شیلی به‌مثابه تولیدکننده بخش اعظم مس جهان در سال بیش از یک میلیون تن مس به کشورهای صنعتی - به‌ویژه ایالات متحد و ژاپن و آلمان و انگلیس صادر می‌کند و با این حال دستمزد کارگران بخش تصفیه مواد معدنی خود شیلی در حدود یک دهم دستمزد کارگران همین بخش در ایالات متحد است. و در حالی که واردات شیلی از این کشورها در همین دهه حاضر با افزایش قیمتی در حدود دو برابر روبه‌رو بوده که سال به سال هم فزونی می‌گیرد، در بازار مس صادراتی رکود مرگباری حاکم است که به سال ۱۹۷۳ زیر چشم همه ما با توطئه سرمایه‌داری انحصاری جهان و خونتای شیلی به رهبری آی‌تی‌تی‌پینوشه برقرار شد. مردم شیلی که با جان و خون شان چرخ صنعت عالم را می‌گردانند هر سال

اصولاً زیر سلطه سیاسی سرمایه‌های جهانی و فشار حکومت‌های دست‌نشانده آنها، در یک کلام، فقط عناصر ارتجاعی فرهنگ بومی رشد می‌کند.

به نفع انحصارهای جهانی ارزش بیشتری را از دست می‌دهند. شاخص این معادله مایوس‌کننده ترازوی ابلیس است.

آنچه از منابع کشورهای ما به اصطلاح جهان سوم بیرون می‌رود، آنچه تلاش کارگران ما در واحدهای فراملیتی نصیب آنها می‌کند، آنچه از بازارهای ما به جیب صادر و واردکنندگان می‌رود؛ و آنچه از خزانه دولت‌های دست‌نشانده یا ماجراجو یا ارتجاعی به کیسه سلاح‌فروشان بین‌المللی سرازیر می‌شود، همه برای ادامه حیات اقتصادی قدرت‌های موجود اهمیتی اکسیرزنی دارد. در غرب و شرق می‌گویند: «جای بسی خوشوقتی است که در عرض چهل و چند سال جنگی جهانی روی نداده!» - چه وقاحتی! در تمام این مدت جنگ‌های بی‌شکوه بی‌حاصلی خاک بسیاری از کشورهای جهان را به توبره کرده است. جنگ کشورهای جهان سوم البته که جنگ آن کشورها نیست. آنها جنگ شان را به جهان سوم منتقل می‌کنند. کارخانه‌های سلاح‌سازی به برکت چه چیز می‌گردد؟ و مگر جز این است که اگر این جنگ‌ها نباشد می‌باید در این کارخانه‌ها را گل بگیرند؟ عواید جهان سوم چرا باید به جای سرمایه‌گذاری در قلمروهایی که حاصلش رفاه و سربلندی آدمی است صرف خرید وسایل کشتار

ستمکشانى بشود که در آینه تصویری دقیقاً مشابه خود ما دارند؟

اما در مقابل سلطه‌جویی غرب صنعتی، اردوگاه جهان دیگر، بلوک شرق پیشرفته هم، حتی اگر بپذیریم که به گونه‌ئی واکنشی، به تسلیح تا بن دندان و حضورهای ناموجه و کودتاهای به‌ظاهر انقلاب و بهره‌برداری و ارعاب‌گری دست زده است که حاصل جمع عملکرد جهانی آن برای ما تا به امروز جز یاس حاصلی به بار نیاورده. البته هنوز پیش‌بینی نمی‌توان کرد تحولات ظاهراً همه‌جانبه موسوم به پره‌استرویکای چندسال اخیر این اردوگاه را چه آینده‌یی انتظار می‌کشد و اردوگاه عقب‌ماندگی و گرسنگی را از آن چه نصیبی خواهد بود. حقیقت این است که تا به امروز، علی‌رغم شعارهای انسان‌دوستانه یا تعارفات دیپلماتیک، در هر کجا که دو جهان رقیب توانسته‌اند بهره‌ئی مادی یا سیاسی به دست آرند اول به آن اندیشیده‌اند بعد به چیزهای مستحبی که به‌ظاهر اخلاقی و انسانی است و گرچه ضرورتش را حتمی و حیاتی جلوه داده‌اند آنچه نصیب ما بردگان قرن بیستم کرده آب‌نیات چوبی ارزان بهایی هم نبوده‌است؛ و حقیقت بارزتر این که: شکم امروز گرسنگی با نان فردا سیر نمی‌شود.

سرمایه‌ها که روزی در جریان رقابتی خردکننده در کمین دریدن یکدیگر بودند امروز در سطح جهانی برادرانه در یکدیگر ادغام می‌شوند و گسترش می‌یابند اما به هر تقدیر، همین که پای ملل تحت سلطه به میان آید، حتی اگر

آن حاکمیت‌ها که بنابر خصلت خود فقط می‌کوشند توده‌ها را هرچه ناآگاه‌تر نگه‌دارند تا بشود با ادعاهای فریبکارانه افسون‌شان کرد، و به‌ناچار با چسباندن انگ جاسوسی اجنبی و خرابکار دست مخالفان بیدار دل خود را کوتاه می‌کنند

شده به یاری ارتش مزدوران، در این کشورها شکل‌بندی‌های اجتماعی ویژه و فشارهای سیاسی حساب‌شده‌ای پدید می‌آورند که بیان‌کننده روابطی ناگزیر، یکطرفه، و از بالا به پایین با خود آن قدرت‌ها است. وابستگی حتی به‌ظاهر دمکراتیکی می‌سازند که اگر هم با

بازبودن نسبی دست و پای حاکمیت‌های دست‌نشانده و ارتجاعی و دولت‌های علاقه‌مند به شلتاق و ایجاد تشنت و بحران همراه باشد، باز چیزی است سوای آن وابستگی که به‌دلائل آشکار میان خود آن متروپل‌ها وجود دارد و ما در باشگاه نمایشی شان اعضایی بی‌قدر و بی‌گانه‌ایم.

بدین سان، ما، بینش مان را از فقر و بی عدالتی نظام حاکم بر کل جهان هنگامی می توانیم ارائه کنیم که اصطلاح «جهان سوم» را درست کنار بگذاریم. نه! چیزی به نام جهان سوم، به معنی جهان مجزایی که نتوانسته است گلیمش را از سیلاب به درکشد وجود ندارد. فرهنگ جهانی مجموعه تمامی فرهنگ ها است، اما اگر امروز سهم کشورهای موسوم به جهان سوم در این مجموعه کافی نیست یکی به دلیل فقر اقتصادی است، دیگر به این دلیل بسیار ساده که اصولاً زیر سلطه سیاسی سرمایه های جهانی و فشار حکومت های دست نشانده آنها، در یک کلام، فقط عناصر ارتجاعی فرهنگ بومی رشد می کند. من در این باب به خصوص مثال تاریخی بسیار جالبی دارم: ما با دریغ و تاسفی عمیق شورشی را به خاطر می آوریم که به سال ۱۸۵۷ در هند به راه افتاد و حتی ارتش هندی انگلیس (شامل افراد هندو و مسلمان) نیز به آن پیوست و شورش به قیامی مسلحانه مبدل شد اما انگیزه شورش نه استقلال طلبی بود نه بیداد فقر و مرض و گرسنگی، نه چریده شدن هند تا مغز استخوان و نه هیچ معارضه غرورانگیز و انسانی دیگر. قیام مسلحانه یی که سه سال تمام کار به دست استعمار انگلیس داد و هند را به خون کشید علتش فقط این وهن غیرقابل تحمل بود که روغن تفنگ های انفیلد Enfield ارتش هندی انگلیس با مخلوطی از چربی گاو مقدس هندوها و خوک نجس مسلمان ها ساخته شده آسمان را به زمین آورده بود!

دریغا که فقر

چه به آسانی احتضار فضیلت است!

به جای چیزی به نام جهان سوم پاره یی از جهان یگانه ما پدیدار است که نظام نارسا و سراسر تضاد موجود، بخش کوچکی از آن را در مدار توسعه وابسته به مراکز تراکم سرمایه قرار می دهد و بخش هایی از آن را به زباله دان جهان پیشرفته مبدل می کند و انبوهی از مردم سیاره را در برهوت عقب ماندگی به حال خود می گذارد.

حتی اگر با توهمی کودکانه افزایش باسوادان را برای توسعه فرهنگ دست کم زمینه یی تلقی بتوان کرد بهره کشی از انسان چه جایی برای آن باقی می گذارد؟ ما برای آن که بیهوده در برهوتی بی مخاطب فریاد نکشیده باشیم نیازمند رشد آگاهی ها هستیم، گیرم کار به جایی رسیده است که دیگر امروز لازمه چنین رشدی تنها در امکانات برنامه ریزی شده حاکمیت ها است؛ اما آن

حاکمیت‌ها که بنابر خصلت خود فقط می‌کوشند توده‌ها را هرچه ناآگاه‌تر نگه‌دارند تا بشود با ادعاهای فرب‌کارانه افسون‌شان کرد، و به‌ناچار با چسباندن انگ جاسوسی اجنبی و خرابکار دست مخالفان بیدار دل خود را کوتاه می‌کنند و اجازه هیچ‌گونه اظهارنظر معطوف به نقد و تردید را نمی‌دهند چه‌گونه ممکن است به رشد فرصت دهند تا در سایه آزادی، آن هم آزادی لایه‌های متعهد اجتماعی، سر از میان میله‌های سیاه‌چالش بیرون کشد؟

اگر توسعه دانش و هنر ناقدانه ذهن توده‌ها را از قالب‌های خرافاتی یا حمودهای القایی فکری می‌رهاند و فرهنگ فرزنانگان را اعتلا می‌بخشد. با حضور چهارچشمی دولت‌هایی که همه مجاهده‌شان در طریق دور نگه‌داشتن مردم از پی‌بردن به واقعیات خلاصه می‌شود چه امیدی برای رستگاری باقی می‌ماند؟ دل‌سپردن به امید تلاش و کوشش دلسوزانه از سوی حکومت‌ها حاصلی جز افزایش فاصله عقب‌ماندگی ندارد.

ولی ناگزیریم با دریغ بسیار این واقعیت را هم بگویم که ما گرفتار دور باطل طلسم گونه‌یی شده‌ایم. من درست سی و چهار سال پیش از این در شعری نوشته‌ام:

... و مردی که اکنون با دیوارهای اتاقش آوارِ آخرین را انتظار

می‌کشد

از پنجره کوتاه کلبه به سپیداری خشک نظر می‌دوزد:

سپیدار خشکی که مرغی سیاه بر آن آشیان کرده است.

و مردی که روز همه روز از پس دریچه‌های حماسه‌اش نگران

کوچه بود اکنون با خود می‌گوید:

- اگر سپیدار من بشکفت مرغ سیا پرواز خواهد کرد.

- اگر مرغ سیا بگذرد سپیدار من خواهد شکفت!

می‌خواهم بگویم تا آن زمان که جهل هست فقر نیز هست، و تا فقر برجا است جهالت نیز باقی است. اما جهالت - چه به معنای خاص باشد چه به معنای ناآگاهی مادرزاد، چه به معنای قرارگرفتن در معرض تحمیق و مغزشویی باشد برای زویرتافتن داوطلبانه خلق از معبد دانش بشری به شوق بر خاک افتادن در برابر بت‌های عتیق خرافه و هم‌چشمی در تعصبات کورکورانه - بی‌گمان پس از روییده شدن فقر نیز باقی خواهد ماند... اشاعه دانش و ارتقای فرهنگ برای

آزادی بخشیدن به انسان‌ها، دست کم برای ما که علی‌رغم سوز دل‌مان از مصائب بهره‌کشی و ظلم جهانی و علی‌رغم دوری‌مان از امکانات هنوز می‌تواند امیدی باشد به فردایی، خود به‌قدر سرسختی در برابر نظام موجود ارزشمند است. نمی‌توان برای نجات انسان در انتظار آن‌روز موعود نشست که انقلاب جهانی همه بنیان‌های بهره‌کشی و تحمیق مردم به‌خاطر بیماری سلطه‌جویی‌های فردی یا گروهی را از میان برده‌باشد. اگر به جزم‌اندیشی یا خوش‌خیالی دچار نیامده باشیم می‌پذیریم که هر مبارزه اجتماعی در راستای یگانگی و رهایی بشری جزئی از یک انقلاب جهانی است که خود تیلور تمامی تلاش‌های طولانی انسان عصر ما خواهد بود.

اشاعه دانش و ارتقای فرهنگ برای آزادی بخشیدن به انسان‌ها ... خود به‌قدر سرسختی در برابر نظام موجود ارزشمند است.

برای ما روشنفکران این کشورها - که هیچ چیز برای خود نمی‌خواهیم - حتی فرصت ایجاد دیالگ با لایه‌های توده باقی نگذاشته‌اند. دولت‌ها مان را عوامل دست‌نشانده و دشمنان سلامت فکری توده‌های مردم

می‌خوانند، و در حالی که می‌کوشند توده‌های پشت دیوار نگه داشته‌شده ما را از خاطر ببرند بیناترها چشم به ما دوخته‌اند. و ما نه می‌توانیم و نه مجازیم و نه موثر می‌دانیم که بدون یاری‌های بنیانی و دگرگون شدن سامان و ساختار زندگی مردم حضور خود را با بهره‌جویی از سمبولیسمی معماگونه اعلام کنیم و دل توده‌ها را با ارائه آثاری فاقد صراحت خوش داریم.

من به معجزه در آن مفهوم که اهل ایمان معتقدند اعتقادی ندارم؛ اما باکم نیست که این‌جا در حضور شما همدردان جهانی مشکل‌مان را با این عبارت غم‌انگیز بیان کنم که: روشنفکر جهان سوم باید معجزه‌یی صورت دهد و در کوه غیرممکن‌ها تونلی بزند.

متشکرم.

گزارشها: محمود سیاووش

غار تگران آثار تاریخی آی خانم مقربان «قهرمان ملی»



غار تگران گنجینه باستانی آی خانم

تاراج و قاجاق وسیع
آثار تاریخی افغانستان
و کاوش ها و تخریب
اماکن باستانی آن از
جبران ناپذیر ترین
جنایات به میراث های
فرهنگی ما به شمار
می رود. این آثار بدون
شک مربوط به مردم
افغانستان بوده و سندی
از سهم شایسته آنان

در تکامل فرهنگ بشری می باشد. اما چور و نابودی آن توسط لشکر جهل
و جنایت تنظیمی و طالبی نه تنها خیانت به مردم افغانستان بلکه جنایت
علیه میراث تاریخی بشریت هم است و از دلایلی که بی چون و چرا می توان

حکومت کرزی را فرهنگ ستیز و خاین نواز نامید، رابطه نزدیک آن با دزدان و خاینان به تاریخ و فرهنگ این وطن و عدم محاکمه آنان است.

در مورد تخریب مجسمه های بودا به دست طالبان جاهل و چپاول موزیم کابل توسط تنظیم های جانی فراوان گفته شده است، اما از برپادرفتن یکی از ارزشمندترین داشته های تاریخی ما در تپه آی خانم ولایت تخار کمتر سخن



ای خانم قبل از سالهای نود میلادی



ای خانم بعد از چپاول

ساحه تاریخی آی خانم قبل و بعد از تاراج شدنش توسط قومندانان های تنظیمی.

گفته شده است.

آی خانم از جمله چهارده شهر بزرگ جهان است که بنام اسکندریه ها از امپراتوری اسکندر مقدونی همراه با هفتاد قلعه جنگی در قلمرو امپراتوری او در سراسر جهان بجا مانده است. این تپه تاریخی در قریه آی خانم ولسوالی دشت قلعه ولایت تخار در کنار دریای آمو و کوکچه موقعیت دارد.

راز موجودیت شهر باستانی آی خانم برای نخستین بار در سال ۱۹۶۱ زمانی گشوده شد که آثاری متعلق به این منطقه توسط مردم محل بیرون گردیده بدست باستان شناسان رسید. تیم باستان شناسان افغان - فرانسه تحت سرپرستی پروفیسور پاول برنارد (Paul Bernard) از سال ۱۹۶۵ تا ۱۹۷۸ میلادی جمعاً پانزده دوره در آی خانم حفريات نموده که تعدادی از آثار مکشوفه آن ساحه را در «اتاق آی خانم» موزیم ملی افغانستان به نمایش گذاشته بودند. با کودتای شوم هفت ثور این حفريات ناتمام ماند و زمینه برای غارت آن مهیا گردید.

مخروبه ای را که امروز به نام «آی خانم» می شناسیم یکی از صدها اماکن تاریخی این سرزمین است که در زمان حیات مسعود و ربانی در شرایطی که ولایت تخار قلمرو آنان بود توسط نیروهای نظامی شان چپاول گردید. این تپه توسط قومندانان مسعود هریک پیرم قل ضیایی، قاضی کبیر مرزبان، بشیر

قانت (یا بشیر چاه‌آبی)، سبحان قل ابراهیمی و مامور حسن تاراج گردید. درباره اهمیت تاریخی تپه آی‌خانم حرف‌هایی گفته شده. قرار معلوم حتی در پارلمان و ریاست جمهوری روی برنادرقتن آن بحث‌های بی‌نتیجه‌ای صورت گرفته. ولی از اینکه کدام افراد با چه روابط تنظیمی دست به این جنایت نابخشودنی زده‌اند، طبق معمول در دستگاه فاسد حاکم سکوت خفتبار صورت گرفته است. هیچکس تاکنون بر زبان نیاورده که تپه آی‌خانم در دوره زمامداری برهان‌الدین ربانی و احمدشاه مسعود به دست افراد و عزیزترین قومندانان شان تاراج گردید. اینان کسانی‌اند که دوشادوش مسعود می‌جنگیدند و در اینگونه



پیرم قل ضیائی

قاضی کبیر مرزبان

مامور حسن

بشیر قانت (چاه‌آبی)

سبحان قل ابراهیمی

تعدادی از غارتگران عمده آثار آی‌خانم.

جنایات شریک هم بودند.

مجسمه‌های بامیان به دست ملاعمر نابود نشد، بلکه به امر ملاعمر و در عصر زمامداری او نابود گردیدند. ولی هیچکس این حماقت را نمی‌کند تا بگوید که نابودی مجسمه‌های بامیان کار افراد ملاعمر بود نه خودش و به این شکل او را برائت دهد. به همین صورت آی‌خانم هدیه مسعود و ربانی به قومندانان شان بود تا آنان را با تفنگداران شان با انرژی تر راهی جنگ‌های دهشتناک تنظیمی در کابل نمایند.

در نشرات مربوط به شورای نظام و جمعیت اسلامی تحسین و توصیف‌های فراوانی از قومندانان متذکره صورت گرفته است و هرکجا در رابطه به مفید بودن اینان و نقش آفرینی‌های شان به جبهه مسعود بحث‌های طویلی راه اندازی شده است. رفتن پیرم قل با مسعود به اروپا یکی از دلایل خوب بوده می‌تواند.

در جشن‌هایی که سالانه از طرف شورای نظام و جمعیت در مناطق مختلف برگزار می‌گردید ساعت‌ها در تمجید و تعریف همین قومندانانی که تیشه بر ریشه‌های تاریخی ما زدند اختصاص می‌یافت. ولی متاسفانه زمانی که بحث

جنایات اینان به میان می‌آید وضع ۱۸۰ درجه تغییر می‌کند و یکسره اینان را قدرت‌های محلی می‌شمارند، تا وانمود سازند که ربطی به مسعود و شورای نظر و یا در کل اخوان و تنظیمی‌های تخار ندارند. ولی اینگونه شیادی‌ها سودی ندارد چون آفتاب را با دو انگشت نمی‌توان پنهان کرد. مردم تخار که تیغ جنایت و بربریت اینان را تا اعماق قلب شان احساس می‌کنند تمام این چهره

های بدن نام و کارکردهای شرم‌آور شانرا می‌دانند.

مصاحبه‌ای را که «کلید گروپ» (۲)

سرطان (۱۳۹۰) با رئیس

اطلاعات و فرهنگ تخار

سید عاقب الله ادیب یار

در خصوص عاملان تاراج

آی‌خانم انجام داده نمونه

این مدعاست: عاقب‌الله

که از مسعودپرستان و

عبدالله پرستان پروپاقرص

تالقان است، اظهار می‌دارد که آی‌خانم از سوی زورمندان محلی چپاول گردید که مربوط به هیچ تنظیمی نبودند! همچنان حبیبه دانش وکیل ولسی جرگه از تخار (خانم قومندان امیر هزارباغی که فعلاً حیات ندارد) نیز بخاطر خوشرقصی بهتر به سیاست‌های حاکم از طالبان هم در غارت آی‌خانم اسم برده است که خیلی عجیب و خنده‌آور است. این به اصطلاح نماینده ملت، برای اینکه دستان خونپر شوهرش را که یکی از تاراجگران عمده آی‌خانم بود پنهان نگهدارد، طالبانی را که هرگز به این منطقه پا نگذاشته اند محکوم به حساب می‌آورد. زمانیکه طالبان جهالت پیشه و وحشی به اطراف دریای کوکچه مستقر گردیدند، تپه آی‌خانم شامل مناطق تحت نفوذ آنان نمی‌شد، حتی یک سوزن هم تا این مدت در تپه آی‌خانم از شر قومندانان احمدشاه مسعود باقی نمانده بود که طعمه طالبان گردد.

اینکه چپاولگران آی‌خانم کی‌ها بودند، مطلبی را سند گونه از کتاب عبدالقیوم فطرت یکی از مداحان قلمی تنظیم‌های جهادی تخار می‌آورم. چون استناد بر نوشته‌های او که تحت رهنمایی‌های غیرمستقیم بنیاد احمدشاه



تصویری از آی‌خانم در گذشته که بصورت دیجتال بازسازی گردیده است.

مسعود به رشته تحریر آمده، اسناد قابل اعتبار است که جای هیچ گونه گریزی برای آدم های پُرروی از جنس عاقب الله ها باقی نمی گذارد:

«حکومت موقت به ریاست پروفیسور استاد برهان الدین ربانی به اساس معاهدات و فیصله های اجلاس پشاور آغاز یافت. احمد شاه مسعود مبنی بر توافقات پشاور به حیث وزیر دفاع ملی دولت اسلامی افغانستان انتخاب گردیده بود. او به تاسیس و فعال سازی اردوی ملی اقدام نموده قطعات، قول اردوها، فرقه ها، و سایر جزواتم های وزارت دفاع ملی را در سرتاسر کشور دوباره احیاء و مجاهدین را در قطعات یاد شده تنظیم فرمود. به تاسی از تنظیمات و تعیینات فوق، قول اردوی نمبر ۶ به قومندانی شهید سید نجم الدین واثق فعال گردید که دربرگیرنده امنیت در ولایات بدخشان، تخار، کندز و بغلان بود. ریاست ارکان قول اردوی نمبر ۶ را ملا پیرم قل ضیایی و معاونیت آن قول اردو را عارف خان کندزی به دوش گرفته بودند.... قومندانی فرقه ۵۵ پیاده را الحاج قاضی محمد کبیر مرزبان عهده دار بود و قرار گاه فرقه در سرپیل دریای کوکچه جابجا گردیده بود. غند ۵۱۸ پیاده از تشکیل فرقه ۵۵ در چهاونی شهر کهنه ولسوالی رستاق به قومندانی الحاج سببحان قل ابراهیمی در چوکات غند اخذ موقعیت کرده بود. همچنان یک کندک اپراتیفی مربوط قول اردو که قرار تشکیل آن عموم افسران، خورد ضابطان، و سربازان این کندک به پنجصد تن میرسید، به قومندانی الحاج مخدوم کفایت الله خسربره پیرم قل در ولسوالی رستاق جابجا گردیده بود و بصورت مستقل، اکمالات آن از قرارگاه قول اردو صورت میگرفت. بشیر چاه آبی قومندان سرحدی این قطعه و همچنان در یک دوره به حیث معاون قول اردوی نمبر شش ایفای وظیفه نمود. آمر عباس از طرف مامور حسن منحیث قومندان توپچی فرقه ۵۵ ایفای وظیفه میکرد.» (صفحه ۱۴۸ - ۱۴۹ کتاب «رستاق در دوره های جهاد و مقاومت»)

کاوش های غیرقانونی تپه آی خانم به امر قومندانان مسعود هر یک پیرم قل ضیایی، قاضی کبیر مرزبان، بشیر چاه آبی، مامور حسن و قومندان امیر

هزارباغی در سال ۱۳۷۴ شروع و مدت سه الی چهار سال ادامه یافت. صدها تن از مربوطین این قومندانان طی چندین سال مشغول کندن و پالیدن تپه آی خانم بوده هزاران تکه آثار تاریخی آن را بیرون کشیدند که تعداد زیاد آن از طریق قاچاقبران آثار تاریخی به بازارهای پاکستان انتقال یافت. در میان قومندانان متذکره نقش اساسی را ملا پیرم قل به عهده داشت. او به دلیل شکستاندن جبهات حزب اسلامی به نفع جمعیت و شورای نظار در ولسوالی های ماورای کوکچه و همچنان به دلیل حاکم بودن در ولسوالی بزرگ و پرنفوس ولایت تخار، از جمله قومندانان نازدانه احمدشاه مسعود محسوب می شد که صدور امر تاراج تپه آی خانم، مکان های تاریخی، غصب ملکیت های دولتی و غیر دولتی

مناطق تحت نفوذش، بخشی از «رسالت جهادی» وی بشمار می رفت.

طی کاوش هایی که در آی خانم صورت گرفت، هزاران تکه آثار بدست آمده به اشکال و کیفیت های مختلف یافت گردید. آفتابه ها، تبنگ ها، کوزه ها، کاسه ها، جام ها، مجسمه ها و سکه های



در روزهایی که پیرم قل به غارت آثار آی خانم مصروف بود، احمد شاه مسعود او را ناز داده در سفر اروپاییش با خود برد.

مصور طلایی، نقره یی، هفت جوش، پلاتین، مسی، مجسمه هایی از عقیق و یاقوت و فلزات مختلف، زیورات بخصوص گوشواره های طلایی با نگین های فیروزه و یاقوت، کره های پا، گردن بندها همراه با نگین های گرانبها از طلا، نقره، هفت جوش، دست گیرهای دروازه و قاشق ها، کتیبه هایی که روی آن تصاویری از انسانها، حیوانات و آفتاب و ماه بصورت برجسته نقش بسته و از فلزات ساخته شده بود پیدا می شد و بفروش می رسید. مهره هایی از سنگ های قیمتی با نقش و نگارهای متفاوت نیز از انتیک های پرفروش آی خانم بود. تجارت انتیک و آثار تاریخی از سال ۱۳۸۴ از جمله پرعاید ترین تجارت در سطح افغانستان بشمار می رفت. صدها قاچاقبر با بوجی های پول در پشت بسوی تخار و بخصوص ولسوالی دشت قلعه و رستاق جهت خرید انتیک سفر می کردند.

وقتی دهل چور آی خانم به امر فرماندهان متذکره نواخته شد، آنان چهار نمایندگی جهت اخذ خمس اشیای یافت شده از آی خانم درین محل باز کردند. افراد تعیین شده از طرف اینان بر کارهر تیم در تپه، نظارت می کرد تا بداند که چیزی یافته است یا نه. به مجردی که تیمی جنسی را پیدا می کرد فوراً به نمایندگی ها اطلاع داده می شد. نمایندگی ها هم بدون معطلی وی را جهت پرداخت خمس احضار می کردند. هرگاه شئی و یا جنس یافت شده به نظر شان ارزشمند به نظر می آمد بطور مکمل زیرعنوان اینکه به دولت تحویل داده می شود از نزدش اخذ شده با دادن چند لک افغانی پول رایج وقت به عنوان بخشش رخصت اش می کردند. اگر جنس یافت شده سکه های نقره ای و یا هفت جوش می بود که در آن زمان زیاد یافت گردیده بود، درین صورت بیشتر از مناصفہ آن را می گرفتند و به آن می گفتند خمس یا پنج یک.



راست: عکس یکی از پایه های آی خانم که توسط باستان شناسان فرانسوی عکاسی شده بود.

چپ: پایه های دیوار های آی خانم که اکنون در هوتل قاضی کبیر موجود اند.

«داکتر» نورالله از قریه کیشان رستاق در اوایل به حیث نماینده پیرم قل جهت اخذ خمس یا اخذ پنج یک به امر پیرم قل توظیف شد که مدتی بعد «داکتر» فیض الله این وظیفه را به دست گرفت. نورالله که از جمله داکترهای

شش ماهه پاکستانی است، آدم کم بضاعت بود ولی بعد از سپری کردن وظیفه اخذ خمس از غنایم انتیک آی خانم به فرد پولدار در سطح ولسوالی دشت قلعه ولایت تخار تبدیل گردید که فعلاً صاحب چندین سرای، حدود شصت دکان و چهارده دریند حویلی مجلل تنها در شهر دشت قلعه ولایت تخار دارد. یکی از افرادی که با استفاده از زور و قدرت جهادی اش بعد از چور و چپاول آثار، پایه های سنگی و دیوارهای آی خانم را شکسته به خانه اش انتقال داد قاضی کبیر مرزبان است. تصاویر این آثار گرانبها که بصورت بی ارزشی در ساخت خانه و هوتل وی بکار رفته اند در مطبوعات معتبر جهانی نیز انعکاس یافته است. وقتی گزارشگر بی.بی.سی با قاضی کبیر مرزبان قومندان فرقه ۵۵ احمدشاه مسعود در زمان چورگان آی خانم (بعدا مشاور حامد کرزی گردید و فعلاً عضو

پارلمان است) درباره انتقال پایه ها و سر پایه های ساختمان های آی خانم به هوتلش در شهر خواجه بهاولدین را جویا شد، نامبرده برای اینکه خود را از ملامتی نجات داده باشد اظهار می دارد که گویا مردم آی خانم را تاراج می کردند و او پایه های سنگی دیوارهای این شهر تاریخی را به خانه اش انتقال داد تا از دستبرد آنان نجات یابد و همچنان با دیده درایی شرم آور علاوه می کند که برای انتقال آن پول به مصرف رسانیده و اگر دولت خواهان گرفتن آن است باید این پول را به وی بپردازد! قاضی کبیر در کنار پیرم قل جز تاراجگران عمده آی خانم بشمار می رود. قاضی کبیر غیر از سربایه های دیوارها که به علت دشواری انتقال آن به پاکستان به فروش نرسید، صدها پارچه انتیک را که او و برادران هم جنسش از آی خانم تصاحب کردند و تعداد شان را بفروش رسانیدند و تعدادی را هنوز هم با خود دارند.



برای وضاحت بیشتر داستان یکی از مجسمه های سنگی آی خانم که توسط شخصی پیدا شد و بعداً توسط افراد مامور حسن ضبط گردید را بازگو می کنم.

هنوز تاراج آی خانم تازه آغاز گردیده بود که شخصی مجسمه کندن کاری بزرگ سنگی ای را که یک کودک خوابیده بود از زیر خاک بیرون می کشد، چشمان مجسمه از نگین های سرخ، گوشوارهای آن دارای نگین های یاقوت و به گردنش هم خطوط برجسته مصور به

یکی از کتیبه های طلایی استثنایی ای که از آی خانم پیدا شد و توسط قاچاقبران انتیک به خارج انتقال یافت. این اثر ارزشمند تاریخی ما در بازار های سیاه بدون مبالغه به دهها میلیون دالر دست به دست شده است.

شکل زبورات کندن کاری شده بود که گوشواره و گردن بند مکمل با طلا و نگین های رنگه به شکل برجسته پرکاری شده بود. مامور حسن همین که مجسمه را از نزد یابنده اش اخذ می کند، آنرا جهت فروش به پاکستان انتقال

داد که درین جریان از طرف کارمندان به اصطلاح امنیت در شهر تالقان ضبط و دستگیر شد. فیض الله بیگ معاون اوپراتیفی ریاست امنیت به امر قسیم فهیم این ماموریت را به عهده گرفته آنرا ضبط کرد و افراد مامورحسن را همراه با مجسمه سنگی که به کودک سنگی مشهور گردیده بود، دستگیر نمود. یک روز از ضبط مجسمه نگذشته بود که مامورحسن با اکرم خان رئیس امنیت وقت تخار ارتباط می گیرد و از او خواهش می کند که ده هزار لک افغانی برای می دهم مجسمه را تحویل مکن. مامورحسن همچنان یادآور می شود که من یک کاپی تقلبی این جنس را با خود دارم که اگر پول را بگیری و مال را برایم تسلیم نمایی، هیچ گونه مسئولیتی نخواهی داشت. اکرم خان به سخنان مامورحسن توجه نمی کند و مجسمه را به فهیم که آن وقت وزیر امنیت افغانستان بود ارسال می کند. فهیم بخاطر خوش خدمتی های اینان چهارصد لک افغانی به فیض الله بیگ و چهارصد لک افغانی به اکرم خان بخشش می دهد. فیض الله بیگ ده لک افغانی این مقدار پول را پنج جریب زمین آبی دوفصله در تخار می خرد. مجسمه آی خانم که رشوه واپس گیری اش ده هزار لک افغانی پول سابق معادل دوصد جریب زمین آبی باشد قیمت اصلی آن چند خواهد بود و فهیم آن را چند به چه قیمت گزافی به فروش رسانیده است؟ سوالیست که باید «مارشال» جوابش را ارایه نماید.



Copyright Swen Connrad / YumeVision

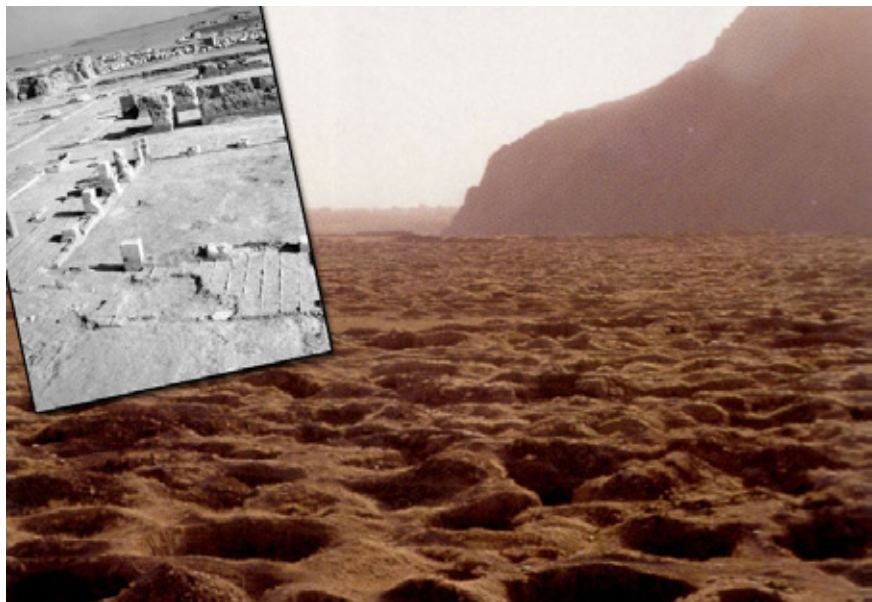
پایه های تاریخی آی خانم در هوتل یک جنگسالار در خواجه
بهاوالدین تخار

یکی از هزاران فردی که در چورکان تپه تاریخی آی خانم گنجی را یافت علیمردان است که بعداً به حاجی علیمردان بای هزارسمچی مشهور گردید. حاجی علیمردان بکس حاوی ۳۶۰۰ سکه طلا را که مشهور به سکه های طلایی دوکله - دواسپه بود، می یابد و به قریه هزار سمچ رستاق ولایت تخار انتقال می دهد. وزن هریک از این سکه ها چهارو نیم مثقال - معادل ۲۰.۲۵ گرم می شد. پیرم قل که ازین پیشامد نیک در جریان است به قریه هزارسمچ رستاق رفته مناصفه این سکه ها را به عنوان خمس از وی می ستاند و نصف باقی مانده آن را علیمردان همراه با برادرانش تقسیم می کند. هنگام تقسیم این گنج حاضرباشان و چاپلوسان اطراف پیرم قل هم تعدادی از آن را به عنوان شیرینی به دست می آورند. پهلوان قربان هزار سمچی ۲۵ دانه سکه را بخشش میگیرد. به همین ترتیب سایر افراد و حاضر باشان پیرم قل با دریافت چند چند دانه ازین سکه ها شیرینی حق خویش را دریافت میدارند. حاجی علیمردان ادعا دارد که پیرم قل با استفاده از زور و قدرت خویش بقیه سکه ها را به عناوین مختلف از نزدش گرفت. وقتی تعداد این سکه ها به بازار راه یافت و تجار آنرا جهت فروش به پاکستان انتقال دادند، کسانی که صرف دو یا سه دانه آنرا خریده و به پاکستان برد، به بزرگترین پول داران منطقه تبدیل شدند.

سبحان قل معاون پیرم قل در جریان کمپاین انتخابات پارلمانی خود یک دانه سکه طلا را مبلغ ۲۸۰۰۰ دالر امریکایی بفروش رساند. اگرچه دقیقاً واضح نگردید که این سکه از جمله کدام سکه ها بود سکه هایی که از علیمردان بای خمس گرفته و یا خمس کدام گنج دیگر تپه آی خانم. بهرحال، سکه هایی که حاجی علیمردان یافته بود و نصف بیشتر آن به ملا پیرم قل و افراش رسید از جمله بی نظیرترین سکه های یافت شده دوران خود چه از لحاظ وزن و چه از لحاظ نوعیت شهرت یافته بود. به فرض اگر قیمت فی دانه این سکه ها را به پایین ترین نرخ فروش در تخار سی هزار دالر امریکایی حساب نماییم. قیمت مجموعی سکه هایی که پیرم قل از علیمردان بای خمس گرفته است چهل هشت میلیون دالر امریکایی می گردد. هرگاه یک قلم خمس که پیرم قل از آثار یافت شده تپه تاریخی آی خانم از یک نفر به دست آورد چنین باشد، تمامی خمس ها و اجناس بدست آمده در جریان سه یا چهار سال که توسط هزاران نفر هنگام تاراج آی خانم صورت گرفت و بدون شک ۹۰٪ آن به نفع اینان بود، چه مقدار خواهد بود؟

مناطق زیادی در هر نقطه افغانستان موجود اند که آثار تاریخی و ماقبل

تاریخی زیادی را درخود مدفون دارند. در ولسوالی رستاق و سایر ولسوالی های ولایت تخار بخصوص ماورای کوکچه که پنج ولسوالی را شامل میشود ده ها مکان وجود دارد که مردم آنها را به عنوان اماکن تاریخی می شناسند. پل بیگم، کافرقلعه، سمیج کافر، بینی ملخ، گنج، خواجه مسکه، دشت طلا، زیارت خوجه سرخه، زیارت خواجه میری، ایل کاشان، هزار سمیج رستاق، کنده چشمه، چهل دختران، خان پشت، سرخه بازار، دشت آبی، قزل قلعه، خواجه جرغاتو، خواجه سبز پوش ولی، ده وری و... اماکنی اند که آثار تاریخی از آن بیرون شد. درین مناطق هم دهل چور از طرف پیرم قل نواخته شد به تعقیب آن صدها اثر تاریخی پیدا شده از آن توسط پیرم قل و سبجان قل ضبط شد. پیرم قل و قومندانان جنایتکارش معتقد بودند که اگر به مردم اجازه داده شود که بر اماکن تاریخی رستاق و ولسوالی های اطرافش جهت دریافت انتیک زیر نظر هیات شان کار صورت بگیرد درین صورت انتیک های موجود درین اماکن بدون مصرف و رایگان بدست شان میاید. فقط با این نیت شوم بود که دراین ساحات کار به شکل کاملاً بی رویه صورت گرفت و ارزش فرهنگی تمامی ساحات باستانی ولسوالی های ماورای کوکچه نابود گردید.



تخریب و تاراج آثار باستانی آی خانم در دهه نود میلادی باعث از بین رفتن کامل ارزش تاریخی گنجینه ای گردید که قدامت دوهزار و سیصد ساله داشت.

منطقه دشت طلای رستاق که یکی از ده ها مکان تاریخی ولسوالی رستاق ولایت تخار است زیر نظر امیران خون آشام رستاق پیرم قل و سبجان قل مدت دو سال مورد کاوش های خاینانه قرار گرفت. این مکان های تاریخی که دارای صدها قبر مربوط به چندین هزار سال قبل است، پامال خواسته های ضد فرهنگی زمامداران جاهل شد و هزاران تکه آثار (زیورات، ظروف، مجسمه ها، کمربندها، دستبند هایی که شکل ماهی، مار و سایر اشکال بخصوص خزندگان را دارا بودند و از فلزات مختلفی چون طلا، نقره، هفت جوش و گاهی هم سنگی به وزن های مختلف و اندازه های متفاوت پیدا میگردید) که متعاقبا توسط پیرم قل و سبجان قل بزور تصاحب میشد. اگر از جمله کاوشگران کسی و یا جمعی که اشیای انتیک را می یافت و سروصدایش بالا نمیشد، میتوانست آن را در بازارهای پاکستان به فروش برساند.

برای وضاحت بیشتر دو داستان را بازگو میکنم که گواه این مدعا اند:



در جریان کندن
نهر آب در رستاق که
از منطقه دشت طلای
ولسوالی رستاق ولایت
تخار میگذشت و این
ساحه تاریخی بعد از
قریه خانقاه ولسوالی
رستاق آغاز میشود،
جمعه خان برادر
قادر سیابی دو کاسه
طلایی را پیدا میکند.
افواه پیدا شدن دو
کاسه طلایی بالا
میگیرد تا بالاخره که
گپ به «آمرصاحبان»
رستاق میرسد. سبجان

نمونه ای از هزاران سکه که از آی خانم بدست
آمده اند

قل معاون پیرم قل جمعه خان را احضار نموده کاسه های طلایی را از نزد شان
میگیرد.

در شرایطی که قلعه تاریخی آی خانم با حفر غیرقانونی تاراج میشد، تعدادی



از افراد در قلعه تاریخی که به نام کافر قلعه یاد میشود و در یکی از قریه های ولسوالی رستاق موقعیت دارد، همزمان کار میکردند. از میان کاوشگران در کافرقلعه یک گروپ جنس تاریخی طلائی که شباهت به سگک کمر بند دارد را پیدا میکنند. همینکه این شخص در اثر کاوش چند هفته ای این اثر را می یابد، موضوع فاش میشود و گپ به پیرم قل میرسد. پیرم قل فوراً میرسد و به او امر میکنند که جنس را تسلیم نماید. امام علی برادر سرمعلم ملا ولی که یکی از افراد این تیم میباشد، کسی است که مقابل پیرم قل می ایستد و پیرم قل را در میان صدها نفر که نظاره گر ماجرا هستند با اثبات نمودن اینکه او آدم بی پاسی بیش نیست بی آب و بی آبرو میسازد. او به پیرم قل اظهار میدارد که تو سرگروپی بیش نبودی که حالا زورگیری میکنی. من از طرف ملانادر مامور کشتن تو تعیین شده بودم و در شرایطی که یک فشارماشه کلاشنکوف از طرف ما میتوانست به زندگی ات خاتمه دهد اینکار را نکردم چیزی که تو هم بی خبر نیستی. ولی تو را ببین که چه اندازه خم چشم و بی حیا هستی که آنروزها را نادیده میگیری. با وجودیکه شرایط بد اقتصادی ما را میدانی و فقر و فلاکت ما را می بینی دست از بزور گیری حتی از من برنمیداری. تف و لعنت به تو آدم بی پاس!

به تاریخ ۲ نوامبر ۲۰۰۱، انا بادخین خبرنگار «سیاتل پست انتلجینسر» گزارشی از چپاول آثار آی خانم منتشر نمود. عکس بالا که در حاشیه این گزارش به چاپ رسیده محبوب الله یک قاچاقبر آثار تاریخی را در کنار بازمانده های آی خانم نشان می دهد که به گفته خودش از طریق قاچاق آثار آی خانم به حدود یک میلیون دالر سرمایه دست یافته است.

از جمله اماکن دیگر تاریخی که در زمان پیرم قل به تاراج رفت و تعدادی از افراد هنگام کاوش های غیرقانونی خاکش را بدور ریخته ارزش تاریخی آنرا

برای ابد نابود میکردند، یکی هم دشت آبی رستاق است. ناصر پسر بای جان، خلیل سیف الله و حبیب در جریان کاوش هایی که درین منطقه داشتند یک جوره گوشواره طلایی با نگین های یاقوت را پیدا میکنند که آوازه آن به گوش حاکمان میرسد. سبجان قل این سه نفر را در خانه قومندان بای احضار میکند و با تهدید گوشواره را با پرداخت یک هزار دالر از نزدشان می ستاند. سبجان قل بعداً این گوشواره را به قیمت ۲۶۰۰۰ دالر امریکایی به عیسی خان پسر حاجی بابه دشتی قلعه چی به فروش میرساند.



زمانیکه طالبان به اطراف دریای کوکچه جهت خاتمه بخشیدن به حاکمیت مسعود مستقر شدند، قومندانان مسعود مال و دارایی های قارونی منقول خویش را همراه با فامیل های شان به ایران و تاجیکستان انتقال دادند. از آن جمله شش فروند هلیکوپتر در چهار پرواز مال و دارایی های پیرم قل و سبجان قل را به مشهد انتقال داد. در یکی از پروازها که اموال پیرم قل به مشهد انتقال میشد، یک نفر زخمی بنام گل ولد نور از

پیرم قل، یکی از چپاولگران آی خانم، فرد نزدیک به احمدشاه مسعود بود.

دشت آبی ولسوالی رستاق ولایت تخار از افراد میرعلم کندزی که درخط جنگ آسیب جدی دیده بود بخاطر تداوی به ایران برده میشد، نیز حضور داشت. به دلیل عدم موجودیت شفاخانه مجهز در تخار مرسوم بود که زخمی های خط جنگ جبهه مسعود جهت تداوی به ایران و تاجیکستان منتقل شوند. از جمله اموال مربوط پیرم قل سیزده بکس که حاوی آثار تاریخی میباشد هنگام تلاشی پولیس ایران جنجال میافربند که بعداً به اشاره مسعود رها میگردد. گل ولد نور که در متن موضوع قرار دارد، بعد از صحت یابی به رستاق میاید و آن را هرکجا قصه میکند. پیرم قل هم ازین افشاگری عصبانی گردیده جهت زیاد درز نکردن

موضوع به فکر کشتن گل می افتد. تا اینکه در جشن نوروزی رستاق موقع را برابر میکنند و با اسپ بزکشی وی را پامال میسازد. درین حادثه که گل شدیداً ضربه دیده بود، هنگام انتقال جهت تداوی به کندز در مسیر راه جان باخت. اگر این سوال مطرح شود که شش بال هلیکوپتر در چهار پرواز کدام اموال پیرم قل و سبجان قل را به ایران انتقال داد، از هیچکس این جواب را نخواهید شنید ولی بدون شک که ایشان دوشک و بالشت های خانه خویش را در شش طیاره طی چهار پرواز به ایران انتقال ندادند! حتی اطفال هم میدانند که او اموال و دارایی های خویش را که در طول دوره به اصطلاح جهاد و مقاومت از خون و مال مردم رستاق جمع آوری کرده بود در مشهد جابجا ساخت. اگرچه یک قسمت جواب این سوال در بالا تذکر یافته است ولی ماجر ابعاد به مراتب گسترده تر دارد. بناءً بجا میدانیم که یک مقدار مفصل تر در رابطه به سرچشمه های اموال «عالی جنابان جهادی» که بیشتر اموال شان را شمش طلا تشکیل میداد و به ایران انتقال یافت به موضوع پرداخته شود.

پیرم قل که از میراث پدر خر نداشت تا سوار شود، بعد از حاکم شدن به سرنوشت مردم رستاق به سرمایه های قارونی دست یافت که بخش عمده آنرا از آی خانم بدست آورد. خون مردم وی را صاحب هزاران راس گوسفند، ده ها دربند حویلی قشنگ چندین جریبی در شهر رستاق و سایر شهرهای افغانستان که هر کدام بیش از نیم ملیون دالر ارزش دارد، ده ها راس اسپ بزی که قیمت هریک شان از صد هزار دالر تجاوز می کند، مارکیت های بزرگ، باغ های بی طول و عرض میوه، تانک های تیل، حمام، هوتل، زمین های زراعتی، ندوق های طلا و غیره ساخت.

د همبستگی گوند اعلامیه

زمور خلک د دریو لسيزو جنايتکارانو ته سزا ورکوونکي دي!



د انسان خوړونکي خلقي - پرچمي چټل رژیم شاوخوا د ۵۰۰۰ قربانيانو د نومونو خپريدو يو ځل بيا د «ثور انقلاب» دفاع کوونکو دروغجنه خیره برېنده او زمور د مظلومو خلکو ټپونه يې تازه کړل. د «مړينې لیست» د خلق دموکراتیک گوند د پروونکي رژیم د زړه بوزونوونکي

جنایتونو یوه بیلگه ده. د دغو هیوادپلورو ټولوژنې په ۵۰۰۰ او ۱۰۰۰۰ نه خلاصه کيږي او د ۱۲۰۰۰ په دار خړول شویو بندیانو اوږد لیست لا تراوسه د اسنادو له ساتنځاینو څخه ندی راوتلی. روسي چوپړانو هم د بنسټپالو باندونو په څیر د بې دفاع او په ځانگړې توگه د روڼ اندو او پوهه خلکو د وینې تویونې سره هڅه درلوده، چې افغانستان د متفکرو مغزونو او پاڅونونو څخه د تل لپاره «پاک» کړي.

خلقي - پرچمي هیوادپلوري «کمونیست» نه، بلکې د «خلق» او «زیارکښو» او «برابری» بیرغ لاندې جنایتکاران وو چې دغو ارزښتونو ته یې په ناولتوب ټول خیانتونه روا کړل. که څه هم دوی دغه قربانیان په نوم او پټې ثبتول، لیکن د دوی له نسکوریدو وروسته تنظیمي، طالبی او امریکایي ویني څښونکو هر یو پرته له دې چې لست یې ترتیب کړي، په لسگونه زره زموږ هیوادوال یې د مړینې پولې ته ورسول. په دې هیواد کې د غویي اوومې او اتمې ټول څرگنده جنایتکاران او ظالمان چې اوسمهال یې د امریکا او ناټو په نوم لوی خامارانو آخور ته سر ورنیږدې کړی دی، د دې پرځای چې د دار خړولو ډلې ته وسپارل شي او یا د زندان تورو تمبو ترشا ټول خپل ناوړه ژوند تیر کړي، د امریکا لخوا د دولت په هره برخه «مدني ټولنې» او بي بي سي راډیو او نورو ارگانونو کې ځای ورکړل شوی او د شتمنیو د راټولولو او هیواد ته د خیانت نوي پړاو په ترسره کولو بوخت دي.

د پرچم او خلق هغه غړي چې د خلکو په وینو یې لاسونه ککړ ندي، افغانستان او د نړۍ په هر گوټ کې په یو آواز سره خپل چوپړه رهبران محکوم او د سختو سزاگانو وړ یې وگڼي او د لاندنیو وگړو څخه د تل لپاره خپل حساب پرې کړي:

شهناز تنی، جاوید کوهستانی، جنرال واحد طاقت، فقیر محمد فقیر، بارق شفيعي، خليل رومان، کبیر رنجبر، ثریا پرلیکا، نورالحق علومي، خليل زمر، میر افغان باوري، ظاهر طنین، اناهیتا راتب زاده، نبی عظیمي، میوند، ملک ستیز، عوض نبی زاده، محمد گلابزوی، عبدالله نایبی، فرید مزدک، ثریا پوپل، داوود پنجشیری،

بهین، عبدالحمید محتاط، عبدالله شادان، سیما شادان، ظهور رزمجو، جمیله پلوشه، حبیب منگل، سلطان علي کشتمند، سلیمان لایق، دستگیر پنجشیری، اسدالله سروري او...

د کابل خوسا شوی دولت چې د تیرو دریو لسیزو جنایتکارانو ګډ کالی دی «انتقالي عدالت» یې د نورو هرې ملي مسئلې په څیر قرباني کړې دی او د پارلمان په نوم د فساد خونې د عمومي بڅښنې فرمان په بنسټ د ملت ټول قاتلان یې په داسې حال کې وبڅښل چې زموږ ډیری ځپل شوي خلک د پرچمي، خلقي، تنظيمي او طالبی قصابانو د محاکمې او سزا غوښتونکي دي. تاریخ وایي، چې نه بڅښل او نه هیرول، بلکې له تیر سره په ټینگار حساب او کتاب کولی شي، د یو ملت د ملي یووالي، عدالت او سوکالۍ ضامن وګرځي.

د افغانستان د همبستگی ګوند د هیواد د سختو ټپونو درملنه په ملي - دموکراتیک دولت جوړونه کې چې د خلکو په ارادې کې اوسي، ویني او «نه امریکا، نه طالبان، نه نور جنایتکاران، واک د خلکو په لاس!» د شعار لاندې پرته له قید او شرط څخه د افغانستان د ویجاړتوب د ټولو لاملینو د محکمې کولو غوښتونکی دی. د دې پربنسټ د پراخ لاریون پر لار اچولو د روسي او امریکایي چوپړانو ویرونکي او بشریت ضد جنایتونه یو ځل بیا محکوموي او ځپل شویو هیوادوالو څخه غوښتنه لرو چې دغه د عدالت غوښتنې حرکت د محکمې میز ته د ټولو جنایتکارانو د رابښکلو او نیواکګرو د شړلو پورې دوام ورکړي.

مړه دې وي خلق او پرچم او د دوی تنظیمي او طالبی جنایتکاره ملګري!
زموږ خلک د خپلو خپلوانو وینه نه له یاده اوباسي او نه یې بڅښي!

د افغانستان د همبستگی ګوند

د ۱۳۹۲ کال د تلې ۷مه (د ۲۰۱۳ کال د سپتمبر ۲۹مه) - کابل

نویسنده: فرزاد

«لویه جرگه» های امریکایی بازتابگر آرای مردم نیستند



دولت امریکا و دست
شانددگاننش جهت پیشبرد
سیاست های استعماری شان
و برای فریب مردم ما از
بسی مقوله ها سوءاستفاده
رذیلانه نموده اند. یکی از
این مقوله های ملی «لویه
جرگه» است که بارها تحت

عناوین گوناگون به تمسخر گرفته شده است.

طی یک دهه گذشته چندین جرگه فرمایشی و مسخره برای تحمیل
برنامه های ویرانگرانه امریکا بر مردم ما برگزار گردید. تحت نام «لویه جرگه
اضطراری» اداره کشور به عناصر ضدملی و عامل قتل و کشتار دهها هزار
هموطن ما سپرده شد، زیر نام «جرگه مشورتی صلح» پیوستن دوباره آدمکشان
قرون وسطایی به دستگاه ملا-مافیایی هموار گشت و در «لویه جرگه عنعنوی»،
جمعی از نمایندگان همین دولت برای سپردن سرنوشت افغانستان به امریکا رای
مثبت دادند.

البته درین شکی نیست که در تاریخ افغانستان، جرگه ها نقش موثری در حل مسایل مهم کشور داشته اند. یکی از نمونه های درخشان آن در سال ۱۷۰۹ میلادی در قندهار بود که مطلقاً ماهیت متفاوت از جرگه های ساختگی امروز داشت. وقتی وطن ما تحت سیطره صفویان ایران و نماینده آن به نام گرگین مورد ظلم و استبداد بی نظیر قرار گرفته بود، پدران ما چه پشتون، تاجیک، هزاره، بلوچ، ازبک و... گرد هم آمده با راه اندازی جرگه ملی برای رهایی کشور تصمیم مهمی اتخاذ کردند. بر اساس فیصله همین جرگه، مردم تمامی ملیت ها ما یکپارچه علیه قشون گرگین دست به قیام زده او را با همه ساز و برگش تار و مار و دولت ملی و آزاد را بنیاد گذاشتند.

در جرگه یاد شده میرویس خان هوتک اعلان نمود:

«ما باید ناموس مردم و وطن را از شر بیگانگان و دشمنان محافظت نماییم، ولو درین راه سر و جان خود را هم از دست داده باشیم.»

اما کمری و عناصر بیوطن در جرگه های امریکایی چند سال اخیر داد می زنند که ما باید به امریکا بمثابه «دوست استراتژیک» تکیه کنیم و جلو خروج نیروهایش را بگیریم ورنه وطن ما توسط پاکستان و ایران بلعیده خواهد شد! دیدن همه روزه جنایات و وحشیگری های نیروهای امریکایی و ناتو و خدشه دار شدن استقلال، آزادی و تمامیت ارضی کشور هیچگاه وجدان های خفته آنان را تکان نمی دهد.

ترکیب جرگه های ده سال اخیر بیش از همه مشمئزکننده بوده است. مردم ما از دیدن منفورترین چهره ها در صفوف اول آن همیشه رنج کشیده اند. گردانندگی این جرگه ها عمدتاً به آنانی واگذار گردیده که باربار ثابت کرده اند در بدل پول و مقام حاضر اند منافع ملی را زیر پا کرده حتی وطن را به خارجی عرضه دارند.

این روزها کمری بازهم در صدد است مضحکه دیگری را به نام «لویه جرگه» دایر کرده برای امضای سند ننگین فروش افغانستان به امریکا راه باز نماید. عناصر دستچین کمری و اطرافیانش درین جرگه مطلقاً با کمال وقاحت به پایگاه های دایمی دولت خونخوار امریکا در کشور و تفویض مصونیت به سربازانش رای مثبت خواهند داد. در ضمن این جرگه در خدمت کاندید آینده

کرزی برای پست ریاست جمهوری خواهد بود و از طریق یک مشت عناصر مورد نظرش زمینه را برای نصب یک رئیس جمهور مورد پسندش و چه بسا تمدید دوران فسادسالاری خودش هموار خواهد کرد.

تصامیم جرگه ها و نشست های که نمایندگان از جانب دولت بی اراده و غرق در فساد تعیین شده و محتویاتش از خارج دیکته شوند، کوچکترین ارزشی نداشته، پیوند زدن لقب «نمایندگان ملت» به اشتراک کنندگانش جز اهانت به ملت معنی دیگری ندارد.

بلی گویان دولت پوشالی دلایل خنده آوری می تراشند که گویا برای رهیدن کشور از بحران و افتیدنش به دامن پاکستان و ایران باید به امریکا پناه برد. ولسی اینان دستان خونین این ابرقدرت جنگ افروز در لیبی، عراق، سوریه و اقصی نقاط جهان را ندیده این حقیقت را زیر می زنند که امریکا به مثابه حامی و تمویل کننده

باند های آدمکش بنیادگرا و بخصوص طالبان، یکی از عوامل اصلی وضعیت فاجعه بار کنونی در کشور ما بوده است. اما مردم ما باید بدانند که پناه بردن به امریکا که تاریخش با جنایت و تجاوز و شیطان صفتی اندود است، به گفته تاریخ نویس مبارز وطن ما میر غلام محمد غبار به معنی پناه بردن گوسفند به گرگ گرسنه است. اتکا به یک سیستم زورگو و خونریز را راه حل قضیه افغانستان نامیدن منتهای حماقت و حتی خیانت به تمامیت ارضی، استقلال و حاکمیت ملی وطن و مردم ماست.

کرزی با راه اندازی این جرگه نام نهاد تلاش می ورزد فروش افغانستان به امریکا را مشروع و بر اساس رای و مشوره ملت وانمود سازد. اما تصامیم جرگه ها و نشست های که نمایندگان از جانب دولت بی اراده و غرق در فساد تعیین شده و محتویاتش از خارج دیکته شوند، کوچکترین ارزشی نداشته، پیوند زدن لقب «نمایندگان ملت» به اشتراک کنندگانش جز اهانت به ملت معنی دیگری ندارد. آنانی که به عرضه مادر وطن به یک اشغالگر رای مثبت دهند به هیچ صورت نمی توانند نمایندگان ملت شجاعی باشند که همیشه پوزه متجاوزان خارجی را به خاک مالیده است.

همانگونه که ملالی جويا با نطق شجاعانه اش ماهیت «لویه جرگه قانون

اساسی» را آفتابی کرده ماسک جنایتکاران و قاچقیران معلوم الحال در آن را درید، آیا در جرگه کنونی که قصد فروش وطن ما به امریکا را دارد، زن و یا مرد شرافتمند و وطندوستی در میان نمایندگانش پیدا خواهد شد که این وظیفه سترگ را انجام داده جرگه را بر سر نوکران امریکا خراب کند؟

اما آنچه مسلم است در قرن بیست و یکم دیگر نمی توان «جرگه» را یک نهاد دموکراتیک خوانده برای حل قضایای مهم کشور به آن اتکا کرد. چندین دهه است که نام لویه جرگه ها شدیداً در اثر سوءاستفاده رژیم های مستبد در کشور ما آلوده گشته اند. میرغلام محمد غبار در جلد دوم «افغانستان در مسیر تاریخ» نمونه ای از سوءاستفاده از جرگه را توسط نادرشاه شرح می دهد:

«نادر شاه برای کشیدن نقاب مصنوعی بر چهره ماهیت اصلی رژیم خویش بنای کار را بر مغلطه گذاشت..... در سپتمبر ۱۹۳۰ جرگه ئی از ۳۰۱ نمایندگان فرمایشی ولایات افغانستان تشکیل و ۲۰۹ نفر مامورین رسمی و افسران نظامی دولت را در جرگه شامل ساخت... در حالیکه اکثریت جرگه عده روحانی، ملاک و مامور گماشته دولت در دست دولت و عنان جرگه بنام مذهب در دست عده مالاهاى جیره خوار بود، تا هرچه را که شاه و خاندانش دیکته میکنند، بتصویب مجلس برسانند. شاه قبل از افتتاح مجلس نمایندگان جرگه را بدعوتهای رسمی مشغول و تحت تلقین نگهداشت و آنگاه بهمه آنان چین و دستاری بخشید و مجلس را رسماً بگشاد.»

از جرگه های رنگارنگ و مضحک مزدوران روس طی دوران زمامداری شان سخن نمی گویم چون بر همگان روشن است. اما کرزی و حواریونش، نام جرگه را بدتر از نادرشاه و حتی میهنفروشان خلقی و پرجمی آلوده و بی اعتبار ساخته اند.

درین شکی نیست که اگر یک دولت نسبتاً ملی و دموکراتیک در کشور ما حاکمیت می داشت، رجوع به آرای مردم از طریق جرگه ها می توانست در بسی موارد موثر افتد. پیروزی جنبش استقلال طلبانه افغانستان در سال ۱۹۱۹ و شکست مفتضحانه انگلیسها عمدتاً به حکم جرگه های ملی که ممثل اراده مردم ما بود به حقانیت پیوست. غازی امان الله خان به مثابه شاه وطن دوست و

آزادیخواه برای زدودن میراث استبداد و بردگی گذشته و طرح اصلاحاتی برای ترقی و تعالی افغانستان سه لویه جرگه مهمی را طی حاکمیت ده ساله‌اش برگزار کرد. این جرگه‌ها با تصاویر و تصامیم مهم شان برای تامین رفاه مردم افغانستان ثبت تاریخ گردیده اند.

ولی چنین چشمداشتی از یک دولت تحمیل شده توسط امریکا و غرب که میزان فساد، خیانت و وابستگی برده وارش دیگر برای ناآگاه ترین افراد نیز هویدا است، به خواب و خیال می‌ماند. تصامیم جرگه‌ای که توسط چنین دولتی راه اندازی شود، فقط در ضدیت با خواست مردم و منافع ملی وطن ما خواهد بود و بس. پس باید علیه این جرگه‌های فرمایشی و امریکایی برخاست و ماهیت استعماری آنرا افشا نمود.



نوکران روس از طریق جرگه‌های فرمایشی به کمک جمعی از روحانیون فروخته شده و با صدور فتواهای شرعی قادر نشدند سلطه‌باداران روسی شانرا در کشور مستحکم سازند. امروز کرسی این بازی‌های ناکام و مفتضح را عینا تکرار می‌کند.

انعکاس مطبوعاتی مظاهره

مظاهره کنندگان: عاملان قتل پنجهزار تن محاکمه علنی شوند

منبع: آژانس خبری پژواک، ۷ میزان ۱۳۹۲



کابل (پژواک، ۷ میزان ۹۲): صدها تن در شهر کابل مظاهره نموده و خواستار محاکمه علنی قاتلان قربانیان زمان رژیم کمونیستی شدند و نهادهای جامعه مدنی نیز خواهان دادخواهی برای قربانیان گردیدند.

مظاهره، صبح امروز از ساحه زیارت شاه دو شمشیره آغاز گردیده و آنها با سردادن شعارهای «جنایتکاران جنگی و عاملان بربادی کشور، باید محاکمه علنی شوند»، به سوی پارک زرنگار راهپیمایی کردند.

انجنیر حفیظ الله راسخ مسوول سیاسی و تشکیلاتی حزب همبستگی افغانستان، به آژانس خبری پژواک گفت که آنها به خاطری دست به مظاهره زده اند که هزاران روشنفکر، در زمان رژیم خلق و پرچم نابود گردیده و لیست آنها اخیراً به نشر رسیده است.

لوی خارنوالی هالند، هفته گذشته اسامی پنجهزار افغان را نشر نمود که در زمان رژیم کمونیستی در سال های ۱۳۵۷ و ۱۳۵۸ در افغانستان کشته شده اند؛ حکومت هالند، این فهرست را بر مبنای اظهارات یک پناهنده افغان به نام امان الله در آن کشور، تهیه کرده است.

امان الله در سال ۱۹۹۳ میلادی در هالند، پناهنده شده و بخاطر اینکه پناهندگی اش قبول شود؛ اعتراف نموده که رییس تحقیق در سازمان اکسا (خاد) بوده و در آنجا تعداد زیادی از افغانها را شکنجه نموده و به قتل رسانده است.

راسخ گفت که هنوز هم این سلسله ادامه داشته و توسط طالبان هم صدها تن به قتل رسیده اند.
وی علاوه کرد:

«باید عاملان این قتل ها دستگیر و علناً محاکمه شوند.»

قمر بنات عزیزی کارمند وزارت معارف که در جمع آنها شامل بود، گفت که هزاران جوان، در وقت کمونیست ها به شکل دسته جمعی زنده به گور شدند و حالا هم جوانان، در حملات انتحاری و انفجاری کشته میشوند. وی افزود که یک برادرش در وقت حکومت داکتر نجیب توسط شبکه استخباراتی (خاد) به قتل رسیده و میخواهد که عاملان آن، باید به کیفر اعمال خود برسند.

باقی سمندر، فعال جامعه مدنی و یکتن از مظاهره کننده ها گفت که خواهان به محکمه کشانیدن جنایتکاران هستند و باید جنایتکاران به شکل قانونی و علنی محکمه شوند.
موصوف افزود:

«مدت هفت ماه به پایان حکومت کنونی باقی مانده است؛

اگر این حکومت وفاداراند، باید تا هفت ماه این مجرمین را

محکمه علنی کنند»

مظاهره کنندگان، تمثال برخی اعضای سابق رژیم کمونیستی را با ریسمان سرخ و به حالت حلق آویز با خود حمل میکردند. آنها تصاویر سلطان علی کشتنمد، دستگیر پنجشیری، اسدالله سروری، سلیمان لایق، شهنواز تنی، کبیر رنجبر، نورالحق علومی، ظاهر طنین، بارق شفیع، خلیل رومان، جنرال واحد طاقت، سید محمد گلاب زوی، داوود پنجشیری، حبیب منگل، ثریا پرلیکا، ثریا پوپل، سیما شادان، عبدالله شادان، فرید مزدک، فقیر محمد فقیر، جاوید کوهستانی، خلیل زمر، میرافغان باوری، اناهیتا راتب زاد، نبی عظیمی، میوند، ملک ستیز، عوض نبی زاده، عبدالله نایبی، بهین، عبدالحمید محتاط، ظهور رزمجو و جمیله پلوشه، را نیز با خود حمل می نمودند.

همچنان در شعارهای کتبی آنها «استقلال، دیموکراسی، عدالت اجتماعی به یاد قربانیان گمنام و بی مزار آدمکشان خلق - پرچم، تنظیمی و طالبی و امریکایی» به چشم میخورد.

حزب همبستگی افغانستان، در سال ۲۰۰۴ میلادی تاسیس شده که به ادعای مسوولان آن، این حزب هزاران عضو دارد و بیشترین فعالیت شان در کابل، فراه، کنر، ننگرهار، بلخ، تخار و بامیان متمرکز است.

...



راهپیمایی برای مجازات عاملان کشتارهای سی سال گذشته در افغانستان

منبع: بی.بی.سی فارسی، ۷ میزان ۱۳۹۲



شماری از نهادهای مدنی و جریان‌های سیاسی امروز در راهپیمایی به یاد قربانیان جنگ‌های سه دهه گذشته در کابل خواستار برخورد با عاملان این سلسله کشتارها شدند. هواداران حزب همبستگی افغانستان، در

راهپیمایی اعتراضی در کابل علیه رهبران سیاسی‌ای که به گفته آن‌ها در جنگ‌های سه دهه گذشته نقش اساسی داشتند، شعار سر دادند. این معترضان که با اعضای شماری از خانواده‌های قربانیان همراهی می‌شدند با خود تصاویر تعدادی از چهره‌های سیاسی را حمل می‌کردند که به روی آنان علامت چلیپا (صلیب) کشیده شده بود.

خواست اصلی معترضان به دادگاه کشاندن و مجازات عاملان کشتار افغان‌هایی است که در سی سال گذشته کشته شده‌اند.

این اعتراضات به دنبال انتشار فهرست نام و هویت پنج هزار نفری که در سال‌های ۱۳۵۷ و ۱۳۵۸ خورشیدی در افغانستان کشته شده‌اند، سازماندهی شده است.

سازماندهان این راهپیمایی گفته‌اند که تعداد قربانیانی که در "قتل‌عام‌های" اواخر دهه پنجاه کشته شده‌اند، پنج هزار نیست و تعداد آن‌ها به هزاران نفر می‌رسد.

حکومت افغانستان هم فردا و پس فردا روزهای دوشنبه ۸ میزان/مهر و سه شنبه ۹ میزان، به خاطر یادبود از این قربانیان در سراسر کشور پرچم خود را در حالت نیمه افراشته قرار می‌دهد و برای یک روز مراسم فاتحه خوانی برگزار می‌کند.

وابستگی قربانیان اواخر دهه هفتاد همچنین در محوطه بیرونی قصر دارالامان کابل تجمع کرده و به یاد از دست دادگان خود شمع روشن کردند. گروه هماهنگی عدالت انتقالی که شامل چند نهاد حقوق بشری و مدنی است هم در نشست خبری ای در کابل خواسته است که عاملان کشتارهای سی دهه گذشته باید مجازات شوند.

محمد رحیم جامی یک عضو این گروه به بی‌بی‌سی گفت که باید عاملان این کشتارها به دادگاه کشانده شود و نباید "احزاب و گروه‌هایی که خود متهم به جنایت‌های جنگی هستند، از فهرست کشتار پنج هزارنفری برای تبلیغات سیاسی و انتخاباتی" استفاده کنند.

کمیسیون حقوق بشر افغانستان از سال ۲۰۰۳ به بعد، پس از یک سری بررسی‌ها، گزارش مستندی به هدف اجرای عدالت انتقالی تهیه کرده اما این گزارش تا هنوز منتشر نشده است.

اگر به اینترنت دسترسی دارید، مقالات ما را در سایت ذیل بخوانید:

www.hambastagi.org

و یا در صفحه فیسبوک ما:

Facebook.com/Afghanistan.Solidarity.Party

انعکاس مطبوعاتی

مظاهره کنندہ ہا: عاملان قتل ۵ ہزار کشته شدہ، محاکمہ شوند

منبع: رادیو آزادی، ۷ میزان ۱۳۹۲



به سلسلهء عکس العمل
ها در رابطه به کشته شدن
پنج ہزار افغان از سوی
دستگاه استخباراتی رژیم
کمونیستی (اگسا)، صدها
تن از باشندہ گان کابل
به روز یکشنبہ دست به
مظاہرہ زدند.

این معترضان کہ تعداد

شان به صدها تن می رسید با راهپیمایی در مقابل مسجد شاه دوشمشیرہ الی
وزارت اطلاعات و فرهنگ، خواہان محاکمہ عاملین این قتل ہا شدند.
حفیظ راسخ مسوول تشکیلاتی سیاسی حزب ہمبستگی یکی از برگزار
کنندہ گان این راهپیمایی به خبرنگاران گفت:

«پنج هزار لیست که بیرون شد، گوشه‌ء از جنایت حساب شده حزب دیموکراتیک خلق بود که به فرمان (ک ج ب) و روس‌ها هموطن‌های ما را به دام سپردند و ما خواهان محاکمه سران حزب دیموکراتیک خلق هستیم که یک تعداد شان هنوز هم در حکومت و پارلمان حضور دارند و ما تا زمانی که این جنایت کاران را به میز محاکمه نه کشانیم به حرکت خود ادامه می‌دهیم.»

این افراد به اتهامات چون اخوانی، اشرار، مأویست، افغان ملت و تبلیغات بر ضد دولت وقت کشته شده‌اند.

...

انعکاس تظاهرات حزب همبستگی افغانستان در روزنامه‌های کابل



Daily Outlook
AFGHANISTAN
The Leading Independent Newspaper

September 30, 2013

**Upper House Opposes
Ministry Status for IDLG**

The Mashramo Jirga, upper house of the parliament, has selected

Hundreds Rally in Kabul against Mass Killings

preciated the \$32
and China agreed to
anistan during the
National Security
Dodfar Spanta
and Begging had
another bilateral
max of exchange-
willion, trade and
system.

"... had held out a
new rent to including
£ 75 ... 4 ... 10 ...

KABUL - Hundreds of people on Sunday took to the streets in Kabul to condemn the communist regime for killing and torturing thousands of Afghans in the late 1970s and demanded public execution of the perpetrators.

The protesters begin a march from the Shah Dost Shamsher Shrine and assembled in the Zamzagar Park area, where they chanted slogans against war crimes and called for their trial.



Hafizullah Ravich told *Washington Post* that he was a member of the Afghan National Army, but that he had left the army in 1992 and joined the Taliban.

recently revealed list of the Afghans killed during 1978 and 1979. The Dutch government on Sept. 18 issued the list of nearly 5,000 Afghans who were arrested, tortured and killed by the Afghan authorities of the time.

The list is based on investigations by the International Crimes Unit of the Netherlands National Police. The names were compiled from material recently kept by the Soviet and Afghan regimes in Dacca.

اعلان قتل (۵۰۰۰) تن در سالهای (۵۸-۱۳۵۷) محاکمه علنی شوند

مقتدره آنگاه که، لغت‌های اصلی رژیم کمونیستی را سراسر معنی و به حالت خلقی آویز یا خود جعل میگرداند.

موی پاک، رنگارامیایی کردند. انجیر
حقیقت الله راسخ رسول سیاسی و
عشک‌لانی حزب هدایتی، گفت: کما یاهیه
خاطری نیست به عطفه راه اند که هر روز
روشنتر، فارغان رژیم کمونیستی خلی و
چون باید که در...



کابل - صنعتا توں در شہر کابل مظاہرہ
نمودہ و بواسطہ سدا کما جشی قاتلان
فریشتان زمان، زوم گونیشی شہند
مظاہرہ، صبح دیروز آرامتہ زہانت شادو
تعمیرہ انکار گردیدہ و آلبا یا سوزدان
تعمیراتی، بیانتکاران جنگی و عاملان

خیلواکه ملی ورخیانه

ويسا
The Daily
WEESA

[illegible]

شهادت یک و نه منتظر دی

[illegible]

عامان قتل (۱۹۷۰ء)

الطمان به شتر و سید به اسب
 حمله کرد. ۲۲
 نمود که در روز ۲۳
 به ۲۴
 به ۲۵
 به ۲۶
 به ۲۷
 به ۲۸
 به ۲۹
 به ۳۰
 به ۳۱
 به ۳۲
 به ۳۳
 به ۳۴
 به ۳۵
 به ۳۶
 به ۳۷
 به ۳۸
 به ۳۹
 به ۴۰
 به ۴۱
 به ۴۲
 به ۴۳
 به ۴۴
 به ۴۵
 به ۴۶
 به ۴۷
 به ۴۸
 به ۴۹
 به ۵۰
 به ۵۱
 به ۵۲
 به ۵۳
 به ۵۴
 به ۵۵
 به ۵۶
 به ۵۷
 به ۵۸
 به ۵۹
 به ۶۰
 به ۶۱
 به ۶۲
 به ۶۳
 به ۶۴
 به ۶۵
 به ۶۶
 به ۶۷
 به ۶۸
 به ۶۹
 به ۷۰
 به ۷۱
 به ۷۲
 به ۷۳
 به ۷۴
 به ۷۵
 به ۷۶
 به ۷۷
 به ۷۸
 به ۷۹
 به ۸۰
 به ۸۱
 به ۸۲
 به ۸۳
 به ۸۴
 به ۸۵
 به ۸۶
 به ۸۷
 به ۸۸
 به ۸۹
 به ۹۰
 به ۹۱
 به ۹۲
 به ۹۳
 به ۹۴
 به ۹۵
 به ۹۶
 به ۹۷
 به ۹۸
 به ۹۹
 به ۱۰۰

پاکستانی خواگروں پہ اسلام

[illegible]

نویسنده: مجید احمدی

ادبیات فولکلوریک، مملو از روح ستیز با استبداد و سیاهی



**که به میوندگی شهید نه شوی
خدا یرو لاله بی ننگی ته دی ساتینه**

ادبیات فولکلوریک (Folklore) یکی از پربارترین گنجینه‌ها در فرهنگ تمامی ملل جهان است که خوشبختانه ادبیات کشور ما هم ارثیه غنی‌ای از آثار فولکلوریک را در خود دارد اما کمتر به آن پرداخته شده است. هرچند تفحص در ادبیات مردمی افغانستان نیازمند تحقیق عمیق و تلاش

کافی است اما به گوشه‌هایی از آن در این نوشته اشاره خواهم کرد. ادبیات عامیانه یا شفاهی که معمولاً سینه به سینه از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌گردد به ادبیاتی اطلاق می‌شود که آفریدگان آن افراد گمنام و مردم عادی بوده، هدفش انعکاس واقعیتهای اجتماعی و تلخی روزگار و یا بازتاب

روح، روان و آرزوهای انسان و محیط معین شمرده می‌شود، دارای ساختار زبانی ساده ولی عالی بوده در قالب نظم، نثر، رقص، متل و ... جهت رهنمود، آموزش، سرگرمی در نهاد همه اجتماعات بشری، از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است.

ادبیات فولکلور که به بیان مروج امروزیان به فرهنگ مردم، فرهنگ عامه، دانش عوام، فرهنگ توده و ... تعریف و ترجمه گردیده است برای نخستین بار در نیمه‌ی قرن ۱۸ میلادی توسط اروپاییان معرفی و جمع‌آوری گردید و با الهام از آن در اقصا مناطق جهان از سوی نویسندگان و پژوهشگران این سلسله تعقیب و ثبت گردید. مثلاً در ایران صادق هدایت، صمد بهرنگی، احمد شاملو و دیگران با جمع‌آوری و آفرینش مجدد این گوهر نهفته در دل کوی و برزن، خدمت بزرگی به ادبیات فولکلوریک نمودند. اما در افغانستان با تاسف باید گفت که همانند صدها رمز و راز دیگر زندگی، ادبیات عامیانه یا به گوشه‌گور سوق داده شده و یا در سینه‌ها حبس مانده که تلاش و فکر جستجوگر و رسالتمند را می‌طلبید که به جمع‌آوری و غنای این گنجینه بپردازد. آنچه از این داشته‌های جامعه تا کنون روانه کتب و مجلات گردیده بی‌نهایت اندک، ناقص و کم‌مایه است.

پس بطور کلی ادبیات فولکلوریک از ارزش والایی که همانا حفظ هویت ملی، آداب و رسوم مثبت، طرز زندگی ساده، مبارزه با ناگواریهای اجتماعی، ضدیت با استبداد و استعمار و تاریخ واقعی ملل است، برخوردار می‌باشد. ادبیات عامیانه شامل چندین بخش گسترده است که می‌توان به شکل فشرده در نثر از اسطوره‌ها، افسانه‌ها، قصه‌ها و غیره نام برد و در نظم از چاربیتی‌ها، تک‌بیتی‌ها، ترانه و تصنیف، لالایی و سوگناله‌ها یادآور شد. به همین صورت، شاخه‌ی دیگر آن شامل ضرب‌المثل، طنز، چیستان، فکاهیات، معما، بازی‌های زبانی و ... می‌شود که همپای زمان واقعات دردناک و افسانه‌های ماندگار زندگی را حرف به حرف تعقیب نموده تا به امروز رسیده است.

در طول اعصار توده‌های مردم در مقابل استبداد طبقات حاکم، شاهان مستبد و تجاوزات بیگانگان مطابق محل و شرایط زندگی شان آثار گرانبهای آفریده‌اند. این گوشه از ادبیات حماسی ما آفریده‌هایی‌اند که بیانگر آرزوها و ضدیت مردم در مقابل حکام خودکامه، جهالت، خرافات و بسا نابسامی‌های وابسته به آن می‌باشد. این سلسله‌ستریگ و بیبک که درس ایستادگی و نفرت به انسانهایی می‌دهد که با دردهای زمانه خو گرفته و در برابر استبداد دهانشان

را سخیفانه دوخته اند.

ادبیات عامیانه که زادگاهش توده‌ی محروم و محکوم است در تقابل و تضاد آشتی ناپذیر با ادبیات سرکاری، درباری و رسمی قد علم نموده و رزمیده است. طبقات حاکم و دول مزدور با استفاده از امکانات در دست داشته خود همیشه کوشیده اند تا در بدل رز و زیور و زمین مورخین، شاعران، هنرمندان، نویسندگان سرکاری و بی‌مایه‌ای را برای بقای حاکمیت خود گماشته و سلطه‌نگین خود را طولانی سازند. این دسته‌ی هنر فروشان با آفرینش داستانها، ضرب‌المثلها و کتابهای بی‌شماری بخاطر اغفال و ارباب توده‌ها تدوین نموده این پروسه تا طلوع آفتاب مردم ادامه خواهد داشت. این ادبیات ضد‌مردمی تا امروز بوسیله مرتجعان و مستبدین نشخوار می‌شود که نقطه مقابل ادبیات مردمی می‌باشد. بطور نمونه رسول سیاف یکی از ویرانگران و جنایتگران مشهور عصر ما زبانه‌های گنده و تاریخزده را بنام «شعر» و میراث‌گذاشتگان طی سخنرانی‌ای تکرار نمود که «با خدا دادگان ستیزه‌مکن - که خدا داده را خدا داده است» تا کار مطیع‌سازی و تحمیق مردم را به با توسل به ادبیات منفعل و سرکاری گذشته آسان سازد. دربار خون و خیانت آقای کرزی پر است از مداحان بی‌مسلک و مردم ستیز که خوش خدمتی و نان به نرخ روز خوردن را جز عادت زندگی خود پنداشته و تن به ذلت می‌دهند.

مشترکات فرهنگی ستمزدگان را حتا تقسیم‌بندی‌های جغرافیایی نیز از هم جدا نساخته است و شباهت‌های فراوان را می‌توان در آداب و رسوم مردم دارای یک زبان ولی لهجه‌های متفاوت و دور از هم دریافت نمود.

متقابلا توده‌های مردم درتقابل با آن افسانه‌های بیشمار، ضرب‌المثل‌های ماندگار، طنزها، فکاهات و دوبیتی‌های آبدار و نیش‌دار را ایجاد نموده‌اند که هیچ نویسنده، شاعر و هنرمند سرکاری و خود فروخته قدرت ایجاد آنرا ندارد. این ادبیات به حدی گسترده و غنی‌اند که جمع‌آوری همه‌ی آنها امکانات وافر می‌طلبد. ادبیات ظریف و کوبنده را همسان قهرمانان واقعی‌شان توده‌های ملل زحمتکش می‌آفرینند و چو مردمک چشم در خاطره‌ها حفظ نموده و از نسلی به نسل دیگرانتقال می‌دهند. البته هرنسلی بر غنا و عظمت آن افزوده و به کمال تکامل رسانده و به نسل بعدی به ارث گذاشته است.

درافسانه‌های گوناگون به وضوح دیده می‌شود که شاهان و ستمگران را به سخره گرفته‌اند و از آنان آدمهای کودن و مضحک ساخته‌اند و در مقابل از توده‌های مردم قهرمانان باخرد و درایت نمایش داده‌اند و این نمونه‌ها

را می‌توان در خم هر کوچه شهر و ده افغانستان دریافت نمود. قسم نمونه افسانه‌ای را در اینجا نقل خواهیم نمود که گواه حقایق فوق است:

«در زمان قدیم شاه مستبدی حکومت می‌کرد و از تمام اهالی دور و بر خود خواسته بود که نان سه هفته خود را به دربار آورده یکجا صرف نمایند. مردم از ترس شاه و درباریان قلدرشاه، غذا های خوب آماده کرده به دربارشاه می‌آمدند که ازهمه‌ی غذا ها ابتدا شاه و درباریان استفاده کرده و پس مانده آنها اهالی می‌خوردند و مردم از این وضع به شدت رنج می‌بردند و یکتن از آنان که نسبت به دیگران از هوش و خرد بیشتر برخوردار بود، از رفتن به دربار شاه ابا ورزیده نانش را در خانه صرف می‌نمود. سرانجام شاه از موضوع خبرشد و او را احضار نموده و برای ارباب مردم داری را درصحن دربار برپا کرده فرد مذکور را بخاطر اعدام به پای دار می‌طلبند که موصوف به صدای بلند با افسوس و آه می‌گفت: ای کاش شاگردی تربیه می‌کردم که هنرم در دنیا باقی می‌ماند. سخنان او را شاه و درباریان شنیدند و از وی پرسیدند که تو چی هنرداری؟ او در جواب گفت: من حریرجنت می‌بافم که غیرازمن کسی این هنر را نمی‌داند و یکی از خواص حریر جنت این است که حلالزادگان آنها دیده می‌توانند و حرامزادگان نه.

شاه علاقمند حریرشد و از کشتن او صرف نظر کرده به وی دستور داد تا برایش یک دست لباس از حریرجنت ببافد. محکوم با کمال میل قبول کرد و مقدار هنگفت پول را از شاه گرفت و به خانه خود برمی‌گردد. در خانه زیردرختی کارگاه بافندگی ایجاد می‌کند که در آن تار به چشم نمی‌خورد چون وجود ندارد و پسرش را متمرصد می‌سازد و به او می‌گوید: هرزمانیکه افراد شاه از دور معلوم شدند به او خبر بدهند. چون میدانست که افراد شاه به دیدن حریرخواهند آمد.

بعد از یک هفته وزیردربار با هیاتی از درباریان به حکم شاه بخاطر دیدن حریر جنت به خانه جولاً آمدند. پسر جولاً، پدر را باخبر ساخت و پدر مصروف بافتن حریر می‌شود و ماکوی

خالی را این طرف و آنطرف پرتاب می کند. زمانیکه هیات وزراء به خانه اش می رسند او مصروف کار شده نزد آنان بخاطر احترام نمی خیزد و به آنان می گوید ببخشید که در جریان بافتن حریر نزد شما ایستاد شدن گناه بزرگ هم به شما وهم به من دارد. هیات معذرت او را می پذیرند. وزیر و هیات درکارگاه آثار از چیزی نمی بینند وهمه دردل به مادران خود نفرین گفته خود را حرامزاده می دانند. ولی به روی خود نمی آورند. جولا از وزیر دربار می پرسد که حریرجنت را چگونه یافتید؟ وزیر می گوید، خیلی قشنگ و ظریف است واه، واه و هیات.... هم به تایید او سر می جنبانند. بار دیگر جولا از وزیردربار می پرسد که تاحال چند متر بافته ام؟ وزیر پیش خود حدس زده می گوید: شما تا حال سه متر حریر بافته اید. جولا می گوید، شما واقعاً حلالزاده اید و درست من سه متر بافته ام.

بالاخره هیات نزد شاه آمده تعریف و تمجید زیادی از رنگ و ظرافت و مرغوبیت حریرمی نمایند و می گویند، تا حال سه متر بافته است و به خوبی آن تا حال ندیده اند. با توصیف حریر علاقمندی شاه را دوچند می سازند. هفته دوم باز هیات به رهبری قاضی القضاات از طرف شاه به خانه جولا آمده و باز جولا را مصروف بافتن آن می بینند و باز طبق معمول جولا از قاضی القضاات می پرسد، جناب عالی از نظر شما رنگ و ظرافت حریر چگونه است. قاضی در حالیکه چیزی نمی بیند و در دل خود را حرامزاده دانسته به خود لعنت می فرستد، به جولا می گوید؛ واقعاً حریر جنت است و خیلی خوش رنگ و مرغوب معلوم می شود. بازهم هیات به رسم تایید سر می جنبانند و باز جولا از قاضی القضاات می پرسد که چند متر بافته ام قاضی می گوید به گمان اغلب شش متر بافته اید. جولا هیجانی شده می گوید که واقعاً شما حلالزاده اید و کاملاً درست دیده اید من فقط شش متر حریر بافته ام. قاضی القضاات با خوشحالی به دربارشاه آمده گزارش را با آب و تاب میدهد.

خلاصه بعد از رفت و آمد چندین هیات لباس تکمیل شده، جولا به هیات می گوید که بردن حریره دربار شاه گناهیست

بزرگ و امکان ندارد پس شاه باید برای پوشیدن حریرجنت به خانه او بیاید. هیات موضوع رابه شاه گزارش میدهند و شاه هم قبول می کند. شاه جشنی به مناسبت پوشیدن حریر برپا می دارد و از تمام مناطقی که دراطراف قلمرو پادشاهی او زندگی می کنند درین جشن دعوت به عمل آورده و قبل از آن محلی را برای جمع شدن مردم و مهمانان تعیین می کنند که همگان شاه را با لباسش که از حریر جنت بافته شده تماشا نمایند. روزبعد

شاه با جمعی از وزرا و درباریان با شان و شوکت به خانه جولا می آیند تا حریر جنت را پوشیده به میان مردم بروند. جولا به شاه می گوید که پیراهن و تنبان از حریر جنت ساخته شده است و آنرا جز حلالزاده ها کسی



دیگر نمی بیند و بند تنبان از تار و پود دنیایی است که هرکس آنرا می بیند. جولا شاه را لچ و لخت می نماید و ابتدا پیراهن را به طریق خاصی به او می پوشاند و کسی آنرا نمی بیند ولی بخاطریکه حرامزاده خطاب نشوند همه واه واه می گویند و از رنگ و رخ آن تمجید می نمایند و خود شاه نیز در بدن خود چیزی نمی بیند، دردل خود را حرامزاده دانسته و مادرش را لعنت میفرستد ولی در ظاهر مثل دیگران واه واه می گوید و خود را خوشحال نشان می دهد. در میان ولوله تماشاچیان تنبان را هم به تن شاه کرده بند تنبان را به کمرشاه می بندند. شاه با بدن برهنه که غیر از بند تنبان چیزی به تن ندارد از خانه جولا برآمده در کوچه و بازار در معرض تماشای دیگران قرار می گیرد و همه پادشاه را برهنه دیده غیر از بند تنبان چیزی دیگری نمی بینند ولی بخاطریکه حرامزاده خطاب نشوند همه واه واه کنان به

تعریف و توصیف حریر جنت می‌پردازند. بالاخره بعد از چند روز شاه ملکه خود را قسم می‌دهد که در بدن او چیزی بنام لباس می‌بیند یا خیر؟ خانم شاه می‌گوید نه تنها من بلکه هیچکس در بدن شما چیزی بنام لباس ندیده است. درباریان و خود شاه در نتیجه بجایی می‌رسند که می‌دانند جولا آنان را فریب داده و سر شان کلاه گذاشته است. لشکر شاه با قهر و غضب به خانه جولا هوشمند هجوم می‌برند و با تعجب در می‌یابند که جا است و جولا نه.»

این ضرب‌المثل «جا است و جولا نه» از همان زمان مانده است و در گفتار روزانه مردم ما استفاده می‌شود. درین افسانه به حماقت و کودنی شاه و درباریان و زیرکی جولا که تمثیل از توده‌ها است صحنه گذاشته است. به همین قسم در تمام دوبیتی‌ها، فکاهات، طنزها و ضرب‌المثل و غیره ادبیات فولکلوریک این گونه طرح‌ها به صراحت دیده می‌شود.

نویسندگان غربی معمولاً سوژه‌های آثار شانرا از میان ادبیات سرشار فولکلوریک کشورهای شرقی جستجو نموده، بهترین بخش‌های این ادبیات مردمی و دست نخورده را جذب فرهنگ خود نموده به آن غنا می‌بخشند. اما متأسفانه نویسندگان شرقی و بخصوص افغانستان از این گنجینه استفاده چندانی نکرده و حتی تعدادی از نویسندگان سرکاری از استفاده ادبیات مردمی در آثار شان خجالت کشیده آنرا نوعی کسر شان تصور می‌کنند. اما مبارزین راه عدالت و دموکراسی می‌توانند و باید در یافتن این نوع ادبیات، که در واقع زبان توده‌هاست، تلاش وافر بخرج دهند و در نبشته‌هایشان از آن استفاده نمایند، چون این نوع ادبیات است که مردم عمدتاً بیسواد افغانستان به آسانی و عمیقاً آنرا درک کرده و پیام مبارزین به مخاطبان عمیقتر رسوخ می‌نماید.

البته در زمان ما با جنایات و کشتار بی دریغ خلق و پرچم و روسهای متجاوز، جنایات جهادی‌ها در کابل و سایر نقاط افغانستان، وحشی‌گری‌های طالبان بربرمنش، بمباردمان کور امریکا و متحدانش و حکومت فاسد کرزی و کابینه و مجلسینش توده‌های مردم فراوان دوبیتی، فکاهی، طنز، ضرب‌المثل و ... آفریده‌اند که بیانگر امیال آنان و بازگوکننده واقعیت‌های تلخ و جانکاه سرزمین ماست. مثلاً در زمان زمامداران تنظیمی که پاتک سالاری، وندگیری و چور و چپاول حد نمی‌شناخت، فکاهی را به این مضمون یافتیم: «از قومندان

جهادی پرسیده اند که خدا را دوست داری یا خداوند را، جهادی در جواب می گوید خداوند را. می گویند چرا؟ می گوید چون که وند دارد.» این فکاهی ساده و امثالهم با تمام سادگی اش نمایندگی از فرهنگ، سیاست و چپاول دزدانی می کند که روزگاری سرنوشت افغانستان را در گرو خود داشتند و اینک یک شبه دموکرات شده با ثروت افسانوی زندگی تجملی را در همین کابل مملو از فقر دارند.

توده ها با ظرافت خاص بعضی کلمات و جملاتی را که با معنای واقعی آن همخوانی ندارد با شیرین زبانی خود را به کوچه حسن چپ می زنند تا پیامی را که می خواهند بیان دارند با این کج فهمی های درست اندیش همیشه اهداف مردمی جهت آگاهی عامه تفهیم می شود. بطور مثال: پدر حبیبه دانش وکیل پارلمان خود را قاضی "مفرد" تخلص داده بود ولی آدم فاسد و جانی بوده مردم محل او را قاضی "نفرت" می خوانند. و یا ترکی را خرکی، کرزی را شاه شجاع، نجیب را نجیب گاو می گفتند. همین قسم در زمان تجاوز روسها صدها دوبیتی توسط مردم سروده شده که هنرمندان محلی آزادانه با تار و غیچک در محافل خود زمزمه می کردند. بطور نمونه در مورد ملاصمد یکتن از مجاهدان پاکباز خان آباد تخار که شهرت خوبی داشت دوبیتی ای به این مضمون سروده بودند:

سرکوه بلند تانکها قطار اس ملاصمد می گه راکت بکار اس
ملاصمد میگه راکت برقی چرنگس می کند در گوش خلقی

و یا

امو دهقان و شالی ره مه قربان امو مرد جوالی ره مه قربان
کتی دستای خالی میکنن جنگ امو دستای خالی ره مه قربان

و یا چار پاره دیگری که مضمون قوی و رزمندگی دارد و تا اکنون ورد زبان زندانیان آزاده اند:

چشمان خوده بناز می گردانی ما را ز سر بریده میترسانی
ما گر زسر بریده می ترسیدیم بر کوچه ای عاشقان نمی رقصیدیم.

داستان کوراوغلو (بچه ی کور) که همگان کم و بیش در موردش شنیده اند از

همین قسم اشعار فولکلوریک است که در سمت شمال افغانستان، تاجیکستان، ازبکستان و سایر مناطق با ساز مخصوصی در شب های زمستان سروده می شود و مردم تا پایان شب با علاقه وافر به آن گوش فرا می دهند. با هجوم فرهنگی بیگانگان و در خدمت گرفتن ده ها تلویزیون و رادیو جهت امیال مبتذل و شوم دشمنان این بوم و بر تا هنوز این سنت کهن ولی دلپذیر پا برجا در دل توده ملت زنده باقی مانده است. البته تدوین و تنظیم داستان «کوراوغلو و کچل حمزه» و سایر نوشته های زنده یاد صمد بهرنگی شهکارهای ادبی ایست که نقش برانده ای در دو سوی مرزها ایجاد نموده و چند نسل پی در پی را به سوی مردمخواهی سوق داده است.

نتیجه این که ادبیات فولکلوریک و حماسی سلاح برنده و روحی طبقات محروم جامعه در برابر استبداد و تجاوز است که هنر و ادبیات انقلابی و مردمگرا را در پی خود خلق نموده است. با آنکه در مسیر تاریخ از سوی هیچ نهاد دولتی و غیر دولتی برای حفظ آن اقدامی نشده است و در سینه های دردمندان محبوس است و تا هنوز بدبختانه گام های مثبت برای رفع این نقیصه برداشته نشده است ولی توقف نپذیرفته در جنگ سیاهی و ستم به پیش می رود.

«حزب همبستگی افغانستان» در حالیکه

مخالف هرگونه تجاوز کشوری بر کشور دیگر می باشد، دفاع از جنبش های آزادیخواهانه ی ملت ها را برای رهایی شان از وظایف خود می داند.

از برنامه «حزب همبستگی افغانستان»

ترجمه از منابع بیرونی

حکایت یک جزیره: امپریالیزم در عمل

نویسنده: ارتشاد احمد | مترجم: فرزاد
منبع: One Struggle South Florida، اول کتوبر ۲۰۱۲



« بهر صورت ،
امپریالیزم جدید قبلاً بر
ما تحمیل شده است.
این یک نسخه تغییر
شکل داده و موثر شده
چیزیست که قبلاً ما در
موردش میدانستیم.
برای نخستین بار در
تاریخ یک امپراتور با
زرادخانه‌های

که در یک لحظه میتواند تمام جهان را محو کند، هژمونی یک
قطبی، اقتصادی و نظامی را در اختیار دارد.» (آرندوتی رای، «راهنما

برای افراد عادی جهت شناخت امپراتور»

(و دیگو گارسیا - باید علاوه کنم - اگر شما یک جزیره کوچک با جمعیت فقط چند هزار نفر، واقع در یک منطقه مهم استراتژیک و دارای موقعیت مناسب جغرافیای سیاسی باشید.)

سال ۱۹۷۲ بود، بنگلادیش تازه استقلالش را حاصل کرده بود. نام دیگو گارسیا، یکی از جزایر مجموع الجزایر چاگوس در اوقیانوس هند، آغاز به ظاهر شان در صفحات روزنامه ها کرد. دولت امریکا تلاش داشت که یک پایگاه نظامی را در آنجا بنا کند. زمزمه هایی در حلقهات سیاسی و روزنامه های بنگلادیش درین وقت جریان داشت. چرا امریکا اینقدر نزدیک به ما پایگاه میسازد؟ چه انگیزه ای دارند؟ آیا امریکا تلاش دارد که ما را تهدید کند؟ چون شهروندان کشور تازه به استقلال رسیده بنگلادیش خود را آسیب پذیر و بیمناک احساس میکردند. در ذهن آنان هنوز این نکته تازه بود که فقط چند ماه قبل آن، اداره نکسون میخواست هر کاری انجام دهد و از جمله کشتیهای جنگی به خلیج بنگال اعزام نماید تا جلو ظهور بنگلادیش به مثابه یک دولت مستقل را بگیرد.

خوب، بعد از سی و پنج سال طولانی، مطمئن هستم که دیگو گارسیا از حافظه اکثر بنگلادیشی ها محو گردیده است. اما طرح امریکا برای ساختن پایگاه نظامی در این جزیره از مجموع الجزایر چاگوس هیچگاهی توقف نکرد. امروز این جزیره کاملاً بوسیله نیروی دریایی امریکا کنترل میشود. آنها پایگاه خود را «کمپ عدالت» نام گذاشته اند و این جزیره را که شکل جای پا را داراست، «جای پای آزادی» می نامند.

اما بعد از دانستن سرنوشت حدود دو هزار باشنده آن من فکر میکنم که خوب نبود آنرا در عوض «کمپ بیعدالتی» و یا «جای پای امپریالیزم» نام میگذاشتند؟ اما باید به خاطر آورد که با آغاز عملیات نظامی امریکا در عراق در ۲۰۰۳ آنرا «عملیات برای آزادی عراق» نام نهادند. باید سوال کرد، آزادی برای عراق، یا گرفتن آزادی از عراق؟ در مورد آزادی چه کسی حرف میزنیم؟ آیا در این نامگذاری ها حقیقتی وجود دارد؟ بلی، فقط اگر آنرا سرچیه کنید. (یک دوست من به شوخی میگفت «عملیات رهایی عراق» (Operation Iraqi Liberation) بهتر بود چون مختصر آن «نفث» (OIL) میشود که درینصورت حداقل ذره ای از حقیقت را در خود خواهد داشت!)

دیگو گارسیا بعد از چندین سال دوباره توجه مرا زمانی جلب کرد که نوشته مسیمو سالابریسی تحت عنوان «پست کارت: دیگو گارسیا» را در «تایم» به تاریخ ۱۳ سپتامبر ۲۰۰۷ خواندم.

مسیمو سالابریسی، خبرنگار مجله «تایم»، رئیس جمهور جورج دبلیو بوش را در بازگشت از سفر اعلام ناشده‌ای از عراق در اوایل اپریل ۲۰۰۷ همراهی میکرد. نیروی هوایی شماره یک (طیاره خاص رئیس جمهور امریکا) برای یک توقف نود دقیقه‌ای جهت سوخت گیری در دیگو گارسیا به زمین نشست. بگذارید از سالابریسی به کلمات خودش بشنویم:

«به دیگو گارسیا خوش آمدید - ۲۷۲۰ هکتار پایگاه نظامی محصور در جزیره مرجانی خالی از سکنه در وسط اوقیانوس هند، با فاصله ۱۶۰۰ کیلومتر از نزدیک ترین قاره. در سال ۱۹۶۶ امریکا یک موافقت نامه سری را با بریتانیا به امضا رسانید که به پنتاگون اجازه میداد این قلمرو را منحیت پایگاه هوایی مورد استفاده قرار دهد و در برابر آن موشک های هستوی پولاریس را با تخفیف زیاد در اختیار بریتانیا قرار دهد. پنج سال بعد آن، صدها انجنیز نیروی دریایی با کشتی ها به آنجا رسیدند و یک باند پرواز ۳۶۰۰ متری در آنجا ساختند که به دیوار محافظ امریکا در استراتیژی جنگ سرد مبدل گشت و در جنگ اول و دوم خلیج و تهاجم به افغانستان نقطه کلیدی هدف گیری بود.»

«خالی از سکنه» چه معنی میدهد؟ «موافقت نامه سری با بریتانیا؟» نیاز مخفی نگهداشتن چه بود؟ به خواندن ادامه دهید.
سالابریسی ادامه میدهد:

«بدبختانه، ساختمان پایگاه در سال ۱۹۷۱ مرز کارایی را بسوی بیرحمی کشید. نخست، انگلیسها و امریکاییان سگ های جزیره نشینان را، به گفته پروفیسور دیود وین از پوهنتون امریکایی واشنگتن، در خریطه های سر بسته انداخته با گاز خفه کردند. بعد انگلیسها ساکنان آنجا را در کشتی ها بستند و به موریاتانیا و سیشل، حدود ۱۹۰۰ کیلومتر بسوی غرب اوقیانوس

هند، فرستادند که تعداد زیاد شان تا امروز در آنجا بسر میبرند.»

بنا، این بود معنی «خالی از سکنه»! بستن ساکنان و فرستان شان به جای دیگری برای همیشه! بعد از چند دقیقه جستجو در اینترنت با کلیدواژه «دیگو گارسیا» سرگذشت غمناک این جزیره و ساکنان بدبخت آن در برابر تان ظاهر میشود. وحشتناک و غم‌انگیز است.



انبوهی از بمب افکن های بی ۱- لنسر در پایگاه نظامی ارتش امریکا روی این جزیره مستقر هستند. از طرف دیگر این جزیره یکی از انبارهای مهمات ایالات متحده است و واحد مرکزی برای اطلاعات ماورای جوّی نیز می باشد.

دیگو گارسیا بزرگترین جزیره از میان ۵۲ جزیره مجموع الجزایر چاگوس در اوقیانوس هند است. فقط حدود هزار میل از هندوستان فاصله دارد. در سالهای ۱۵۰۰ بوسیله یک جهانگرد پرتگالی (احتمالا دیگو گارسیا نام او بوده باشد) کشف شد و در ۱۹۶۵ بخشی از قلمرو بریتانیایی اوقیانوس هند گردید. بریتانیا در سال ۱۹۷۰ آنرا تحت یک معامله سری (از پارلمان انگلیس و کانگرس امریکا



مخفی نگهداشته شد) به امریکا به اجاره داد. درین وقت، حدود دوهزار چاگوسی (مردم جزیره به این نام معروف اند. مترجم) در دیگو گارسیا زندگی میکردند. دولت بریتانیا با اداره امریکا توطئه چید که جزیره را «بروید» و «صحی» کند. (کلمات داخل گیومه عینا در اسناد مقامات امریکایی استفاده شده اند.)

بیابید از جان پلجر بشنویم:

«دیگو گارسیا برای اولین بار در قرن ۱۸ صاحب جمعیت شد. حداقل دوهزار نفر آنجا زندگی میکردند: ملت نجیب از نژاد مخلوط دارای قریه های پررونق، یک مکتب، یک شفاخانه، یک کلیسا، یک زندان، یک راه آهن، لنگرگاه کشتی و کشتزارهای نارپال. با دیدن فلمی که بوسیله مبلغین مذهبی در سالهای ۱۹۶۰ فلمبرداری شده دانستم که چرا با هر فرد چاگوس که من تا حال مواجه شده‌ام آنرا یک بهشت توصیف میکند. در فلم ردیفی از نقاط به نظر میرسند که سگهای دوست داشتنی جزیره نشینان را در حالت آب بازی و ماهیگیری نشان میدهد.» (جان پلجر، «دیگو گارسیا: بهشتی که پاک کاری شد»)

جزیره نشینان طوری داستان پردازی شدند که گویا فقط کارگران پیمان کار موقتی بودند و مجبور شدند که یک هزار میل دور تر به موریلتانیا «بازگشت» کنند. این برایشان مهم نبود که اینان در این جزیره حداقل برای پنج نسل پیاپی زندگی کرده اند، این برایشان اهمیت نداشت که اینان مالک خانه ها، زمین، موسسات زراعتی، مواشی و کسب و کار مربوط خود در جزیره بودند. جان پلجر ادامه میدهد:

«چیزی که در ضمن این اسناد فاش میسازند طرز برخورد تحکم آمیز و ظالمانه است. در اگست ۱۹۶۶، سر پاول جوربوت، معاون دایمی وزارت خارجه، نوشت: "ما باید بدون تردید درین باره بسیار خشن باشیم. هدف این عمل اینست که سنگهایی را کارگذاریم که از ما باقی بمانند. هیچ جمعیت بومی به جز پرنندگان دریایی در آنجا نخواهند ماند.» در پایان این یادداشت یک دستنویس به قلم دی. ایچ گرینهل، و بعدا بارون گرینهل: "همراه با پرنده ها تعدادی تارزن یا مردان جمعه نیز بروند..." («تارزن» و «مرد جمعه» شخصیت های خیالی داستانی هستند. مترجم) در زیر عنوان "نگهداشتن افسانه"، یک کارمند بر همقطارانش اصرار میوزد که جزیره نشینان به مثابه "جمعیت شناور" طبقه بندی شوند و "در وقت نیاز قوانینی ساخته شوند". (جان پلجر، «دیگو گارسیا: بهشتی که پاک کاری شد»)

سر بروس گریتیج، والی سیشل وظیفه داده شده بود که پاکسازی دیگو گارسیا را انجام دهد. او عملیات «صحی ساختن» را با کشتن تقریباً یکهزار



باشندگان این جزیره هیچگاهی از تلاش برای بازگشت به وطن شان دست بر نداشته اند.

سگ بوسیله خفه کردن شان توسط دودی که از وسایط نقلیه مخصوص اردوی امریکا خارج میشد آغاز نمود. «صحی کردن» ادامه داشت و «جمعیت باقیمانده» بوسیله کشتی به سیشل و از آنجا به موریلتانیا انتقال داده شدند و به عبارت دیگر به آنجا پرتاب شدند. در آنجا تعدادی از آنان از افسردگی، حمله قلبی، سوءتغذی و قحطی جان دادند.

امروز دیگو گارسیا پایگاه بسیار مهم سوخت گیری میباشد. این پایگاه در جنگ سال ۱۹۹۱ در خلیج فارس، در موقع عملیات «رویه صحرا» مورد استفاده قرار گرفت. همچنان منحصیث ایستگاه طیارات بمب افکن بی ۲ و بی ۵۲ در جریان حمله بر افغانستان و فیر موشک های دوربرد کروز به هدف عراق نقش بازی کرد. در «عملیات آزادی عراق» دیگو گارسیا یکبار دیگر نقش اساسی استراتیژیک را به عهده داشت. طیارات بمب افکن، موشک ها و آنتن های موقعیت یاب آن میتوانند آسیا، افریقا و شرق میانه را تحت پوشش قرار دهند. حال اجازه دهید مختصرا شرح دهم که چطور ابرقدرت، مبارزه جزیره نشینان برای بازگشت به سرزمین شانرا سرکوب میکند.

در سال ۲۰۰۰ محکمه عالی انگلستان حکم صادر کرد که اخراج جزیره نشینان غیرقانونی بوده است. ولی متعاقب آن وزارت خارجه فوری اعلام نمود که به علت یک «قرارداد» با امریکا جزیره نشینان نمیتوانند به دیگو گارسیا برگردند. در سال ۲۰۰۳، در یک دوسیه دیگر محکمه عالی، قضاوت سال ۲۰۰۰ مضمحل اعلان گردید و جزیره نشینان از حق دریافت غرامت و بازگشت محرم گردیدند. امریکا، «امنیت» را برای ممانعت از بازگشت آنان دلیل آورد و دولت انگلستان در سال ۲۰۰۴ حکم صادر کرد که آنان هیچگاهی نمیتوانند به جزیره برگردند.

و باز در یک تصمیم دیگر در سال ۲۰۰۶ از جانب محکمه عالی در لندن، حق بازگشت جزیره نشینان به سایر جزایر چاگوس (ماند جزایر سلومون و پیروس بانهوس که بیش از صد میل از دیگو گارسیا فاصله دارند) به رسمیت شناخته شد و اخراج آنان «ظالمانه، غیرقانونی و نقض معیار های قبول شده اخلاقی» توصیف گردید. اما امریکا بازهم با بازگشت آنان به دلیل امنیتی مخالفت میورزد. آنان فقط پرسنل نظامی و کارکنان خود را در مجموع الجزایر چاگوس اجازه میدهند. (بورگونا برونر، «دیگو گارسیا در کجای جهان موقعیت دارد؟» پایگاه استراتیژیک امریکا و انگلستان با یک تاریخچه مکرر.)

حکایت دیگو گارسیا ندرتا در رسانه های امریکا گزارش شده است. ما تنها

میشنویم که رئیس جمهور بوش از یک «موقعیت نامعلوم» سفر غیرمنتظره‌ای به عراق نمود. ما هیچگاه از خود سوال نمیکنیم که این موقعیت نامعلوم کجاست و چرا باید نامعلوم بماند. مردم عادی امریکا و انگلستان چیزی در مورد قتل عام و تبعید اجباری جمعیت دیگو گارسیا که در سالهای هفتاد صورت گرفت چیزی نمیدانند. چرا؟ پروفیسور نوم چامسکی دلایل آنرا بیان میدارد. در جواب به پرسشی در مورد دیگو گارسیا او توضیح داد:

«ایالات متحده میخواست که جزیره را به پایگاه نظامی مبدل کند. آنرا در ارتباط به سیستم وسیعی ای برای مداخله در منابع انرژی خلیج در نظر داشت. نیروهای اصلی مداخله‌گر امریکا، تحت عنوان مرکز فرماندهی از سالهاست که توجه شانرا به مناطق نفت خیز خیره نموده اند... هیچکسی در امریکا درباره آن نمیداند. اگر شما داده های مطبوعات را جستجو کنید، من شک دارم که بیش از دوبار طی بیست سال گذشته از آن یادی شده باشد. بنا هیچکسی نمیداند. هیچکسی از جمعیت محروم شده و چیزی که عملا در آنجا گذشت نمیداند، بنا اعتراضی هم صورت نگرفت. شما نمیتواند به چیزی اعتراض کنید که هیچ درباره اش نمیدانید.» (نوم چامسکی، «چامسکی در باره چاگوس».)

این شیوه کار امپریالیزم جدید است. اجازه دهید پس به نقل قول آرنودتی رای برگردیم: «او سلاحهای مختلفی را به کار می اندازد که به بازار های جدید راه یابد.» در صورت «لزوم»، «امپراتور» به خاطر دلایل «امنیتی» و به منظور «عدالت» و «آزادی» میتواند تمامی جمعیت یک جزیره را جبرا متواری سازد. در مواقع دیگر، امپراتور ممکن بسیار ساده با کمک مواد غذایی و کمک تسلیحاتی کنترل موثری بر یک کشور و منطقه بیابد. معمولا، امپراتور شاید هیچ مشکلی در یافتن نخبگان، سیاسیون و مقامات نظامی فاسد محلی نداشته باشد. بعضا، شاید از دیپلوماسی آرایش داده شده کار بگیرید، در حالتی هم ممکن مشیت آهنین لازمی تلقی گردد. گاهی، فرستادن یک طیاره مملو از کمک بشری تنها کاری خواهد بود که امپراتور انجام دهد، در حالات دیگر شاید به بمب افکن های بی ۵۲ متوسل شود. در بعضی کشور ها، سازمان تجارت جهانی (WTO)، صندوق جهانی پول (IMF) یا بانک جهانی میتواند

کار را یکسره کند، در کشورهای دیگر، امپراتور شاید ناتو و سی.آی.ای. را وظیفه دهد. (مصاحبه پروفیسور انو محمد را در باره جریاناتی بخوانید که چطور بانک جهانی صنعت جوتی (نوعی از الیاف گیاهی است که آن را در بافتن بوجی و طناب به کار می‌برند. مترجم) بنگلادیش را نابود نمود. (مجله «شبتهایک ۲۰۰۰»، ۳۰ نوامبر ۲۰۰۷)

اگر مساعدت، تجارت، دیپلوماسی، رشوه و هیچ چیزی کارآیی نداشت، انتخاب دیگر وجود دارد، کمی تاسف آور ولی دشوارتر، تحمیل تحریم‌های اقتصادی را می‌شود آزمود. اگر این یکی هم مفید واقع نشد، بمب افکن‌ها در پایگاه دیگو گارسیا در انتظار اند. روبه‌مرفته در کنترل نگهداشتن جهان برای امپراتور کار آسانی نیست!



تظاهرات باشندگان دیگو گارسیا: «ما حق داریم که در خانه‌های خود زندگی کنیم!»

نشریات «حزب همبستگی افغانستان» را در کابل و ولایات از آدرس های ذیل بدست آورده می توانید:

کندز

جاده ولایت،
قرطاسیه فروشی محمد هارون

ننگرهار

شهر جلال آباد، چوک تلاشی،
مقابل گمرک کهنه
غرفه فروش اخبار و مجلات
جمیل شیرزاد

فراه

کتابفروشی عزیزی،
واقع ناحیه سوم، مقابل
لیسه نفیسه توفیق میر زایی

و

ولسوالی خیوه،
کتابفروشی سیار

غزنی

بازار سنگماشه، سرجوی حوزه،
کتابفروشی صبا

کنر

چغانسرای، سرک قومندانی،
کتابفروشی احمد ظاهر

کابل

نماینده انجمن نویسندگان افغانستان
جوار پارک تیمور شاهی

و

کتاب فروشی غلام نبی اشقري،
مکروریان سوم - مقابل بلاک ۱۱۲

و

جوی شیر، کتاب فروشی صافی حیات

و

چهار راهی صدارت، شرکت کتاب
شاه محمد

بلخ

شهر مزار شریف، چهارراهی
بیهقی، پوسته خانه شهری
کتاب فروشی عبدالغفور عرفانی

و

چهارراهی بیهقی،
مقابل نشنل بانک پاکستان،
کتاب فروشی فیروز

هموطنان درد دیده،

اگر خواهان افغانستان مستقل، آزاد و دموکرات هستید؛ اگر آرزوی سربلندی افغانستان و آسایش مردم مظلوم ما را به دل دارید؛ اگر می‌خواهید علیه جنایات و خیانت‌های اشغالگران و نوکران میهنفروشان نقشی ادا کنید، به حزب همبستگی افغانستان بپیوندید و در تکتیر و پخش نشریات حزب تان هرچه بیشتر و وسیعتر بکوشید!

آدرس: پست بکس شماره ۲۴۰، پسته خانه مرکزی
کابل - افغانستان

موبایل: 0093-700-231590

ایمیل: info@hambastagi.org

سایت: www.hambastagi.org

فیسبک: facebook.com/Afghanistan.Solidarity.Party

تویتر: twitter.com/solidarity22

یوتیوب: youtube.com/AfghanSolidarity

«حزب همبستگی افغانستان» برای پیشبرد فعالیت هایش به حق‌العضویت اعضا و اعانه‌هواداران و دوستان‌انش اتکا دارد. با کمک‌های نقدی تان ما را یاری دهید:

Azizi Bank

Koti-e-Sangi Branch, Kabul, Afghanistan

Name: Sayed Mahmood

Account No: 001903204644917

THE Voice of Solidarity

(HAMBASTAGI GHAG)

11-12

September-October
2013

A Monthly Publication of the Solidarity Party of Afghanistan

